

اعتصاب توده‌ای، حزب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری

رُزا لوکزامبورگ



اعتصاب توده‌ای، حزب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری¹

رزا لوکزامبورگ

ترجمه: ی. کهن²

فصل اول - انقلاب روسیه، آنارشیزم و اعتصاب عمومی

تقریباً تمام آثار و اظهارات سوسیالیسم بین‌المللی راجع به اعتصاب توده‌ای، به قبل از انقلاب [۱۹۰۵] روسیه - که اولین تجربه تاریخی این وسیله مبارزه، در یک مقیاس وسیع بود - تعلق دارند. از اینرو واضح است که اغلب آنها تاریخ-گذشته هستند؛ این دیدگاه در اساس همانی است که انگلس در نقد به کجروی انقلابی باکونینیست‌ها در اسپانیا (۱۸۷۳) نوشت:

«در برنامه باکونینیست‌ها، اعتصاب عمومی، اهرمی بحساب می‌آید که برای شروع انقلاب اجتماعی³ مورد استفاده قرار می‌گیرد. [گویا] در یک صبح زیبا، همه کارگران همه شاخه‌های صنعتی یک کشور، یا شاید همه کشورها، دست از کار خواهند کشید و به این ترتیب طبقه حاکم را مجبور خواهند کرد یا ظرف حدود چهار ماه تسلیم شود یا به کارگران یورش ببرد؛ که در اینصورت کارگران حق خواهند داشت تا از خود دفاع کنند و شاید هم از این فرصت برای سرنگونی جامعه کهن استفاده نمایند. البته این پیشنهاد بهیچ وجه تازه نیست. سوسیالیست‌های فرانسوی و بلژیکی، از سال ۱۸۴۸ تاکنون، دائماً این پیشنهاد را تبلیغ کرده‌اند؛ اگرچه منشاء اصلی آن انگلیسی است. در طی دوره رشد سریع و قدرتمندانه چارتریسم⁴ در بین کارگران انگلیسی - که بدنبال بحران ۱۸۳۷ پیدا شد- مقوله ماه مقدس⁵ یا به تعلیق درآوردن کار در سطح کشور، از همان اوایل ۱۸۳۹

¹ (1906) [Rosa Luxemburg, The Mass Strike, the Political Party and the Trade Unions](#) و لینک دسترسی به کتاب گویا (به انگلیسی)

² ترجمه فارسی این اثر سالها پیش بصورت زیرزمینی و با کیفیت بسیار پایین - بدون اسم مترجم یا مترجمان- منتشر شد؛ [نسخه اسکن شده‌ای](#) از آن در دسترس است که برخی صفحاتش جافاده و بسختی قابل استفاده می‌باشد. سالها بعد سه فصل از این اثر هشت فصلی به همت حسن مرتضوی ترجمه شدند (لینک دسترسی به «[گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ](#)»، به کوشش پیتر هودیس و کوین ب-آندرسن). ۳ فصل مربوط به جزوه اعتصاب عمومی را می‌توانید در صفحات ۲۳۳ تا ۲۷۵ بخوانید. اول قرار بود صرفاً ۵ فصل باقی در این ترجمه آورده شوند، اما در عمل بهتر دیدم که کل جزوه بازترجمه گردد.

³ در ادبیات آنارشیزمی و بویژه باکونینیستی انقلاب اجتماعی (Social Revolution) معنای ویژه‌ای دارد. باکونین معتقد بود برای خلاصی بشر از مشقات دنیای معاصر تنها سه راه وجود دارد: رفتن به میخانه، رفتن به کلیسا و انقلاب اجتماعی. اما این انقلاب اجتماعی از طریق تشکیل سازمانهای توده‌ای متحقق می‌شود که در آن اعتصاب توده‌ای نقش محوری دارد. بعلاوه، این انقلاب از طریق طغیان و شورش و نه برنامه سیاسی به پیش برده می‌شود. برای آشنایی بیشتر با اندیشه‌های باکونین به مقاله «[نقدی به بنیان‌های نظری-سیاسی آنارکو-کلکتیویسم \(یاکونینیسم\)](#)» مراجعه کنید.

⁴ چارتریسم (منشورگرایی) اولین جنبش صنفی-سیاسی کارگران انگلیس در اوایل قرن ۱۹ بود. مارکس و انگلس مقالات متعددی در رابطه با این جنبش و نقش و مطالباتش نوشتند. مقاله کوتاه و تقریباً جامعی در باره این جنبش با نام [Remembering the Chartist](#) وجود دارد که علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

⁵ چارتیست‌ها از واژه (holy day) (holy day) استفاده کرد چون معتقد بود در این روز کارگران همه چیزشان را برای نیل به آزادی و خوشبختی قربانی می‌کنند، پس روز مقدسی است. در واقع تعطیلات آخر هفته یعنی holiday هم از همینجا می‌آید. بعدتر که قرار شد مدت اعتصاب به یکماه تغییر کند از اصطلاح holy moon استفاده کردند. و این برای کارگران به معنی واقعی کلمه به معنای قربانی دادن و فدا کردن بود؛ چون حیات‌شان به مزد روزانه وابسته بود و هر روز که مزد نداشتند می‌بایست گرسنگی می‌کشیدند. علیرغم اینها، دلیل اینکه آنها مدت اعتصاب را به یک ماه افزایش دادند این بود که بنظر ویلیام بن‌باو اعتصاب یکماهه به سقوط دولت و ورشکستگی سرمایه‌دارها و سرنگونی کاپیتالیسم منجر می‌شد. به این معنی ماه مقدس 'holy month' اشاره به همان ایده اعتصاب عمومی است که در سال ۱۸۳۹ توسط چارتیست‌ها مطرح شد. نگاه کنید به کتاب انگلس تحت عنوان «[شرایط طبقه کارگر در انگلستان](#)» یا The Condition of the Working Class in England, p. 236

موعظه می‌شد، و با چنان استقبال گرمی روبرو گردید که در ژوئیه ۱۸۴۲ کارگران صغنی شمال انگلستان کوشیدند تا آنرا به اجرا درآورند. در کنگرهٔ ائتلافیون^۶ در ژنو - که در اول سپتامبر ۱۸۷۳ برگزار گردید اعتصاب عمومی جایگاه عمده‌ای داشت، اما همگان پذیرفتند که به اجراء آوردن آن درگرو داشتن سازمان بی‌عیب طبقهٔ کارگر و یک خزانهٔ جنگی پُر [از پول] است. و معضل اصلی همینجاست.

”از یک سو حکومتها - بویژه آلمان که با امتناع کارگران از شرکت در فعالیت سیاسی دلگرم هستند - هرگز اجازه نخواهند داد تا صندوق‌های کارگری به اندازهٔ کافی بزرگ شوند و از طرف دیگر، بسیار پیش‌تر از آنکه پرولتاریا فرصت تأسیس چنین سازمان ایده‌آل و چنان صندوق ذخیرهٔ عظیمی را پیدا کند، تحولات سیاسی و تجاوزات طبقهٔ حاکم، به آزادی کارگران خواهند انجامید. در صورتی هم که کارگران آن سازمان و آن صندوق را پیشاپیش فراهم کرده باشند دیگر نیازی نخواهد بود که مسیر پُریچ‌وخیم اعتصاب عمومی را برای نیل به مقاصدشان پیش بگیرند.“^۷

در اینجا با همان استدلالی روبرو هستیم که وجه مشخصهٔ موضع سوسیال دموکراسی بین‌المللی پیرامون اعتصاب توده‌ای در دهه‌های بعدی است.^۸ این موضع بر تئوری آنارشیستی اعتصاب عمومی استوار است - که اعتصاب عمومی را بمثابة ابزار شروع انقلاب اجتماعی، در تقابل با مبارزهٔ سیاسی روزمره طبقهٔ کارگر می‌فهمد - و خود را با معضل سادهٔ زیر خسته می‌کند: یا پرولتاریا بمثابة یک کل، هنوز سازمان قدرتمند و منابع مالی مورد نیازش را فراهم نکرده، که در این صورت قادر نیست اعتصاب عمومی را به سرانجام برساند، یا به اندازهٔ کافی و شایسته سازمانیافته است که در آن صورت نیازی به اعتصاب عمومی ندارد. این استدلال [انگلس] که همینقدر ساده - و در نظر اول همینقدر انکارناشدنی است - توانست بعنوان یک سلاح منطقی علیه سراب آنارشیسم و نیز بعنوان وسیله‌ای برای انتقال ایدهٔ مبارزهٔ سیاسی به وسیع‌ترین محافل کارگری، بمدت یکربع قرن، به نحو شایسته‌ای به جنبش کارگری مدرن خدمت کند. گامهای عظیمی که طبقه کارگر در طول ۲۵ سال گذشته در کلیهٔ کشورهای کاپیتالیستی برداشته، گواه قانع‌کننده‌ای بر ارزش تاکتیک‌های مبارزهٔ سیاسی است که مارکس و انگلس در تقابل با باکونینسم، بر آنها تأکید کردند، که سوسیال دموکراسی آلمان، در مقام پیش‌تاز کل جنبش کارگری بین‌المللی، در کمترین حالت، چیزی جز محصول مستقیم کاربرد استوار و فعالانهٔ این تاکتیک‌ها نیست.

اینک انقلاب روسیه (۱۹۰۵) یک تجدیدنظر اساسی در استدلال فوق داده‌است؛ چون در تاریخ مبارزهٔ طبقاتی این نخستین بار است که ایدهٔ اعتصاب توده‌ای تحقق شکوهمندانه یافته - و همانطور که بعدتر بحث خواهیم کرد - حتی به پخته‌تر شدن مفهوم اعتصاب عمومی انجامیده، و نتیجتاً عصر جدیدی را در تکامل جنبش کارگری گشوده‌است. البته از این گفته این نتیجه عاید نمی‌شود که تاکتیک‌های مبارزهٔ سیاسی مورد توصیهٔ مارکس و انگلس غلط بودند و یا نقدشان علیه کارکرد آنارشیسم نادرست بود. برعکس [نتایج حاصل از انقلاب روسیه] توالی همان ایده‌ها، همان متد، و تاکتیک‌های انگلس-مارکسی هستند که شالودهٔ عملی قبلی سوسیال دموکراسی آلمان را تشکیل می‌دادند و اکنون در

^۶ در سال ۱۸۶۸ در ژنو، باکونین تشکیلاتی را با نام "ائتلاف (آلیانس) بین‌المللی دموکراسی سوسیالیستی" (International Alliance of Socialist Democracy) تأسیس کرد. در کنگرهٔ سپتامبر ۱۸۷۳ ضمن تأکید بر اهمیت اعتصاب عمومی بمثابة آغازگر انقلاب خاطر نشان شد که برپایی اعتصاب عمومی مشروط به داشتن سازمان قوی و صندوق مالی پُر پول است. پس از تشکیل انترناسیونال اول، باکونین به‌مراه سازمان مربوطه‌اش تقاضای عضویت در انترناسیونال را داد. شورای مرکزی انترناسیونال (برهبری مارکس) آنرا پذیرفت، با این شرط که آلیانس خود را منحل کند تا سازمان موازی در درون سازمان بین‌المللی کارگران ایجاد نشود. باکونین این شرط را ظاهراً پذیرفت ولی به آن عمل نکرد و فراکسیونی تشکیل داد که به قول مارکس، انترناسیونال دیگری در درون انترناسیونال اصلی بود! این مسایل به درگیریهای مارکس و باکونین انجامید. و از آنجا بود که طرفداران مارکس به مارکسیست و طرفداران باکونین به باکونینیست یا آلاینیست (با ائتلافیون) معروف شدند.

^۷ این نقل قول از مقاله «باکونینسم در تکاپو» نوشته انگلس است که ظاهراً به فارسی ترجمه نشده. Engels, [The Bakuninists](#) [at Work](#)

^۸ منظور همین استدلال است: "اعتصاب عمومی درگرو داشتن سازمان بی‌عیب طبقه کارگر و یک خزانه جنگی پُر [از پول] است".

انقلاب روسیه در حال ایجاد عوامل و شرایط نوینی در مبارزه طبقاتی می‌باشند. انقلاب روسیه که نخستین تجربه تاریخی از الگوی اعتصاب طبقاتی بود، نه تنها بمنزله تأییدی بر آنارشیسم نبود بلکه درواقع به معنی *نابودی تاریخی آنارشیسم* بود. وضعیت اسفناکی که این گرایش فکری [آنارشیسم] در دهه‌های اخیر، در پرتو گسترش توانمندان سوسیال دموکراسی در آلمان بدان محکوم شد، تا حدی با سلطه انحصاری و درازمدت دوره پارلمانی قابل توضیح است. گرایشی که تماماً بر "ضربه اول"⁹ و "اقدام مستقیم" مبتنی است، گرایشی که به عریان‌ترین و تندترین وجهی "انقلابی" است، صرفاً و بطور موقت می‌تواند در ایام آرام انتخابات ناپدید شود، و پس از بازگشت دوره مبارزه مستقیم و باز، مجدداً جان بگیرد و قدرت ذاتی‌اش را آشکار نماید.¹⁰

ظاهراً روسیه بطور ویژه‌ای به صحنه آزمایش عملیات قهرمانانه آنارشیسم بدل شد. کشوری که در آن پرولتاریا از حقوق سیاسی مطلقاً بی‌بهره بود و سازمانهای فوق‌العاده ضعیفی داشت، و در درون گروههای مختلف جمعیت‌اش مجموعه‌ای از طیف‌های متنوع یافت می‌شدند، و بر منافع متضاد [طبقات] هرج و مرج حاکم بود، و استاندارد تحصیل در میان توده مردم پایین بود، و رژیم حاکم بطور بیرحمانه‌ای از خشونت استفاده می‌کرد، شرایطی را فراهم کرده بودند تا آنارشیسم را به یک قدرت ناگهانی، هرچند کوتاه مدت، ارتقا دهند؛ و خلاصه اینکه، روسیه زادگاه تاریخی آنارشیسم بود. اما همین سرزمین پدری باکونین، محل دفن آموزه‌هایش شد. آنارشیست‌های روسیه نه تنها در رأس جنبش اعتصاب توده‌ای قرار نداشته و ندارند، بلکه حتی بمثابه یک گرایش سیاسی جدی نیز در انقلاب روسیه وجود ندارند. کلیت رهبری سیاسی عملیات انقلابی و نیز اعتصاب توده‌ای در دست سازمانها و احزاب سوسیالیستی‌ای قرار دارند که کم‌بیش تحت تأثیر سازمانهای سوسیال دموکرات هستند و یا کم‌باز یاد با آن نزدیکی دارند – از جمله حزب تروریستی "انقلابیون سوسیالیست"¹¹ – که با برچسب "احزاب بورژوازی" مورد مخالفت شدید آنارشیست‌های روسیه هستند. فقط در یکی از شهرهای کوچک لیتوانی، در بیالیستوک (Bialystok)، با آن شرایط دشوارش – آمیختگی مغشوش ملیت‌های مختلف در بین کارگران، و شرایط پراکندگی شدید درون صنایع کوچک، و یک پرولتاریای شدیداً تحت ستم – در میان ۷ یا ۸ گروه مختلف انقلابی، یک مشت جوجه "آنارشیست" نیز یافت می‌شود که تمام توان‌شان را صرف ترویج ابهام و اغتشاش در بین کارگران می‌کنند؛ و در نهایت، در مسکو و شاید دو سه شهر دیگر، مشتی از همین قماش یافت می‌شوند که سعی دارند تا توجه دیگران را بخود جلب کنند.

اما صرف‌نظر از این چند گروه "انقلابی"، نقش واقعی آنارشیسم در انقلاب روسیه چیست؟ آنارشیسم به نشان دزدی و غارت رایج بدل شده است، بخش بزرگی از دزدی‌های بی‌شمار و عملیات غارتگرانه افراد خصوصی تحت لوای "کمونیسم-آنارشیست" صورت می‌گیرد¹²؛ عملیاتی که در هر دوره رکود اقتصادی و در دوره دفاع موقتی¹³، مثل یک

⁹ "first blow" به مفهوم offensive یعنی حمله و یورش هم هست.

¹⁰ شاید این توضیح لازم باشد: اعتصاب توده‌ای نقش محوری در تئوری آنارشیستی دارد، اما از آنجا که این نگرش هیچ مرجع یا نهاد دولتی و پارلمانی را برسمیت نمی‌شناخت، بنابراین با هرگونه مبارزه سیاسی مخالفت می‌کرد آنهم به این بهانه که مبارزه برای حقوق سیاسی به معنی برسمیت شناختن دولت و کلیت دستگاه بورژوازی است. در دوره پارلمانی در آلمان، استقبال توده‌های کارگر از مبارزه سیاسی-پارلمانی حزب سوسیال دموکرات اوج گرفت که یکی از نتایجش منزوی شدن آنارشیسم بود؛ آنها در ایام انتخابات که درازمدت و در انحصار سوسیال دموکرات‌ها بودند-ناپدید می‌شدند، و پس از سپری شدن این دوره مجدداً به میدان می‌آمدند.

¹¹ انقلابیون سوسیالیست (اس.آر.ها) یک حزب خرده بورژوازی روسیه بود که در اواخر ۱۹۰۱ و اوایل ۱۹۰۲ در پی اتحاد گروه‌ها و محافل نارودنیک تأسیس شد. روزنامه "روسیه انقلابی" Revolutsionnaya Rossiya (۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵) و نشریه "نوید انقلاب روسیه" Vestnik Russkoi Revolutsii (۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵) ارگانه‌های رسمی آن بودند. لنین دیدگاه‌های اینان را واصله پینه‌ای از "عقاید نارودنیک" توأم با "نقد" اپورتونیستی مد روز از مارکسیسم توصیف کرد. (نگاه کنید به مقاله "سوسیالیسم و دهقانان" نوشته لنین-۱۹۰۵). اس.آر.ها نمیتوانستند تمایزات طبقاتی بین پرولتاریا و دهقانان را بفهمند، تفاوت‌های طبقاتی و تناقضات درون دهقانان را کتمان، و نقش رهبری کننده پرولتاریا در انقلاب را رد می‌کردند. از تاکتیک ترور اشخاص به عنوان یک روش پایه‌ای برای مبارزه علیه استبداد بهره می‌گرفتند.

¹² استدلال آنارشیست‌ها این بود که در کاپیتالیسم، سرمایه‌دار از کارگر می‌دزد، پس کارگران هم حق دارند با تصاحب دارایی‌های سرمایه‌داران حق‌شان را پس بگیرند. با این استدلال بود که آنها در دوره‌های بحران و شورش، دست به "دزدی" و "غارت"

موج طوفانی علیه انقلاب برمی‌خیزد. در انقلاب روسیه آنارشیزم نه به تئوری پرولتاریای مبارز بلکه به لوحه ایدئولوژیک لومپن پرولتاریای ضدانقلابی‌ای بدل شده که همچون گروهی کوسه ماهی، در امواج ناشی از حرکت رزم‌ناو انقلاب شنا می‌کنند؛ به این معنی حیات تاریخی آنارشیزم تقریباً به پایان رسیده است.

از طرف دیگر اعتصاب توده‌ای در روسیه، نه بمثابة ابزار گریز از مبارزه سیاسی طبقه کارگر، و بویژه پارلمانتاریسم، و نه بعنوان ابزار پرش ناگهانی بدرون انقلاب اجتماعی از طریق یک کودتای نمایشی، بلکه در وهله اول در حکم ابزار پرولتاریا بمنظور فراهم ساختن شرایط مبارزه سیاسی روزمره، بویژه پارلمانتاریستی است.¹⁴ در روسیه – که اعتصاب توده‌ای مهمترین سلاح است – مبارزه انقلابی توسط کارگران و مهمتر از همه پرولتاریا بمنظور کسب آن حقوق سیاسی و شرایطی صورت می‌گیرد که مارکس و انگلس ضرورت و اهمیت آنها را در مبارزه رهایی‌بخش طبقه کارگر برای اولین بار متذکر شدند، و در «انترناسیونال»، با تمام توان‌شان بر سر آنها با آنارشیزم جنگیدند.

به این ترتیب دیالکتیک تاریخی، یعنی همان صخره‌ای که همه آموزه‌های مارکسی بر آن بنا شده، آنارشیزم امروزی را که با ایده اعتصاب توده‌ای پیوند جدایی‌ناپذیر دارد، به مخالف اعتصاب توده‌ای بدل کرده‌است؛ همان اعتصاب توده‌ای که به مثابه نقطه مقابل فعالیت سیاسی پرولتاریا نفی می‌شد، امروز قدرتمندترین سلاح در مبارزه برای حقوق سیاسی است.¹⁵

از اینرو اگر انقلاب روسیه، تجدیدنظر اساسی‌ای را در دیدگاه قدیمی مارکسیسم پیرامون مسئله اعتصاب توده‌ای الزامی می‌کند، باز مارکسیسم است که متدهای عام و نقطه‌نظراتش، در قالبی جدید، جایزه را نصیب خود می‌کند. "معشوق مور تنها در آغوش مور جان می‌سپارد".¹⁶

دارایی‌های سرمایه‌داران می‌زدند. مارکس در نقد اندیشه‌های پرودون این نگرش آنارشیزستی را مورد نقد قرار داد. برای اطلاع بیشتر به [نقدی به بنیان‌های نظری-سیاسی آنارکو-گلکتیویسم \(پاکو نینیس\)](#) مراجعه کنید.

¹³ period of temporary defensive

¹⁴ منظور این است که در روسیه، برخلاف تصور و عقیده آنارشیزستها- اعتصاب توده‌ای برای فرار از مبارزه سیاسی و پارلمانی نیست؛ شاهره ورود به قلب انقلاب اجتماعی هم نیست، بلکه ابزاری است برای فراهم آوردن شرایط لازم و مناسب برای یک مبارزه سیاسی روزمره، از آن جمله فعالیت پارلمانی است.

¹⁵ آنارشیزم به لحاظ نظری با اعتصاب توده‌ای توافق دارد اما در عمل – بویژه آنزمان که سوسیال دموکراتها و پرولتاریا از این حربه برای دفاع از حقوق روزمره سیاسی، حق رای، انتخابات و غیره استفاده می‌کنند – مخالفت می‌ورزد. آنهم به این بهانه که دولت و نهادهای بورژوازی را برسمیت نمی‌شناسد تا از آنها مطالبه‌ای داشته باشد! به این معنی آنها اعتصاب توده‌ای را در تقابل با مبارزه سیاسی قرار می‌دهند. رزا در اینجا به مخالفین شعار اعتصاب عمومی در سوسیال دموکراسی نیش و کنایه می‌زند چون آنها هم پیش‌تر اعتصاب عمومی را در مقابل مبارزه سیاسی قرار می‌دادند اما امروزه که این ابزار به بهترین سلاح برای مبارزه سیاسی بدل شده، از آن طرفداری می‌کنند. بنظر رزا این درسی است که دیالکتیک تاریخی به اینان داده است.

¹⁶ The Moor's beloved can die only by the hand of the Moor – اشاره به تراژدی شکسپیر، اتلو (Othello) است. منظور رزا این است که اگر قرار است برداشت قبلی راجع به اعتصاب عمومی تصحیح و ترمیم شود، اینکار نیز باید توسط خود مارکسیسم انجام گیرد.

فصل دوم- اعتصاب توده‌ای، یک محصول تاریخی و نه ساختگی

نخستین تجدیدنظر بر مسئله اعتصاب توده‌ای که از تجربه روسیه ناشی می‌شود، به مفهوم عام مسئله ربط پیدا می‌کند. تاکنون طرفداران پرشور «تلاش برای برپایی اعتصاب توده‌ای» در آلمان – که از قماش برنشتاین (Bernstein)، ایزنر (Eisner) و غیره هستند و نیز مخالفین سرسخت این تلاش‌ها که در اتحادیه کارگری، توسط بومبلبرگ (Bomelburg) نمایندگی می‌شوند – همگی عاقبت به مفهوم واحدی تکیه می‌کنند که آنهم مفهوم آنارشستی اعتصاب توده‌ای است. دو قطب ظاهراً مخالف، متقابلاً یکدیگر را حذف نمی‌کنند، اما همچون همیشه، بطور همزمان، یکدیگر را مشروط و تکمیل می‌کنند؛ چرا که شیوه آنارشستی تفکر، بر گمانه‌زنی مستقیم حول «**هیاهوی بزرگ**»¹⁷ ("great Kladderadatsch") و یا انقلاب اجتماعی، صرفاً بمثابة یک خصوصیت بیرونی و غیرضروری مطرح است. از نقطه نظر آنارشسیم، آنچه که ضرورت دارد، یک کلیت انتزاعی و یک نگرش غیرتاریخی راجع به اعتصاب توده‌ای و تمام شرایط مبارزه پرولتاریایی، بطورکلی است.¹⁸

برای یک آنارشست فقط دو چیز بعنوان پیش فرض‌های مادی گمانه‌زنی‌های "انقلابی" اش وجود دارند: اول تصوّر و دوم تمایل و شجاعت برای نجات بشریت از دره اشک و آه کاپیتالیستی موجود. شصت سال پیش این شیوه از استدلال خیالپردازانه، این نتیجه را ببار آورد که اعتصاب توده‌ای کوتاه‌ترین، مطمئن‌ترین و ساده‌ترین وسیله پرش به آینده اجتماعی بهتر شناخته شد. همین شیوه استدلال اخیراً این نتیجه را بدست داد که مبارزه اتحادیه‌ای تنها راه واقعی برای "اقدام مستقیم توده‌ها" و همچنین یگانه مبارزه انقلابی واقعی است – و همانطور که بخوبی محرز است این جدیدترین نظریه "سندیکالیست‌های" فرانسوی و ایتالیایی است. مهلک‌ترین چیز برای آنارشسیم همیشه آن بوده که متدهای مبارزه پادروایی‌اش، نسنجیده و در عین حال کاملاً خیالپردازانه بوده‌اند. این روشها در همان حالی که واقعیات لعنتی بیرونی را درنظر نمی‌گیرند، به نحو غیرمنتظره‌ای به خدمت ارتجاع، در همین واقعیات لعنتی درمی‌آیند، حال آنکه پیش‌تر عمدتاً گمانه‌زنی‌های انقلابی بودند.

¹⁷ در آلمانی موقعی که چیز بزرگی می‌افتد و می‌شکند صدای شکستش را Kladderadatsch می‌گویند. به این دلیل، در اینجا هم سروصدای بزرگ یا هیاهوی بزرگ انتخاب شده است. اما آنچه که در اینجا قرار است بشکند و «کلادراداش» آن دربیاید، کاپیتالیسم است. به همین دلیل در انگلیسی معادل great collapse of the system یا سقوط و فروپاشی ضروری و اجتناب‌ناپذیر سیستم بورژوایی نیز بکار رفته است (نگاه کنید به [Forging Democracy: The History of the Left in Europe, 1850-2000](#), Geoff Eley, p. 87). ضمناً این واژه، توصیف طنزآمیز "انقلاب اجتماعی" آنارشست‌ها هم هست. مرسوم شدن Kladderadatsch در ادبیات سیاسی مدیون ابتکار یک مجله فکاهی آلمانی بود که اولین شماره‌اش در ۷ مه ۱۸۴۸ منتشر شد ([لینک دسترسی](#)). گفته می‌شود great Kladderadatsch یکی از تکیه کلام‌های رایج رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان از جمله آگوست بیل بود. او بگونه‌ای از این واژه استفاده می‌کرد که گویا همین فردا قرار است سقوط و فروپاشی بزرگ اتفاق بیافتد! او در نامه‌ای به انگلس نوشت: «هر شب با این فکر می‌خوابم که بزودی آخرین ساعت حیات جامعه بورژوازی فرا خواهد رسید.»

August Bebel to Friedrich Engels, 7 December 1885

¹⁸ در این ایام برنشتاین E. Bernstein (برای آشنایی بیشتر با برنشتاین به مقاله [رزای سرخ \(۲\)](#) مراجعه کنید) و ایزنر K. Eisner تقریباً جناح رفرمیست حزب سوسیال دموکرات آلمان را نمایندگی می‌کردند. کورت ایزنر روزنامه‌نگار بود و از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ سردبیری «نشریه به پیش» ارگان حزب سوسیال دموکرات آلمان را بعهده داشت. بومبلبرگ Bömelburg سخنگوی کارگران ساختمانی بود. او در پنجمین کنگره اتحادیه‌های کارگری که در ماه مه ۱۹۰۵ در کلن برگزار شد، قطعنامه‌ای را پیشنهاد داد تا هرگونه تبلیغ برای اعتصاب توده‌ای ممنوع شود. کنگره با ۲۰۰ رأی موافق و ۱۷ رأی مخالف، این قطعنامه را تصویب کرد که نه تنها تبلیغ بلکه هرگونه بحث راجع به اعتصاب توده‌ای ممنوع شود! اشاره رزا هم به این باصطلاح مدافعین و مبلغین اعتصاب توده‌ای یا همان جناح رفرمیست است که با مخالفین اعتصاب توده‌ای که رهبران و نمایندگان اتحادیه‌های کارگری هستند، نزدیک شده و به یک مفهوم واحد تکیه کرده‌اند که آنهم آنارشستی است. اما چطور ممکن است که موافق و مخالف، سیاه و سفید، قطب مثبت و قطب منفی – خلاصه اضداد – بر یک مفهوم استوار باشند؟ در اینجا رزا از دیالکتیک کمک می‌گیرد و خاطرنشان می‌کند که دو قطب ظاهراً مخالف، یکدیگر را حذف نمی‌کنند، بلکه همیشه یکدیگر را مشروط و تکمیل می‌کنند. و این آن چیزی است که در اینجا شاهدش هستیم. آنها ظاهراً بطور قطبی ضد هم هستند اما در عمل همدیگر را تکمیل می‌کنند، آنهم روی مفهوم آنارشستی اعتصاب که آنهم بر گمانه‌زنی حول "هیاهوی بزرگ" یا انقلاب اجتماعی‌ای استوار است که با سروصدا و جنجال بزرگ همراه شود! نوعی تمرکز بر خصوصیت بیرونی اعتصاب، بر کلیت انتزاعی آن، بی توجه به هویت تاریخی، بدون اتکا بر تحلیل دیالکتیکی!

امروزه کسانی هستند که از همان زمینه انتزاعی و متدهای غیرتاریخی برای مشاهدات‌شان بهره می‌گیرند و مثل هیئت مدیره یک شرکت، روز معینی را برای اعتصاب توده‌ای در آلمان تعیین و در تقویم‌شان می‌نویسند؛ و یا مثل شرکت‌کنندگان کنگره اتحادیه‌های کارگری در گُلن، با ممنوع کردن "تبلیغات"، اساساً مسئله اعتصاب توده‌ای را از صفحه روزگار محو می‌کنند! نقطه عزیمت هر دو این گرایش‌ها، این فرض مشترک و کاملاً آنارشستی است که اعتصاب توده‌ای یک ابزار صرفاً تکنیکی مبارزه می‌باشد که به دلخواه و با مراجعه به وجدان می‌توان در باره‌اش "تصمیم" گرفت یا "قدغن‌اش" نمود؛ درست مثل چاقوی جیبی که می‌توان آنرا بحالت بسته ولی "آماده برای موقعیت اضطراری" در جیب داشت و بنا به تصمیم بازش کرد و مورد استفاده قرار داد. در تقابل با "ژمانتیتست‌های انقلابی" که در هپروت سیاحت می‌کنند و توجهی به دشواری اوضاع، وجود یا عدم وجود امکانات ندارند، مخالفین اعتصاب توده‌ای این شایستگی را بخود نسبت می‌دهند که آنها زمینه تاریخی و شرایط مادی اوضاع کنونی آلمان را در نظر می‌گیرند. آنها همانند آقای گرادگریند (Mr. Gradgrind) در ژمان «*زمانه دشواری*» دیکنز فریاد می‌زنند: "واقعیت‌ها و ارقام؛ ارقام و واقعیت‌ها".

اما مخالفان اعتصاب توده‌ای در اتحادیه‌های کارگری، فقط دو چیز را از "مبانی تاریخی" و "شرایط مادی" می‌فهمند: یکی ضعف پرولتاریا و دیگری قدرت میلیتاریسم پروس-آلمان. سازمانیابی ناکافی کارگران و ابهت سرنیزه پروس آن واقعیات و ارقامی هستند که رهبران اتحادیه‌های کارگری بر اساس‌شان سیاست عملی خود را در رابطه با اعتصاب توده‌ای تنظیم می‌کنند. حال اگرچه صحیح است که صندوق پول اتحادیه‌های کارگری و سرنیزه پروس واقعیات مادی هستند و پدیده‌های کاملاً تاریخی محسوب می‌شوند اما مفهوم منتج از این واقعیات، با ماتریالیسم تاریخی – در معنای مارکسی آن – سازگار نیست، بلکه یک ماتریالیسم پلیس‌مآب در معنای پوتکامری است.¹⁹ نمایندگان دولت پلیسی کاپیتالیستی شدیداً و در واقع منحصراً، بر روی قدرت گاه به‌گاهی واقعی پرولتاریای متشکل و نیز قدرت مادی سرنیزه تاکید دارند. آنها از مقایسه این دو ردیف ارقام، غالباً به این نتیجه تسلا بخش می‌رسند که جنبش انقلابی کارگری توسط عوام‌فریبان و آژیتاتورهای منفرد به پیش برده می‌شود؛ پس زندان و سرنیزه برای به تسلیم درآوردن این "پدیده‌های گندری" ناگوار کفایت می‌کند.

کارگران آلمانی دارای آگاهی طبقاتی، سرانجام طنز این تئوری پلیسی را که کل جنبش کارگری مدرن را ساختگی و محصول دلبخواهی مثنی "عوام‌فریب و آژیتاتور" بی‌وجدان می‌داند دریافته‌اند.

با این حال دقیقاً همان مفهوم پلیسی خودنمایی می‌کند، وقتی ۲-۳ رفیق باارزش، داوطلبانه جمع می‌شوند و گروه نگهبان شب را تشکیل می‌دهند تا خطر تهیجات مخاطره‌آمیز چند "انقلابی رومانتیست" و "تبلیغات‌شان راجع به اعتصاب توده‌ای" را به طبقه کارگر آلمان گوشزد کنند؛ و از سوی دیگر، وقتی عده‌ای با مهندسی کمپین‌های خشم‌آلود و پرسروصدا و عقد قراردادهای محرمانه میان هیئت اجرایی حزب و کمیسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری، تلاش می‌کنند تا جلوی اعتصاب در آلمان را بگیرند، دقیقاً همان مفهوم پلیسی باردیگر آشکار می‌شود.²⁰

¹⁹ Robert von Puttkamer وزیر امور داخلی پروس در سالهای ۸۸-۱۸۸۱ بود. او از مخالفین سرسخت اعتصاب بود که علناً خواهان ممنوعیت اعتصاب، دخالت پلیس و تعقیب و زندان اعتصاب‌کنندگان بود.

²⁰ اشاره به گروه‌های شناسایی است که بعضی از سوسیال دموکرات‌های باصطلاح محترم تشکیل داده بودند تا مبلغین و مروجین ایده اعتصاب توده‌ای را شناسایی کنند. رزا می‌گوید اگر پلیس اینطور می‌فهمد که اعتصاب، محصول تبلیغ چند آژیتاتور است و از اینرو برای مبلغین زندان آماده می‌کند، رفقای سوسیال دموکرات هم با چنین درکی گروه شناسایی رانمی‌اندازند تا با مرعوب ساختن مبلغین، و یا با برآنداختن کمپین‌های ضداعتصاب جلوی آنرا بگیرند. به این معنی پشت و آژدهای دهن‌پرکن‌شان (شرایط تاریخی، منابع مادی و ماتریالیسم تاریخی...) همان درک پلیسی وجود دارد. ضمناً بخش آخر جمله رزا به توافقنامه‌ای اشاره دارد که بطور مخفیانه در ۱۶ فوریه ۱۹۰۶ میان رهبری حزب سوسیال دموکرات و کمیته اجرایی اتحادیه‌های کارگران آلمان امضا شد که بموجب آن تبلیغ و اقدام به اعتصاب توده‌ای قدغن گردید. حتی اتحادیه اعلام کرد که در صورت وقوع اعتصاب در آن شرکت نخواهد کرد.

اگر راه‌اندازی اعتصاب توده‌ای به تبلیغات آتشین رومانیست‌های انقلابی یا تصمیمات مخفی یا علنی رهبری حزب وابسته بود، پس هنوز نمی‌بایست یک اعتصاب توده‌ای جدی در روسیه براه افتاده باشد. همانطور که در مارس ۱۹۰۵ در «*نخیشه آریایتر سایتونگ*» (Sächsische Arbeiterzeitung) نوشتیم²¹، در هیچ کشوری بحر روسیه اینقدر کم راجع به اعتصاب توده‌ای بحث و تبلیغ نشده بود. و در موارد منفردی که کمیته اجرایی حزب روسیه کوشید تا با تصمیم‌گیرها و توافقاتش، اعتصاب توده‌ای را به دلخواه و با آهنگ خودش اعلام کند – مثل آخرین تلاش‌شان در اوت امسال، یعنی پس از انحلال مجلس دوما (Duma) – تقریباً راه بجایی نبرد.²²

بنابراین اگر قرار باشد که انقلاب روسیه چیزی بماند، مقدم بر همه این خواهد بود که اعتصاب توده‌ای بطور ساختگی "برپا" نمی‌شود، و بطور تصادفی "تصمیم‌گیری" یا "تبلیغ" نمی‌گردد، بلکه یک پدیده تاریخی است که در یک لحظه معین که از شرایط اجتناب‌ناپذیر تاریخی منتج می‌شود، بوقوع می‌پیوندد. بنابراین نه براساس نظریه‌پردازی‌های انتزاعی راجع به امکانپذیر بودن یا نبودنش، و یا سودمندی یا زیانباری‌اش، بلکه تنها با بررسی عوامل و شرایطی که در مرحله کنونی مبارزه طبقاتی، اعتصاب توده‌ای از دلش سربرآورد، می‌توان این مسئله را درک کرد و حتی مورد بحث قرار داد. بعبارت بهتر نه از طریق *انتقاد ذهنی* و نه از زاویه مطلوبیت‌جویی، بلکه فقط از طریق *بررسی عینی* سرچشمه‌های اعتصاب توده‌ای، و نیز از این نظرگاه که چه چیزی بلحاظ تاریخی اجتناب‌ناپذیرش ساخته می‌توان به آن پرداخت.

در قلمرو غیرواقعی از آنالیز منطقی انتزاعی، می‌توان با استدلالی مشابه دقیقاً نشان داد که از یک سو اعتصاب توده‌ای مطلقاً ناممکن است و یقیناً شکست خواهد خورد، و از سوی دیگر اثبات کرد که اعتصاب توده‌ای امکانپذیر است و پیروزی آن حتمی است. به این معنی ارزش دلایلی که به هر یک از این نتایج می‌رسند یکسان است؛ و این یعنی بی‌ارزش، صفر (هیچ). بنابراین ترس از "تبلیغ" اعتصاب توده‌ای – که حتی به تکفیر رسمی مبلغین‌اش می‌انجامد – فقط زائیده گیج‌ذهنی مضحک بعضی از اشخاص است. "تبلیغ" اعتصاب توده‌ای بمثابة ابزار انتزاعی مبارزه، همانقدر غیرممکن است که تبلیغ انقلاب به آن معنا: "انقلاب" نیز همانند "اعتصاب توده‌ای"، شکل بیرونی مبارزه طبقاتی را بازتاب می‌دهد، که فقط در رابطه با موقعیت سیاسی معینی می‌تواند معنا و مفهوم پیدا کند.

اگر کسی این وظیفه را برای خود قایل شود که اعتصاب توده‌ای را – که عموماً شکلی از اقدام پرولتری است – موضوع آرتیاسیون دائمی قرارداد، و با همین هدف، خانه به خانه برود و این ایده را تبلیغ کند تا بتدریج نظر مساعد طبقه کارگر را جلب نماید، همانقدر کار عبثی انجام داده که بکوشد تا ایده انقلاب و مبارزه در باریکادها را موضوع تبلیغات ویژه خود قرارداد. اکنون اعتصاب توده‌ای به مرکز توجه پرشور طبقه کارگر آلمان و جهان تبدیل شده‌است؛ چونکه شکل جدیدی از مبارزه و به این معنا نشانه قطعی یک انقلاب درونی کامل در مناسبات طبقات و در شرایط مبارزه طبقاتی است. این گواهی بر غریزه انقلابی سالم و تیزهوشی توده‌های پرولتاریای آلمان است که با وجود مقاومت سرسختانه رهبران اتحادیه‌های کارگری، چنین پرشور به این مسئله جدید پرداخته‌اند.

اما با وجود چنین علاقه و عطش فکری عالی، و تمایل به عمل انقلابی، شایسته نیست که آنان را با تمرینات ذهنی انتزاعی در باره ممکن یا ناممکن بودن اعتصاب توده‌ای سرگرم کنیم؛ بلکه باید آگاهی آنان را در باره تکامل انقلاب

²¹ اشاره رزا به این مقاله است: "Eine Probe aufs Exempel", publicerad i mars 1905 i Sächsische Arbeiterzeitung. I Gesammelte Werke Bd 1, del 2 (Berlin 1970), ss. 528-32.

²² «دوما» یا پارلمان یکی از دستاوردهای انقلاب ۱۹۰۵ بود. اولین «دوما»، برای نخستین بار در تاریخ روسیه، در ۲۷ آوریل ۱۹۰۶ شروع بکار کرد. با طرح مسائل ارضی و ملکی، اما جلوی فعالیتش توسط حکومت تزاری گرفته شد (۸ ژوئیه ۱۹۰۶). پیشنهاد اعتصاب توده‌ای در اعتراض به این اقدام حکومت بود.

روسیه، اهمیت بین‌المللی این انقلاب، حاد شدن تضادهای طبقاتی در اروپای غربی، دورنمای سیاسی گسترده‌تر مبارزه طبقاتی در آلمان و نقش و وظایف توده‌ها در مبارزات آتی بالا ببریم. فقط با چنین برخوردی است که بحث پیرامون اعتصاب توده‌ای می‌تواند به وسعت یافتن افق فکری پرولتاریا و بُرنده‌تر شدن شیوه تفکرشان و پولادینه کردن [تقویت] انرژی‌شان بیانجامد.

اگر از این زاویه به موضوع نگاه کنیم، همه مسخرگیِ دعوای جناییِ مورد علاقه دشمنان "رومانتیسسم انقلابی" آشکار می‌شود؛ چون در بررسی این مسئله نباید دقیقاً به متن قطعنامه ینا²³ وفادار بود. اگر ضرورت ایجاب کند، "سیاستمداران عملی" با این قطعنامه موافقت خواهند کرد، زیرا آنها اعتصاب توده‌ای را عمدتاً به سرنوشت حق رای همگانی می‌چسبانند که از آن این نتیجه عاید می‌شود که خودشان به دو چیز می‌توانند معتقد باشند: اول اینکه اعتصاب توده‌ای خصلت تدافعی تام‌وتمام دارد و دوم اینکه، اعتصاب عمومی حتی زیرسلطه [تابع] پارلمانتاریسم است، یعنی به زائده صرف پارلمانتاریسم بدل شده است. اما هسته اصلی قطعنامه ینا در این رابطه این است که در موقعیت کنونی آلمان، تلاشی از جانب بخشی از ارجاع غالب، در رابطه با حق رأی پارلمانی در جریان است که به احتمال خیلی زیاد می‌تواند زمانی برای شروع و محرکی برای آغاز دوره‌ای از مبارزات سیاسی توفانی در آلمان باشد، آنموقع ممکن است که اعتصاب توده‌ای بمثابه ابزار مبارزه، برای نخستین بار بکار گرفته شود.

اما تلاش برای محدودسازی و تقلیل دادن ساختگی اهمیت اجتماعی اعتصاب توده‌ای، و نیز محدود نمودن دامنه تاریخی آن بمثابه یک پدیده و بمثابه یک مسئله مربوط به مبارزه طبقاتی، آنهم با ارجاع به عبارات قطعنامه کنگره، همانقدر کوتاه‌بینانه است که تو کردن بحث مربوط به اعتصاب توده‌ای توسط کنگره اتحادیه‌های کارگری در گُلن بود. در قطعنامه کنگره ینا، سوسیال دموکراسی آلمان رسماً به تغییر بنیادینی که انقلاب روسیه در شرایط مبارزه طبقاتی بین‌المللی ایجاد کرد و به توانایی آن در تکامل بخشی انقلابی و قابلیت سازگارش برای طرح مطالبات جدید برای دور آتی مبارزه طبقاتی، توجه نشان داده است. اهمیت قطعنامه ینا در همین نکته نهفته است. در رابطه با کاربرد مسالمت‌آمیز اعتصاب توده‌ای در آلمان، تاریخ تصمیم خواهد گرفت؛ همانطور که در مورد روسیه کرد؛ تاریخی که در آن سوسیال دموکراسی آلمان با تصمیماتش، اگرچه حقیقتاً فاکتور مهمی محسوب می‌شود، اما فقط یک فاکتور از بسیاریان است.

²³ اشاره به قطعنامه‌ای است که به پیشنهاد آگوست بیل، در کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در Jena به تصویب رسید (۱۷ تا ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۵). در این قطعنامه از اعتصاب توده‌ای بمثابه یکی از موثرترین ابزار مبارزه طبقه کارگر نام برده شد اما استفاده از این ابزار تنها به هنگام بخطر افتادن حق رأی و حق داشتن تشکل محدود ماند. به این خاطر رزا به طعنه می‌گوید که رای دهندگان به این قطعنامه (یعنی سیاستمداران عملی) اعتصاب توده‌ای را به زائده پارلمان (و حق رأی پارلمانی) تبدیل کردند.

فصل سوم- گسترش جنبش اعتصاب توده‌ای در روسیه

اعتصاب توده‌ای، آنگونه که در اکثر مباحثات جاری در آلمان ظاهر می‌شود، یک پدیده بسیار واضح، قابل فهم و دقیقاً تعریف و تصحیح شده است، منظور صرفاً اعتصاب توده‌ای سیاسی است؛ که معنایش خیزش عظیم پرولتاریای صنعتی است که از انگیزه‌های بسیار مهم سیاسی نشأت می‌گیرد، و مقامات مسئول حزب نوین و اتحادیه‌های کارگری براساس یک درک بموقع و متقابل، مسئولیت آنرا بعهده می‌گیرند، و آنرا مبتنی بر انضباط حزبی و نظم کامل به اجرا درمی‌آورند، و با دریافت علامت استارت کمیته‌های رهبری با نظمی بمراتب کاملتر اعتصاب را در زمان مقتضی و مناسب آغاز می‌کنند، بنحویکه حمایت‌ها، هزینه‌ها و هر آنچه که باید فدا شود در محاسبه منظور می‌گردد. به بیان دیگر، ترازنامه مادی اعتصاب توده‌ای دقیقاً پیشاپیش محاسبه و تعیین می‌شود.

حال اگر این طرح تئوریک را با اعتصاب توده‌ای واقعی – آنطور که ۵ سال پیش در روسیه ظاهر شد – مقایسه کنیم اجباراً خواهیم گفت که تصویری که در مباحثات آلمان جایگاه محوری را اشغال کرده، بسختی حتی با یکی از اعتصاب‌های توده‌ای متعددی که در روسیه بوقوع پیوسته تطابق دارد، از سوی دیگر، اعتصاب‌های توده‌ای در روسیه، در عمل چنان پیچیدگی‌ها و اشکال متنوعی بخود می‌گیرند که در مجموع سخن گفتن از اعتصاب توده‌ای بطور عام و نیز از طرحی انتزاعی بنام اعتصاب توده‌ای محال است. کلیه فاکتورهای دخیل در اعتصابات توده‌ای و نیز خود ویژگی‌های اعتصاب‌ها، نه تنها در شهرها و مناطق مختلف کشور تفاوت می‌کنند، بلکه در خصوصیت عمومی خود اعتصاب نیز در جریان انقلاب تغییر پیدا می‌شود. اعتصاب توده‌ای تاریخی و ویژه‌ای را در روسیه از سرگذرانده و می‌گذراند. از اینرو کسی که راجع به اعتصاب توده‌ای در روسیه حرف می‌زند باید پیش از هرچیز این تاریخی را مدنظر داشته باشد.

دوره رسمی باصطلاح انقلاب فعلی روسیه، دقیقاً از خیزش پرولتاریا در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ آغاز می‌شود، همان روزی که تظاهرات ۲۰۰ هزار نفری کارگران، نزدیک کاخ تزار، بطرز وحشیانه‌ای به خون کشیده شد. چنانکه می‌دانیم کشتار خونین سن پترزبورگ سرآغاز سلسله اعتصابات عظیمی بود که سرتاسر روسیه را ظرف چند روز درنوردید و پیغام اقدام انقلابی سن پترزبورگ را به اقصاء نقاط امپراتوری روسیه و به وسیع‌ترین توده‌ها رساند. با اینحال خیزش ۲۲ ژانویه سن پترزبورگ تنها یک مقطع مهم از سلسله اعتصابات توده‌ای بود که پرولتاریای پایتخت تزار پیش از ژانویه (۱۹۰۵) در آن گام نهاد. اعتصاب توده‌ای ژانویه بی‌تردید تحت تاثیر مستقیم اعتصاب عمومی عظیمی بود که در دسامبر ۱۹۰۴ در قفقاز، در باکو شروع شد و برای مدتی طولانی کل روسیه را بحالت تعلیق درآورد. رویدادهای دسامبر در باکو بنوبه خود صرفاً آخرین و قدرتمندترین سری از آن سلسله اعتصاب توده‌ای عظیم بود که در باطوم قفقاز، در ۱۹۰۲ صورت گرفتند و همانند زمین‌لرزه‌ای ادواری کل روسیه را لرزاندند.

اعتصاب ژانویه، یعنی این نخستین اعتصاب توده‌ای از سلسله خیزش‌های انقلابی حاضر، مجموعاً پنج تا شش سال با اعتصاب سراسری بزرگ کارگران بافندگی سن پترزبورگ (۱۸۹۶-۱۸۹۷) فاصله دارد. علیرغم جدایی آشکار این جنبش از انقلاب فعلی (۱۹۰۵) – با چند سال عمیقاً ارتجاعی و رکود – برای کسی که رشد سیاسی داخلی پرولتاریای روسیه را تا سطح کنونی آگاهی طبقاتی و انرژی انقلابی‌اش دنبال کرده، روشن خواهد بود که تاریخ دوره فعلی مبارزات توده‌ای، با آن اعتصاب‌های عمومی سن پترزبورگ آغاز شده‌است. بنابراین برای بررسی مسایل اعتصاب توده‌ای، شناخت این اعتصاب‌های عمومی اهمیت دارند، چرا که عوامل اصلی اعتصابات توده‌ای پیش‌رو را پیشاپیش در بطن خود حمل می‌کنند.

برای دیگر بار، اعتصاب عمومی ۱۸۹۶ سن‌پترزبورگ بمثابة یک مبارزه صرفاً اقتصادی، با خواست افزایش مزد صورت گرفت؛ و دلیلش شرایط طاقت‌فرسای کارِ نخ‌ریسان و بافندگان سن‌پترزبورگ بود: ۱۳، ۱۴ یا ۱۵ ساعت کار در روز، نرخ قطعه‌کاری فلاکت‌بار، و رشته درازی از حقه‌بازیه‌های نفرت‌انگیز کارفرمایان. بهر حال این اوضاع تا مدتی طولانی با شکیبایی کارگران تحمل شد، تا اینکه یک رخداد جزئی کاسه صبرشان را لبریز کرد. تاجگذاری تزار نیکلای دوم که از ترس انقلابیون ۲ سال بتعویق افتاده بود، در مه ۱۸۹۶ برگزار شد. به این مناسبت کارفرمایان سن‌پترزبورگ، شور میهن‌پرستی‌شان را با اعطای سه روز مرخصی اجباری به کارگران نشان دادند و جالب این بود که نمی‌خواستند پولی برای این روزهای مرخصی بپردازند. کارگران که از این بابت بخشم آمده بودند، به تکاپو افتادند. کنفرانسی با حضور تقریباً سیصد کارگر تیزهوش در باغ کاخ کاترین برگزار شد و تصمیم به اعتصاب با مطالبات زیر اتخاذ شد: ۱- پرداخت مزد برای [سه روز] تعطیلی تاجگذاری ۲- ده ساعت کار روانه ۳- افزایش مزد قطعه‌کاری. اعتصاب در ۲۴ مه آغاز شد. بمدت یک هفته کلیه کارگاه‌های ریسندگی و بافندگی تعطیل شدند و حدود ۴۰ هزار کارگر در اعتصاب عمومی شرکت نمودند. ممکن است این واقعه در مقایسه با اعتصابات توده‌ای غول‌آسای انقلاب (۱۹۰۵) خیلی کوچک جلوه کند. اما باید توجه داشت که در شرایط سیاسی کاملاً قطبی روسیه آن زمان که اعتصاب عمومی امری ناشناخته [بی‌سابقه] بود، همین اعتصاب، انقلابی تمام‌عیار در مقیاس کوچک محسوب می‌شد. البته همین نیز بیرحمانه‌ترین آزار و پیگرد را بدنبال داشت. حدود ۱۰۰۰ کارگر بازداشت شدند و اعتصاب عمومی سرکوب گردید.

در اینجا همه ویژگی‌های اصلی اعتصابات توده‌ای بعدی را می‌توانیم ببینیم. جرعه حرکت بعدی را یک حادثه کاملاً تصادفی، و حتی بی‌اهمیت زد و شکل بروزش نیز ابتدایی بود؛ اما در فردای پیروزی این جنبش، می‌شد ثمرات آژیتاسیون چندساله سوسیال دموکراسی را دید. در طول اعتصاب عمومی، آژیتاتورهای سوسیال دموکرات در راس جنبش جای داشتند، آنرا رهبری کردند و از آن بمنظور آژیتاسیون اقدامات انقلابی بهره‌برداری نمودند. بعلاوه این اعتصاب - اگرچه در ظاهر - یک مبارزه اقتصادی برای افزایش مزد بود، اما بواسطه برخورد دولت و آژیتاسیون سوسیال دموکراسی، به یک پدیده سیاسی درجه یک بدل شد. اما نهایتاً اعتصاب سرکوب گردید و کارگران "شکست" خوردند. در ژانویه سال بعد [۱۸۹۷]، کارگران بافندگی سن‌پترزبورگ مجدداً دست به اعتصاب عمومی زدند. اینبار به موفقیت چشمگیری دست یافتند: تثبیت قانون ۱۱ ساعت کار روزانه در سرتاسر روسیه. اما نتیجه بمراتب مهمتر از این بود: نخستین اعتصاب عمومی (۱۸۹۶) بدون وجود اثری از سازمان کارگری یا صندوق اعتصاب صورت گرفته بود، اما اینبار، مبارزه اتحادیه‌ای شدیدی در مرکز روسیه آغاز شده بود که از سن‌پترزبورگ به سایر نقاط کشور گسترده شد، و چشم‌انداز کاملاً تازه‌ای برای سوسیال دموکراتها راجع به آژیتاسیون و کار سازماندهی گشود که بعدتر، بمدد آن، در دوره آرامش بظاهر گورستانی، تدارک انقلاب از طریق کار زیرزمینی دنبال گردید.

اعتصاب قفقاز (مارس ۱۹۰۲) ظاهراً مانند اعتصاب ۱۸۹۶ تصادفی و تا حد زیادی متأثر از مطالبات جزئی و کاملاً اقتصادی بود - هرچند که تحت تأثیر عوامل کاملاً متفاوتی قرار داشت. این اعتصاب، در ارتباط با بحران صنعتی و تجاری حادّی بوقوع پیوسته بود که پیش‌درآمد جنگ ژاپن بود.^{۲۴} جنگ به همراه بحران، به مهمترین عامل جوشش انقلابی تبدیل شد. بحران، بیکاری عظیم توده‌ای به‌مراه آورد و زمینه را برای آژیتاسیون در میان کارگران فراهم نمود. دولت، بمنظور آرام کردن کارگران، شروع به بازگرداندن گروه‌های "کارگران مازاد" به زادگاه‌شان کرد. این اقدام که ۴۰۰ کارگر نفت را شامل می‌شد، با اعتراض توده‌ای در باطوم روبرو گردید که به تظاهرات، بازداشت، کشتار و محاکمه سیاسی انجامید؛ یعنی یک مسئله خرد و کاملاً اقتصادی ناگهان به یک رویداد سیاسی و انقلابی تبدیل شد. پیامد این

^{۲۴} اشاره به جنگ روسیه و ژاپن در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵

اعتصابِ کاملاً "بی‌ثمر"، سپری شده و سرکوب‌گشته باطوم، یک رشته تظاهرات توده‌ای انقلابی کارگران در نیژنی نووگورود (Nizhni Novgorod)، ساراتف (Saratov) و سایر شهرها بود. به این ترتیب یک موج نسبتاً قوی پیدا شد که موج عمومی جنبش انقلابی را بجلو راند.

بالاخره در نوامبر ۱۹۰۲، نخستین پژواک انقلابی راستین، در قالب یک اعتصاب عمومی در رُستوفِ دُن (Rostov-on-Don) شنیده شد. نیروی محرکه این جنبش، مناقشات بر سر نرخ مزد پرداختی در کارگاه‌های راه‌آهن قفقاز بود. مدیریت درصدد بود تا مزدها را کاهش دهد، از اینرو کمیته منطقه دان سوسیال دموکرات‌ها بمنظور تأمین مطالبات زیر، با صدور اطلاعیه‌ای، دعوت به اعتصاب کرد: ۹ ساعت کار روزانه، افزایش مزدها، لغو جرائم، اخراج مهندسين منفور کارگران و غیره. کلیه کارگاه‌های راه‌آهن در این اعتصاب شرکت نمودند. بلافاصله سایر صنایع به اعتصاب پیوستند و بناگهان وضعیت بی‌سابقه‌ای در روستوف حاکم شد: کلیه کارهای صنعتی متوقف گردید، هر روز گردهمایی‌های عظیمی با شرکت ۱۵ تا ۲۰ هزار کارگر در فضای باز برپا شد که گاهی اوقات به محاصره سربازان قزاق درمی‌آمد، سخنگویان محبوب سوسیال دموکرات برای نخستین بار علنی شدند و نطق‌های آتشینی راجع به سوسیالیسم و آزادی سیاسی ایراد کردند که با شور و اشتیاق چشمگیری مورد استقبال قرار گرفتند، و اعلامیه‌های انقلابی در دهها هزار نسخه توزیع گردید. [به این ترتیب]، در قلب روسیه شدیدا استبدادی، پرولتاریای رستوف توانست با یک یورش، حق گردهمایی و آزادی بیان را برای نخستین بار کسب کند. ناگفته پیداست که در اینجا نیز قتل عامی رخ داد. مشاجره بر سر مزد در کارگاه‌های راه‌آهن ولادی قفقاز (Vladicaucasus)، ظرف چند روز به یک اعتصاب سیاسی و نبرد انقلابی خیابانی تبدیل شد. بدنبال این واقعه، بلافاصله اعتصاب عمومی در ایستگاه چورتسکایا (Tichoretzkaia) آغاز شد. در اینجا نیز قتل عام رخ داد و دادگاهی برپا گشت؛ و به این ترتیب، حتی چورتسکایا نیز جایگاه خود را در زنجیره غیرقابل گسست عوامل انقلاب پیدا نمود.

بهار سال ۱۹۰۳ به اعتصاب‌های ناکام رستوف و چورتسکایا پاسخ داد؛ در ماه‌های ژوئن و ژوئیه تمام روسیه جنوبی ملتهب بود. باکو، تفلیس، باطوم، الیزاوت گراد، اودسا (Odessa)، کیف (Kiev)، نیکلایف (Nikolaev) و اکترینسلف (Ekaterinoslav) به معنای دقیق کلمه در اعتصاب عمومی بسر می‌بردند. در اینجا نیز جنبش با طرح ازپیش چیده‌شده‌ای ظاهر نشد. هر کدام از این اعتصاب‌ها که با دلایل مختلف و به اشکال متنوع در این یا آن مقطع صورت گرفته بودند، در هم آمیخته شدند. آغازگر باکو بود؛ جایی که چند مبارزه جرئی بر سر مزد در کارخانه‌ها و بخش‌های صنعتی اوج گرفت و به اعتصاب عمومی تبدیل شد. در تفلیس، اعتصاب توسط ۲۰۰۰ نفر از مستخدمین بخش تجاری براه افتاد که کار روزانه‌شان از ۶ صبح تا ۱۱ شب بود. در چهارم ژوئیه همگی اینان مغازه‌های‌شان را ترک کردند، در شهر براه افتادند و سایرین را به بستن مغازه‌هایشان تشویق نمودند. پیروزی اینان کامل بود. چون موفق شدند که ساعات کار را از ۸ صبح تا ۸ شب تقلیل دهند. بلافاصله همه کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و ادارات به اعتصابیون پیوستند. روزنامه‌ها منتشر نشدند، رفت‌وآمد ترامواها علیرغم مراقبت نظامیان متوقف گردید.

در ۴ ژوئیه، در الیزاوت گراد (Elisavetgrad)، اعتصابی با مطالبات صرفاً اقتصادی آغاز گردید. اکثر مطالبات کسب شدند و اعتصاب در ۱۴ همان ماه پایان یافت. دو هفته بعد، مجدداً اعتصاب شد. این بار نانوایان آغازگرش بودند و بعدتر آجرسازها، نجارها، رنگرها، کارگران آسیاب و سرانجام همه کارگران کارخانه‌ها به آنها پیوستند.

در اودسا، جنبش با مبارزه برای افزایش مزد آغاز شد، و اتحادیه کارگری "قانونی" – که مامورین دولتی مطابق برنامه ژاندارم زوباتوف²⁵ تاسیس‌اش کرده بودند – به آن پیوست. دیالکتیک تاریخی اینجا فرصت را مناسب دید تا بار دیگر یکی از شیطنت‌های بدخواهانه‌اش را به اجرا بگذارد. مبارزه اقتصادی دوره قبل – از جمله اعتصاب عمومی سال ۱۸۹۶ سن‌پترزبورگ – سوسیال دموکراسی را به مبالغه‌گویی در باره اهمیت به اصطلاح جنبه اقتصادی مبارزه سوق داده و از این طریق زمینه را برای فعالیت‌های عوام‌فریبانه زوباتوف آماده نموده بود. با این همه، پس از مدتی، جریان عظیم انقلاب، جهت کشتی کوچک را که پرچم دروغینی را برافراشته بود تغییر داد و آنرا وادار کرد تا در جهت درستش، پیشاپیش ناوگان کوچک پرولتاریای انقلابی حرکت کند. قضیه از این قرار بود که در بهار ۱۹۰۴، اتحادیه‌های زوباتوفی آغاز اعتصاب عمومی بزرگ در اودسا را اعلام کردند؛ همین کار را در ژانویه ۱۹۰۵، در سن‌پترزبورگ کردند. کارگران اودسا که فریب ظاهر دوستانه دولت و اعلام همدردیش با اعتصاب‌های صرفاً اقتصادی را نخورده بودند، بلافاصله اقدام به محک زدن "اتحادیه کارگری" زوبتوفی کردند و آن را وادار ساختند تا برای مطالبات بسیارپیش‌پا افتاده اعتصابی را فرابخواند. (و به این ترتیب) آنها را سریعاً به خیابان پرتاب کردند و وقتی آنها خواستار آن حمایتی شدند که رهبران‌شان وعده کرده بودند، عالی‌جنابان گم‌و‌گور گشتند و کارگران را در لجام گسیخته‌ترین هیجان به حال خود رها کردند.

بلافاصله سوسیال دموکراتها خود را در راس امور قرار دادند و جنبش اعتصابی به سایر کارخانه‌ها گسترش یافت. در اوایل ژوئیه ۲۵۰۰ کارگر بارانداز برای افزایش مزدشان از هشتاد کوپک به دو روبل و نیز کوتاه کردن نیم ساعت از زمان کار روزانه‌شان دست از کار کشیدند. در ۱۶ ژوئیه، ملوانان به جنبش پیوستند. در ۱۳ ژوئیه کارکنان تراموا دست به اعتصاب زدند. بعد گردهمایی ۷ تا ۸ هزار نفری اعتصابیون برگزار شد. آنها گروهی را تشکیل دادند که از یک کارخانه به کارخانه دیگر می‌رفت و همانند بهمنی [که از کوه سرازیر شود] نیرو جمع می‌کرد و بزرگتر می‌شد. بعدتر یک جمعیت چهل تا پنجاه هزار نفری به بارانداز هجوم برد تا همه کارها را به تعطیلی بکشاند. دیری نپایید که اعتصاب عمومی سراسر شهر را فراگرفت.

در ۲۱ ژوئیه در کیف (Kiev) اعتصابی در کارگاه‌های راه‌آهن برپا شد. در اینجا نیز علت مستقیم اعتصاب شرایط رقت‌بار کارگران و مسئله افزایش مزدها بود. روز بعد، کارگران ریخته‌گری نیز راه اعتصابیون را پیش گرفتند. در ۲۳ ژوئیه حادثه‌ای رخ داد که آغازگر اعتصاب عمومی بود: در طول شب دو نماینده کارگران راه‌آهن دستگیر شدند. بلافاصله اعتصابیون خواستار آزادی‌شان گردیدند؛ و چون به این خواست ترتیب اثر داده نشد، کارگران نیز مسیر عبور قطار را سد کردند. اعتصابیون به همراه خانواده‌هایشان روی ریل‌ها نشستند و یک دریای انسانی پدیدار آمد. نظامیان با شلیک رگبار شروع به تهدید اعتصابیون کردند. کارگران سینه‌هایشان را برهنه نمودند و فریاد زدند: "شلیک کنید!" رگباری بسوی کارگران نشسته و بیدفاع شلیک شد. سی تا چهل نفر که در میانشان زن و کودک هم دیده می‌شد، بر زمین افتادند. با پخش این خبر تمام شهر کیف بلافاصله دست به اعتصاب زد. مردم جسد کارگران را روی دست بلند کردند و در تظاهرات توده‌ای حمل نمودند: گردهمایی‌ها، سخنرانی‌ها، توقیف‌ها و درگیری‌های پراکنده خیابانی – کیف در بحبوحه یک انقلاب قرار داشت. اما جنبش خیلی زود خاتمه یافت. با این حال، چاپچی‌ها موفق شدند یک ساعت از ساعات کار روزانه‌شان کم کنند و یک روبل به مزدشان بیافزایند. در یک کارخانه تولید خمیرترش ساعات کار ۸

²⁵ سرگنی واسیلیچ زوباتوف رئیس اخرا تا (پلیس سیاسی-امنیتی) حکومت تزار بود. او که در جوانی انقلابی بود در دهه ۱۸۸۰ پلیس شد و در سال ۱۹۰۱ «انجمن کمک‌های متقابل به کارگران» را تاسیس کرد. این اتحادیه که زیر نظارت و کنترل پلیس فعالیت می‌کرد، هدفش ممانعت از پیوستن کارگران به اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیال دموکرات بود. زوباتوف پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ خودکشی کرد.

ساعت در روز مقرر شد. کارگاه‌های راه‌آهن به دستور هیئت دولت تعطیل شدند. در واحدهای دیگر اعتصابات پراکنده‌ای برای مطالبات‌شان ادامه یافت.

در نیکلایف (Nikolaev)، تحت تأثیر اخبار رسیده از اودسا، باکو و تفلیس، اعتصاب عمومی براه افتاد؛ این در حالی بود که کمیته سوسیال دموکرات قصد داشت تا جلوی غلیان جنبش را تا خروج نظامیان - که بمنظور انجام مانور قصد ترک شهر را داشتند - بتعویق بیاورد. توده‌ها عقب ننشستند. یک کارخانه اعتصاب را آغاز کرد و اعتصاب به سرعت به کارگاه‌های دیگر سرایت نمود. مقاومت ارتش صرفاً نفت روی آتش اعتصاب ریخت. گروه‌های مردم متشکل از کلیه کارگران، کارمندان، کارکنان تراموا، مردان و زنان، با خواندن سرودهای انقلابی به خیابان‌ها ریختند. کار بطور کامل تعطیل شد. در ایکاترینوسلاف (Ekaterinoslav)، در ۵ اوت، نانوایان؛ در ۷ اوت کارگران کارگاه‌های راه‌آهن، و در ۸ اوت کارگران سایر کارخانه‌ها دست به اعتصاب زدند. رفت‌وآمد تراموا متوقف شد و روزنامه‌ها منتشر نشدند.

به این ترتیب، در تابستان ۱۹۰۳، اعتصاب عمومی عظیمی در روسیه جنوبی براه افتاد. از بهم‌پیوستگی کانال‌های باریک فراوانی که مبارزات اقتصادی جزئی در آنها جریان داشت، توأم با چند حادثه "تصادفی"، این اعتصاب بسرعت به یک دریای خروشان تبدیل شد و همه منطقه جنوبی امپراتوری تزاری را برای چند هفته به یک جمهوری غریب کارگران انقلابی بدل نمود. "آغوش‌های برادرانه، گریه‌های شوق و شادی، سرودهای آزادی، خنده‌های سرخوشی، شوخی و شادی" در سیمای هزاران نفر از جمعیتی که از صبح تا شب در شهر موج می‌زدند دیده می‌شد و از صدای‌شان بگوش می‌رسید. روحیه مردم عالی بود. تقریباً می‌شد باور کرد که زندگی نو و بهتری در روی زمین آغاز شده‌است. "منظره‌ای پُرابهت و در عین حال بی‌غلو و غش و تکانه‌دهنده" این چیزی بود که پیتر استروه (Peter Struve) خبرنگار روزنامه لیبرالی «آسوباژدنیه» (Osvobozhdenye) نوشت.²⁶

سال ۱۹۰۴ جنگ را با خود به‌مراه آورد که جنبش اعتصاب توده‌ای را برای مدتی دچار وقفه کرد.²⁷ ابتدا موج مزاحمی از تظاهرات "میهن‌پرستانه" - که توسط مقامات پلیس ترتیب داده شده بود - سرتاسر کشور را فراگرفت. این آموغ بود که جامعه بورژوازی "لیبرال"، توسط شوونیسم رسمی تزاری زمین‌گیر شده بود. اما دیری نگذشت که سوسیال دموکرات‌ها میدان‌دار شدند، و تظاهرات کارگران انقلابی علیه تظاهرات لومپن پرولتاریای وطن‌پرست - که تحت حمایت پلیس سازماندهی می‌شد - برگزار گردید. سرانجام شکست خجالت‌آور ارتش تزاری، جامعه لیبرالی را از رخوت بدرآورد. حالا دیگر دوره کنگره‌های دموکراتیک، مهمانی‌ها، سخنرانی‌ها، خطابه‌ها و بیانیه‌ها بود. پس میدان به این عالیجنابان واگذار شد، و رفته رفته همه چیز برایشان امیدوارکننده‌تر جلوه کرد. این همه، از پیامد رسوایی شکست جنگ، و سرکوب موقت استبداد بود. لیبرالیسم بورژوازی برای شش ماه، مرکز صحنه را به اشغال خود درآورد و پرولتاریا در سایه قرار داشت. پس از گذراندن یک دوره یاس طولانی، استبداد بار دیگر کمر راست نمود. درباری‌ها همه توان خود را جمع کردند و با یک حرکت قدرتمندانه پاشنه قزاق، گل جنبش لیبرالی به گوشه‌ای پرتاب شد. مهمانی‌ها، سخنرانی‌ها و کنگره‌ها فوراً به عنوان "گستاخی غیرقابل تحمل" ممنوع اعلام شدند و لیبرالیسم بناگاه دریافت که به آخر خط رسیده است.

²⁶ این روزنامه ارگان یک اپوزیسیون لیبرالی علیه تزاریسیم بود که در بین سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ اشتوتگارت منتشر می‌شد. اتحادیه آسوباژدنیه Osvobozhdeniye League - سازمان سلطنت‌طلب-مشروطه‌خواه (constitutional monarchy) بود که توسط پ. استرووه در سال ۱۹۰۴ در خارجه بنیان‌گذاری شد. طرفداران آسوباژدنیه حامی یک سلطنت مشروطه بودند و سعی می‌کردند با دولت تزاری چانه‌زنی کنند و مبارزه‌شان علیه انقلاب را زیر پوشش جعلی دموکراسی مخفی می‌کردند. در نهایت آنها هسته حزب کادت را تشکیل دادند. برای کسب اطلاعات بیشتر به مقاله V. I. Lenin, [Cadets of the Second Generation](#) (ترجمه فارسی)

²⁷ منظور رزا جنگ ژاپن-روسیه است که ۹ فوریه ۱۹۰۴ با حمله رزم‌ناو جنگی ژاپن به بندر آر‌تور Port Arthur آغاز شد. با وساطت امریکا و پیروزی ژاپن، جنگ در ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ خاتمه یافت.

درست در نقطه‌ای که لیبرالیسم از توان افتاد، اقدام پرولتاریا آغاز شد. در دسامبر ۱۹۰۴ اعتصاب عمومی عظیمی، در اعتراض به بیکاری در باکو آغاز شد. طبقه کارگر به میدان مبارزه آمده بود. حال که حرف زدن قدغن و ناممکن بود، پس می‌بایست عمل کرد. در باکو در بحبوحه اعتصاب عمومی، ظرف چند هفته، سوسیال دموکرات‌ها - همچون حاکمان - بر اوضاع کنترل مطلق داشتند. حوادث ویژه دسامبر در قفقاز می‌توانست تأثیرات شگرفی بجاگذارد اگر که آنقدر سریع تحت الشعاع موج پیش‌رونده انقلاب قرار نمی‌گرفت. هنوز اخبار فوق‌العاده مغشوش اعتصاب عمومی باکو به سرتاسر امپراتوری تزار نرسیده بود که اعتصاب توده‌ای سن‌پترزبورگ در ژانویه ۱۹۰۵ آغاز گردید.

همانطور که می‌دانیم علت بی‌واسطه اعتصاب - در اینجا نیز - یک موضوع پیش‌پا افتاده بود: دو کارگر شاغل در کارگاه پوتیلوف (Putilov)، بدلیل عضویت در اتحادیه قانونی زوباتوفی از کار اخراج شدند. در همبستگی با آنان - در ۱۶ ژانویه - از سوی هر ۱۲۰۰ شاعلی کارگاه، اعتصابی فراخوانده شد. سوسیال دموکرات‌ها از موقعیت استفاده کردند و تبلیغات پرشوری را برای گسترش مطالباتی - مثل ۸ ساعت کار روزانه، حق تشکّل، آزادی بیان و مطبوعات و غیره - آغاز نمودند. ناآرامی در میان کارگران پوتیلوف سریعاً به سایر مناطق پرولتری سرایت کرد. ظرف چند روز ۱۴۰ هزار کارگر دست به اعتصاب زدند. کنفرانس‌های مشترک و مباحثات آشپز، به صدور منشور پرولتری آزادیهای بورژوازی انجامید که در رأس آن ۸ ساعت کار در روز قرار داشت. در ۲۲ ژانویه ۲۰۰ هزار کارگر به رهبری پدر گابون^{۲۸}، بسوی کاخ تزار راهپیمایی کردند. به این ترتیب، نزاع بر سر دو کارگر پوتیلوفی - که مورد تنبیه انضباطی قرار گرفته بودند - در ظرف یک هفته، به پیش‌درآمد خشونت‌بارترین انقلاب دوران جدید تبدیل شد.

رویدادهای بعدی را همه می‌دانند: حمام خون در سن‌پترزبورگ موجب پاگیری اعتصابات توده‌ای و اعتصابات عمومی در ماههای ژانویه و فوریه، در کلیه مراکز صنعتی و شهرهای روسیه شد. لهستان، لیتوانی، ایالات بالتیک، قفقاز، سیبری - و خلاصه از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب - در اعتصاب فرو رفت. البته با بررسی دقیق‌تر می‌توان دید که در مناطق یادشده، اعتصابات توده‌ای در اشکال متفاوت‌تر با دوره قبل بروز کردند. در این دوره سازمان‌های سوسیال دموکرات، در همه جا، در پیش‌کشیدن مطالبات پیشقراول بودند، در همه جا، همبستگی انقلابی با پرولتاریای سن‌پترزبورگ بمثابه آرمان و هدف اعتصاب عمومی اعلام می‌شد. همزمان در همه جا تظاهرات، سخنرانی‌ها و درگیری با ارتش جریان داشت.

اما حتی در اینجا، هیچ طرح از پیش تهیه‌شده و یا هیچ اقدام سازمان‌یافته‌ای وجود نداشت، دلیلش هم این بود که فراخوان‌های احزاب بسختی می‌توانستند پایه‌های خیزش‌های خودجوش توده‌ها تنظیم شوند؛ رهبران به زحمت فرصت می‌کردند تا شعارهای جمع‌خروشان پرولتاریا را تدوین کنند. بعلاوه، اعتصابات توده‌ای و اعتصابات عمومی اولیه که از بهم‌پیوستن مبارزات مجزا بر سر مزد شکل گرفته بودند، در شرایط انقلابی و با تأثیرپذیری از تبلیغات سوسیال دموکراسی، سریعاً به تظاهرات سیاسی تبدیل می‌شدند. بعبارت بهتر، نقطه شروع، عامل اقتصادی و پراکندگی فعالیت اتحادیه‌ای و پیامدش، اقدام طبقاتی فراگیر و جهت‌گیری سیاسی بود. اکنون حرکت برعکس شده بود.

اعتصاب‌های عمومی ژانویه و فوریه، همچون اقدامات یکپارچه انقلابی، تحت رهبری سوسیال دموکرات‌ها آغاز شدند؛ اما این حرکت فوراً به مجموعه غیرقابل شمارشی از اعتصاب‌های محلی، جزئی و اقتصادی در نواحی مختلف، شهرها، بخش‌ها و کارخانه‌ها تبدیل شد. در طول ماههای بهار ۱۹۰۵ تا اواسط تابستان، سراسر امپراتوری عظیم روسیه در آتش اعتصابهای اقتصادی مداوم تقریباً کل پرولتاریا علیه کاپیتالیسم سوخت؛ مبارزه‌ای که از یک سو همه حرفه‌های

²⁸ Gapon گنورگی گابون کشیشی بود که در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۳ سازمان کارگری‌ای زیر نظارت و حمایت پلیس در پترزبورگ تاسیس کرد. او کسی بود که تظاهرات ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ (یکشنبه خونین) را فراخوانده بود.

خرده‌بورژوازی و لیبرالی (فروشنندگان، تکنیسین‌ها، هنرپیشه‌گان و اعضای مشاغل هنری) را درگیر کرد و از سوی دیگر به میان خدمتکاران خانگی، مقامات پایین پلیس، و حتی لایه‌هایی از لومپن پرولتاریا رسوخ نمود و همزمان از شهرها به مناطق روستایی گسترش یافت و حتی بر دروازه‌های آهنین پادگان‌های نظامی کوبید.

این یک تصویر غول‌آسا و تمام‌رنگی از صف‌بندی عمومی کار و سرمایه است که کلیه پیچیدگی‌های سازمان اجتماعی و آگاهی سیاسی هر بخش و ناحیه را منعکس می‌کند. در این تصویر شاهد طیف گسترده‌ای از پیکار هستیم: از مبارزات اتحادیه‌ای معمولی قشر برگزیده و مجرب پرولتاریای صنایع بزرگ گرفته تا اعتراض آشفته معدودی پرولتاریای روستایی تا نخستین طغیان‌های ناچیز سربازان تهییج‌شده در پادگان‌های نظامی؛ از طغیان‌های فرهیخته و برازنده کارکنان یقه و سرآستین سفید در دفاتر حسابداری بانکها گرفته تا غرولندهای جسورانه در گردهمایی ناشیانه پلیس‌های ناراضی در اتاق‌های پُر دود و تاریک و کثیف.

براساس تئوری عاشقان مبارزات "منظم و منضبط"، و بنا به طرح و نقشه آنان، و بنا به نظر آنهایی که بویژه همیشه از دور می‌دانند "که چه کاری می‌بایست انجام می‌شد"، تقلیل دادن اعتصاب عمومی سیاسی عظیم ژانویه ۱۹۰۵ به تعدادی مبارزه اقتصادی، یقیناً "خطای بزرگی" بود، که آن اقدام را فلج کرد و آنرا به "آتش بی‌بخار" تبدیل نمود. اما سوسیال دموکراسی روسیه که در انقلاب شرکت کرده ولی آنرا "برپا" نکرده بود، و حتی لازم داشت تا قوانین انقلاب را در جریان آن بیاموزد، در نگاه اول کمی از فروکش کردن بظاهر بی‌ثمر جریان سیل‌آسای اعتصاب عمومی مضطرب شد. با این همه تاریخ که مرتکب آن "خطای بزرگ" شده بود، بی‌اعتنا به استدلال‌های آموزگاران رئیس‌مآب خود، کار انقلاب را به فرجام رساند که همانقدر که اجتناب‌ناپذیر بود، در پیامدهای خویش غیرقابل محاسبه بود.

خیزش عمومی ناگهانی پرولتاریا در ژانویه که تحت تاثیر انگیزه قدرتمند حوادث سن پترزبورگ صورت گرفت، از لحاظ بیرونی یک اقدام سیاسی اعلان جنگ انقلابی علیه استبداد بود. اما این نخستین اقدام جمعی مستقیم، بازتاب درونی بر مراتب قدرتمندتری داشت؛ زیرا برای اولین بار احساسات طبقاتی و آگاهی طبقاتی را در میلیون‌ها نفر بیدار کرد، تو گویی شوک الکتریکی گرفته بودند؛ و این بیداری احساسات طبقاتی، بلافاصله خود را در شرایطی متبلور کرد که در آن توده‌های میلیونی پرولتر، بناگاه و با قدرت دریافتند که آن هستی اجتماعی و اقتصادی‌ای که برای دهه‌های متوالی، صبورانه تحمل کرده بودند چقدر غیرقابل تحمل بود. دیری نگذشت که یک اعتصاب عمومی خودجوش، بمنظور بلرزه‌درآوردن و درهم‌شکستن زنجیرهای [اسارت کارگران] آغاز شد. همه رنج‌های بی‌شمار پرولتاریای مدرن، برایش زخم‌های خونین گذشته را تداعی کرد. این کارخانه برای ۸ ساعت کار روزانه مبارزه می‌کرد، و آن دیگری علیه قطعه‌کاری؛ در اینجا سرپرست بیرحم کارخانه را درون گونی، سوار بر گاری می‌کردند و از کارخانه "بیرون می‌انداختند"، و در آنجا با سیستم بدنام جریمه‌ها مقابله می‌نمودند. همه جا برای مزد بهتر و اینجا و آنجا برای لغو کار در خانه می‌کوشیدند.²⁹ صاحبان مشاغل منسوخ و پست در شهرهای بزرگ و شهرستان‌های کوچک و ولایت‌ها - که تاکنون در خواب خوش رویای دهکده‌های موروئی ایام فئودالیسم را می‌دیدند - همه‌شان با صاعقه ژانویه بناگاه از خواب پریدند، به حقوق‌شان اندیشیدند و سراسیمه کوشیدند تا غفلت گذشته خود را جبران کنند.

در واقع در اینجا، مبارزه اقتصادی یک پسرقت یا خرده‌کاری نبود بلکه فقط یک تغییر جبهه بود، یک تبدیل طبیعی نخستین رودروئی عمومی با استبداد، اما نه تبدیل به یک تسویه حساب کلی با کاپیتالیسم که ضمن حفظ خصوصیت خود، به شکل مبارزات منفرد و پراکنده بر سر مزد ظاهر می‌شد. اقدام طبقاتی سیاسی در ژانویه، با تنزل دادن

²⁹ abolition of homework منظور رزا در اینجا کارخانگی نیست؛ بلکه قطعه‌کاری در خانه است. در بعضی از مناطق کارگران خواستار لغو قطعه کاری در خانه بودند.

اعتصاب‌های عمومی به اعتصاب‌های اقتصادی قطع نشد بلکه قضیه کاملاً برعکس شد؛ وقتی محتوای بالقوه اقدام سیاسی، در آن شرایط داده شده و در آن مرحله خاص انقلاب به تحلیل رفت، آنجا بود که اقدام طبقاتی سیاسی درهم شکست و یا عبارتی به اقدام اقتصادی تبدیل شد.

واقعاً اعتصاب عمومی ژانویه چه دستاورد بیشتری می‌توانست داشته باشد؟ تنها در بی‌فکری محض می‌توان انتظار داشت که استبداد با یک ضربه، و تنها با یک اعتصاب عمومی "طولانی" - به سبک طرح‌های آنارشیستی - نابود شود. استبداد در روسیه باید بدست پرولتاریا سرنگون شود. اما برای سرنگونی استبداد، پرولتاریا باید بدرجه بالایی از آموزش سیاسی، آگاهی طبقاتی و سازمانیابی دست پیدا کند. همه این شرایط نمی‌توانند با جزوه و اعلامیه متحقق شوند. آموزشکده سیاسی زنده‌ای لازم است که فقط در جریان مبارزه و فقط با مبارزه در سیر مستمر انقلاب حاصل می‌شود. بعلاوه نمی‌توان استبداد را در هر لحظه دلخواه، صرفاً با اعمال "فشار" و "پیگیری" کافی برانداخت. سقوط استبداد، صرفاً انعکاس بیرونی تکامل اجتماعی و طبقاتی درونی جامعه روسیه است.

پیش از آنکه استبداد بتواند سرنگون شود، باید روسیه بورژوازی با ساختار مدرن طبقاتی‌اش شکل گرفته‌باشد. این امر مستلزم نزدیکی لایه‌های اجتماعی مختلف و منافع‌شان، و بعلاوه آموزش احزاب انقلابی پرولتاریا و حتی آموزش احزاب لیبرال، خرده‌بورژوازی رادیکال، احزاب محافظه‌کار و ارتجاعی بود، بی‌آنکه اهمیت کمتری برای آموزش این احزاب قایل شویم؛ در ضمن نیازمند آگاهی طبقاتی، خودشناسی و آگاهی طبقاتی نه صرفاً اقشار مردم، بلکه اقشار بورژوازی بود. اما این نیز می‌توانست در جریان مبارزه، در روند خود انقلاب، از طریق مدرسه واقعی تجربه، در برخورد با پرولتاریا و نیز در برخورد آنها با همدیگر، و در اصطحاکاتی متقابل و بی‌وقفه بدست آید و به بار بنشیند. تقسیم‌بندی طبقاتی و بلوغ [پختگی] طبقاتی جامعه بورژوازی و نیز اقداماتش در مبارزه علیه استبداد، از یک سو در جریان برخورد با نقش رهبری‌کننده ویژه پرولتاریا مشکل پیدا می‌کند و از سوی دیگر شتاب می‌گیرد. گرایش‌های متنوع نهفته در پروسه اجتماعی انقلاب، باهم تصادم می‌کنند، همدیگر را ارزیابی می‌نمایند، و تضادهای درونی انقلاب را شدت می‌بخشند، اما عاقبت انقلاب را شتاب می‌بخشند و به این ترتیب خشونت بیشتری را به فوران انقلابی‌اش منتقل می‌نمایند.

بنابراین، شاید بشود این مشکل ظاهراً ساده و کاملاً مکانیکی را اینطور بیان کرد: سرنگونی استبداد یک پروسه اجتماعی طولانی و ممتد است که راه‌حلش زیرورو کردن کامل خاک جامعه است؛ یعنی بخش بالایی باید برود پایین‌تر از همه و بخش پایینی به بالاتر از همه منتقل شود، این "نظم" ظاهری باید به هرج و مرج تبدیل شود، و این بظاهر هرج و مرج "آنارشیستی" باید به نظم جدیدی تحول پیدا کند. حال در روند دگرگونی اجتماعی روسیه کهن، نه تنها صاعقه ژانویه نخستین اعتصاب عمومی، بلکه تندر طوفانی بهاری و تابستانی‌ای که در پی آورد، نقش غیرقابل اجتنابی ایفا کردند. [جا دارد خاطرنشان شود که] روابط عموماً ناگواری که میان کارمزدی و سرمایه وجود دارد، در گردهمایی اقشار مختلف مردم و بورژوازی، و در [ارتقای] آگاهی طبقاتی پرولتاریای انقلابی و نیز بورژوازی لیبرال و محافظه‌کار، به یک اندازه سهم ایفا کردند؛ دقیقاً همانطوریکه مبارزه شهری برای [افزایش] مزد، در شکل‌گیری یک حزب صنعتی قدرتمند سلطنت طلب در مسکو سهم ایفا کرد، همانطور هم شعله‌ور شدن خشونت روستایی در لیوونیا (Livonia)، موجب نابودی سریع لیبرالیسم اعیانی-ملکی زمستوف شد.³⁰

³⁰ زمستوها مجالس روستایی در روسیه تزاری بودند که در سال ۱۸۶۴ ایجاد شدند و از قدرت محدودی در مسایل اقتصادی و فرهنگی برخوردار بودند. زمینداران خواهان آن بودند که بر زمستوها سلطه داشته باشند. کارزار زمستو Zemstvo campaign اشاره به تلاشهایی دارد که خواهان اصلاحات در نظام تزاری از طریق وسایل قانونی و متکی بر نظام زمستو بود که توسط لیبرالهای بورژوا (لیبرالیسم زمستویی) به همراه اعضای زمستوها، بین پائیز ۱۹۰۴ و ژانویه ۱۹۰۵ به پیش برده شد. این کارزار

اما بطور همزمان، مبارزات اقتصادی ایام بهار و تابستان ۱۹۰۵، برای پرولتاری شهری این امکان را فراهم کرد تا با بهره‌گیری از آژیتاسیون فعال سوسیال دموکراتها و هدایت‌شان، همهٔ درسهای جنبش مقدماتی ژانویه را از آن خود کند و بروشنی وظایف بعدی انقلاب را دریابد. در همین ارتباط، شرایط دیگری از یک ویژگی اجتماعی پایدار وجود داشت: ارتقای عمومی در سطح زندگی پرولتاریا، در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فکری.

اعتصاب‌های ژانویه ۱۹۰۵ تقریباً در سراسر کشور با پیروزی خاتمه یافتند. شاهد این ادعا بخشی از آن اطلاعات انبوهی هستند – گرچه هنوز بخش زیادی در دسترس نیستند – که می‌شود به آنها استناد کرد. این داده‌ها در ارتباط با چند تا از مهمترین اعتصابات هستند که در سراسر ورشو فقط توسط سوسیال دموکراتهای لهستان و لیتوانی به راه انداخته شدند. در ۲۲ کارخانه بزرگ صنعت فلز ورشو، از جمله شامل لیلپوس (Lilpos Ltd)، ران و لاونشتین (Ran and Lowenstein)، روزکی و شرکا (Rudzki and Co.)، بورمن (Borman)، شوده و شرکا (Schwede and Co.)، هندکه (Handtke)، گرالچ و پولست (Gerlach and Pulst)، گیسلر بروس (Geisler Bros)، ابرهرد (Eberherd)، ولسکی و شرکا (Wolski and Co.)، کنراد و یانروژکیویچ (Yanruszkiewicz Ltd)، وبر و داهو (Weber and Daehu)، اویزینسکی و شرکا (Ewizdzinski and Co.)، ولونسکی وایر ورکز (Wolonski Wire Works)، گوستینسکی و شرکا (Gostynski and Co.)، رون و شن (Rrun and Son)، فراگه نوربلین (Frage Norblin)، ورنر (Werner)، بوچ (Buch)، کنبرگ بروس (Kenneberg Bros)، لیبر (Labour)، دیتونار لامپ فاکتوری (Dittunar Lamp Factory)، سرکوسکی (Serkowski)، وشک (Weszk)، کارگران پس از چهار تا پنج هفته اعتصاب، از ۲۴ تا ۲۶ ژانویه، موفق شدند تا ساعات کار روزانه را به ۹ ساعت تقلیل دهند، ۲۵٪ به مزدشان بیفزایند و امتیازات کوچک دیگری بدست آورند.³¹ در کارگاههای بزرگ صنایع چوب ورشو – از جمله کارمانسکی (Karmanski)، دامیه کی (Damieki)، گرومل (Gromel)، ژربینسکی (Szerbinskik)، ترمروسکی (Twemerowski)، هورن (Horn)، دونسی (Devensee)، تورکوسکی (Tworkowski)، داب و مارتنز (Daab and Martens) – در مجموع ۱۲ کارگاه، در ۲۳ فوریه، اعتصابیون به ۹ ساعت کار روزانه دست یافتند که با یک هفته اعتصاب دیگر، بر مزدشان نیز افزودند.

در ۲۷ فوریه گُل صنعت آجرسازی دست به اعتصاب زد و در توافق با شعارهای سوسیال دموکراسی، خواهان ۸ ساعت کار روزانه شد؛ در ۱۱ مارس آنها موفق شدند به ۱۰ ساعت کار روزانه به اضافهٔ افزایش مزد برای همه طبقه‌بندیهای شغلی و پرداخت مزد بصورت هفتگی و غیره دست یابند. نقاشان، گاری‌سازان، سراج‌ها و آهنگرها نیز موفق شدند بدون کاهش مزد، ساعات کارشان را به ۸ ساعت کار روزانه تقلیل دهند.

کارگاههای مخبرات ۱۰ روز اعتصاب کردند و موفق شدند به خواست خود – یعنی ۸ ساعت کار روزانه و افزایش مزد به میزان ۵ تا ۱۰ درصد – برسند. تاسیسات بزرگ کتان هیل و دیتریش (Hiele and Dietrich) با ۱۰ هزار کارگر، پس از یک اعتصاب ۹ هفته‌ای به خواست‌شان که کاهش زمان کار بمدت یکساعت و افزایش مزد به میزان ۵ تا ۱۰ درصد بود رسیدند. نتایج مشابه در همه شاخه‌های قدیمی‌تر صنعتی – در ورشو، لودز (Lodz) و سوسنویتز (Sosnovitz) دیده شد.

شامل یک سری از کنفرانسها، گردهمایی‌های عمومی و ضیافتهایی بود که در آنها سخنرانی‌هایی در جهت حمایت از مطالبات مشروطه‌طلبانهٔ معتدلانه انجام می‌شد و قطعنامه‌هایی در این باره تصویب می‌گشت. aristocratic-agrarian zemstvo liberalism «حزب تجارت و صنعت» در پیوند نزدیک با گروه‌های مرکزی بورژوازی صنعتی قرار داشت. این سازمان پس از صدور بیانیه ۳۰ اکتبر دولت تزاری پیرامون حقوق و آزادی‌های مدنی، و واگذاری اختیارات بیشتر به دوما تاسیس شد و در اواخر سال ۱۹۰۶ منحل گردید.

³¹ لیست کامل اسامی کارخانه‌های صنایع فلز و نیز چوب حذف شده‌اند.

در خود روسیه مطالبه ۸ ساعت کار روزانه توسط چند گروه شغلی از کارگران نفت باکو در دسامبر ۱۹۰۴ کسب شد؛ در مه ۱۹۰۵ کارگران صنعت شکر منطقه کیف، در ژانویه ۱۹۰۵ چاپخانه‌های سامارا (Samara)، بطور همزمان توانستند نرخ قطعه‌کاری را بالا ببرند و جریمه‌ها را ملغا کنند، و در فوریه در کارخانه‌ای که تجهیزات پزشکی برای ارتش تولید می‌کرد، و همچنین در کارخانه میل‌سازی و کارخانه فشنگ‌سازی سن‌پترزبورگ، ۸ ساعت کار روزانه مقرر گردید. بعلاوه در ماه مارس، ۸ ساعت کار روزانه در معادن ولادی وستک (Vladivostok)، و در کارگاه‌های مکانیکی دولتی که با سرمایه دولت راه‌اندازی شده بودند، و در ماه مه در میان کارکنان راه‌آهن برقی تفلیس مقرر شد. در همان ماه کار روزانه هشت‌ونیم ساعت در کارخانه بزرگ پنبه‌بافی مسکو و در همان حال لغو کار شبانه و افزایش مزدها به میزان ۸ درصد، در ژوئن کار ۸ ساعته در چند کارگاه نفتی در سن‌پترزبورگ و مسکو، در ژوئیه هشت‌ونیم ساعت کار روزانه در میان آهنگران باراندازهای سن‌پترزبورگ، در نوامبر در تمامی بنگاه‌های خصوصی چاپ شهر اورل (Orel) - و در همان حال افزایش نرخ مزد ساعتی به میزان ۲۰ درصد و قطعه کاری به میزان ۱۰۰ درصد و برپایی یک کمیته مصالحه که کارگران و کارفرمایان به تعداد برابر در آن نماینده داشتند.

نه ساعت کار در روز، در کلیه کارگاه‌های راه‌آهن (در فوریه) و در بسیاری از کارگاه‌های دولتی، نظامی و نیروی دریایی، و در اکثر کارخانه‌های شهر بردیانسک (Berdiansk)، در تمامی چاپخانه‌های شهرهای پولتاوا (Poltava) و مانسک (Munsk) مقرر شد، و همچنین نه ساعت‌ونیم کار در روز در کارگاه‌های کشتی‌سازی، ماشینی و ریخته‌گری شهر نیکلایف. در ماه ژوئن در ورشو، پیشخدمت‌ها پس از براه‌انداختن اعتصاب عمومی در بسیاری از رستورانها و کافه‌ها علاوه بر نه ساعت‌ونیم کار در روز به افزایش مزد بین ۲۰ تا ۴۰ درصد و دو هفته تعطیلات در سال دست پیدا کردند.

۱۰ ساعت کار در روز، تقریباً در همه کارخانه‌های شهرهای لودز (Lodz)، سوسنویتز (Sosnovitz)، ریگا (Riga)، کونو (Kovno)، اوال (Oval)، دورفات (Dorfat)، مینسک (Minsk)، خارکف (Kharkov)، در تمامی نانوائی‌های اودسا، در میان تمامی ماشین‌سازی‌های کیشینف (Kishinev)، در چند کارگاه ذوب فلز در سن‌پترزبورگ، در کارخانه‌های کبریت‌سازی کونو (با ۱۰ درصد افزایش مزد) و در تمامی کارگاه‌های نیروی دریایی دولت و در میان باراندازها کسب شد.

در مجموع مبارزه برای افزایش مزد، کمتر از کاهش ساعات کار بود، هرچند که اهمیتش همیشه بیشتر بود: در ورشو در اواسط مارس، افزایش عمومی مزدها به میزان ۱۵ درصد در کارخانه‌های شهرداری مقرر گردید، بعد در مرکز صنعت نساجی ایوانوو-وسنوسنسک (Ivanovo Vosnesensk) افزایش مزدی معادل ۷ تا ۱۵ درصد برقرار شد، و در کونف ۷۳ درصد از کارگران اضافه مزد دریافت کردند. حداقل مزد مقرر شده، در برخی از نانوائی‌های اودسا، در کشتی سازی نوا در سن‌پترزبورگ به اجرا درآمد.

ناگفته پیداست که این امتیازات در اینجا و آنجا پس گرفته شدند. اما همین خود موجب ازسرگیری کشمکش‌ها شد و به مبارزه‌ای تلخ و تلافی‌جویانه انجامید. به این ترتیب دوره اعتصابات بهار ۱۹۰۵، خود به پیش‌درآمد سلسله بی‌پایانی از مبارزات اقتصادی بهم‌پیوسته و گسترش‌یابنده تبدیل شد که تا به امروز دوام داشته‌است. در دوره رکود ظاهری انقلاب، موقعی که هیچ خبر مهیجی از میدان جنگ روسیه به جهان خارج تلگراف نمی‌شد، و وقتی که شهروند اروپای غربی، روزنامه خود را با این اظهارنظر نومیدانه کنار می‌گذاشت که در "روسیه خبری نیست"، در همان موقع در واقع سترگ‌ترین کار زیرزمینی انقلاب بی‌وقفه در روزها و ساعت‌های پیاپی، در قلب امپراتوری در حال انجام بود. مبارزه اقتصادی شدید و پیوسته، با بهره‌گیری از روش‌های سریع و کوتاه، روی انتقال کاپیتالیسم از مرحله انباشت

اولیه - که مبتنی بر سبک کارهای برنامه‌ریزی‌نشدهٔ پدرسالارانه بود - به یک مرحلهٔ خیلی مدرن و متمدن تاثیر گذاشت.

در حال حاضر، روز کار واقعی در روسیه در عمل، نه تنها قانون کار در کارخانه (طبق قانون، ساعات کار روزانه، ۱۱ ساعت است) بلکه حتی شرایط واقعی حاکم بر کار در آلمان را نیز پشت‌سر گذاشته است. در اکثر بخش‌های صنایع بزرگ در روسیه، ۱۰ ساعت کار روزانه حاکم است، چیزی که در قوانین اجتماعی آلمان بمثابة یک هدف دست‌نیافتنی اعلام شده‌است؛ و بعلاوه، آرزوی "قانون‌گرایی صنعتی"³² که برایش اشتیاق فراوانی در آلمان وجود دارد، و به همین خاطر طرفداران تاکتیک‌های فرصت‌طلبانه [اپورتونیستی] می‌کوشند تا هر تندباد را از آبهای راکد پارلمانتاریسم عذاب‌آورشان دور نگه دارند، به‌همراه "مشروطه‌گرایی" سیاسی، در بحبوحهٔ طوفان انقلاب، از خود انقلاب، زاده شده است.

[در واقع] ارتقای سطح مادی زندگی - بعنوان یک مرحلهٔ دائمی از خوشبختی - در انقلاب جایی ندارد، چونکه [انقلاب] چنان سرریز از تضادها و تقابلات است که می‌تواند در آن واحد پیروزیهای اقتصادی غافلگیرکننده را با بیرحمانه‌ترین اقدامات انتقامجویانهٔ سرمایه‌داران به‌همراه بیاورد. هشت ساعت کار روزانهٔ امروز می‌تواند فردا با تعطیلی کارخانجات بسیار و گرسنگی واقعی میلیون‌ها کارگر همراه باشد.

با ارزش‌ترین و با دوام‌ترین چیز در این جزر و مد سریع امواج، رسوبات ذهنی آن است: رشد فکری و فرهنگی پرولتاریا که با افت و خیز همراه است، پیشرفت پیروزمندانهٔ بعدی‌شان در مبارزات اقتصادی و سیاسی را بطور قطع تضمین می‌کند. و تنها این نیست. [در روسیهٔ امروز] حتی روابط کارگر و کارفرما دگرگون شده‌است؛ از اعتصاب عمومی ژانویه و اعتصابات ۱۹۰۵ که پیامدش بودند، اصل کاپیتالیستی "ارباب خانه"³³ درعمل ملغا شد. در کارخانه‌های بزرگتر کلیهٔ مراکز صنعتی مهم، کمیته کارگران بطور خودجوش مستقر شدند، تنها با این کمیته‌هاست که کارفرما مذاکره می‌کند و پیرامون همهٔ مشکلات به تصمیم‌گیری می‌نشیند.

و نکته نهایی اینکه، اعتصابات ظاهراً "پرحرج و مرج" و نیز اقدامات انقلابی "غیرسازمانیافته" بعد از اعتصاب عمومی ژانویه، نقطهٔ آغازی شد برای یک کاپیتالیسمی پرشور. الههٔ تاریخ از دوردست، لبخند زنان، بوروکرات‌هایی را که شدیداً به دروازهٔ سرنوشت اتحادیه‌های کارگری آلمان چشم دوخته بودند، دست انداخته (و به بازی گرفته) است.³⁴

برای یک اعتصاب توده‌ای احتمالی در آلمان، وجود سازمانهای مستحکم - که مثل یک دژ نفوذناپذیر باشند - یک پیش‌شرط ضروری تصور می‌شود؛ در روسیه برعکس، چنین سازمانهایی از دل اعتصاب توده‌ای زاده می‌شوند. در حالیکه حافظین اتحادیه‌های کارگری در آلمان در اکثر مواقع می‌ترسند که سازمان‌شان در گردباد انقلاب بمثابة یک چینی کمیاب بیفتد و بشکند، انقلاب روسیه تصویر کاملاً برعکسی نشان‌مان داد: از درون گردباد و طوفان، از دل آتش و شعلهٔ اعتصاب توده‌ای و جنگ خیابانی است که دوباره اتحادیه‌های کارگری تازه، جوان، قدرتمند و پرشور پامی‌گیرند؛ همچون ونوس از کف دریا.

³² "industrial constitutionalism" نوعی پروژه تعاونی‌گری است که در اوایل قرن بیستم -بویژه توسط رابرت والناتین Robert Valentine- معرفی شد و طرفداران زیادی پیدا کرد. این پروژه مدعی است که می‌تواند رابطه کارگر و کارفرما را بهبود ببخشد؛ و تابلال به نامهای مختلف و با تعاریف و برداشتهای متفاوت ارائه شده و امروزه با نام دموکراسی اقتصادی شناخته می‌شود. برای آشنایی بیشتر با مفهوم «قانون‌گرایی صنعتی» به کتاب [F. W. Taylor: Critical Evaluations in Business and Management](#) ص ۲۸۸ مراجعه کنید. برای اطلاعات بیشتر راجع به دموکراسی اقتصادی به مقاله «[دموکراسی اقتصادی یا کنترل کارگری](#)» مراجعه نمایید.

³³ "mastery of the house"

³⁴ منظور این است که در دوره انقلابی، همه این سازمان‌های اتحادیه‌ای کنار گذاشته خواهند شد.

در اینجا مجدداً مورد کوچکی را نقل می‌کنم که در عین حال مشخصه کل امپراتوری است. در دومین کنفرانس اتحادیه‌های کارگری روسیه که در فوریه ۱۹۰۶ در سن پترزبورگ برگزار شد، نمایندگان اتحادیه کارگران پترزبورگ در گزارشی پیرامون گسترش سازمانهای اتحادیه‌ای در پایتخت تزاری گفت:

«۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ یعنی روزی که اتحادیه گاپون جارو شد، یک نقطه عطف بود؛ کارگران در شماری انبوه، به تجربه آموختند تا اهمیت سازمان را دریابند و قدرش را بدانند، و اینکه این فقط خودشان هستند که قادر به برپایی چنین سازمانهایی می‌باشند. اولین اتحادیه کارگری که متعلق به چاپچی‌ها بود، در ارتباط مستقیم با جنبش ژانویه تأسیس شد. کمیسیونی برای تدوین آیین‌نامه انتخاب گردید که در ۱۹ ژوئیه کارش را آغاز کرد. درست در همین موقع بود که اتحادیه کارگران اداره‌ها و کتابفروشی‌ها تأسیس شد.

«علاوه بر این سازمانها که تقریباً علنی فعالیت می‌کردند از ژانویه تا اکتبر ۱۹۰۷ اتحادیه‌های کارگری نیمه‌قانونی و غیرقانونی شروع به تأسیس کردند؛ از جمله اتحادیه‌های نیمه‌قانونی، می‌توان به اتحادیه دستیاران و کارکنان فروش مواد شیمیایی اشاره کرد. در میان اتحادیه‌های غیرقانونی باید توجه خاصی به اتحادیه کبریت‌سازها داشت که نخستین نشست مخفی‌شان در ۲۴ آوریل برگزار شد. همه تلاش‌ها برای برگزاری نشست علنی، با مقاومت سرسختانه پلیس و مخالفت کارفرمایان - از طریق اتاق بازرگانی - بی‌نتیجه ماند. این بداقبالی مانعی در برابر حیات اتحادیه نبود. اتحادیه به غیر از نشست‌های هیئت اجرایی‌اش، گردهمایی‌های مخفی اعضای خویش را در ۹ ژوئن و ۱۴ اوت برگزار کرد. اتحادیه دوزندگی‌های مردانه و زنانه، در سال ۱۹۰۵ در یک گردهمایی در جنگل - که ۷۰ دوزنده در آن حضور داشتند - تشکیل شد. پس از بحث حول تشکیل اتحادیه، کمیسیونی انتخاب شد تا وظیفه تدوین آیین‌نامه را به عهده بگیرد. تمامی تلاش‌های این کمیسیون برای کسب مجوز قانونی (برای اتحادیه) ناموفق ماند. نتیجتاً فعالیت‌های آن به ازیتاسیون و ثبت‌نام اعضای جدید در کارگاههای منفرد، محدود ماند. اتحادیه کفاش‌ها نیز با سرنوشت مشابهی روبرو شد. در ژوئیه یک گردهمایی شبانه مخفی در جنگلی خارج از شهر برگزار گردید. بیش از ۱۰۰ کفاش در جلسه حضور بهم رساندند. گزارشی در باره اهمیت اتحادیه‌گرایی (trade unionism) تاریخچه آن در اروپای غربی، و وظایف آن در روسیه خوانده شد. سپس تصمیم گرفته شد تا اتحادیه را تشکیل دهند، کمیسیونی مرکب از ۱۲ نفر انتخاب شد تا آیین‌نامه را تدوین کند و گردهمایی عمومی کفاشان را ترتیب دهد. آیین‌نامه آماده شد، اما در این میان، نه امکان چاپ فراهم شد و نه گردهمایی عمومی برگزار گردید.»

اینها اولین دشواریهای بدو کار بودند. سپس روزهای اکتبر، و دومین اعتصاب عمومی، و بیانیه ۳۰ اکتبر تزار و خلاصه "دوره مشروطه" فرا رسید.³⁵ کارگران مشتاقانه خود را به امواج آزادی سیاسی سپردند تا فوراً از این فرصت برای اهداف سازماندهی‌شان استفاده کنند. علاوه بر گردهمایی‌های سیاسی روزانه، بحث‌ها و تشکیل کلوب‌ها، بلافاصله اقدام برای گسترش اتحادیه‌های کارگری آغاز شد. در اکتبر و نوامبر، چهل اتحادیه کارگری تازه تأسیس در سن پترزبورگ تأسیس شدند. بلافاصله "دفتر مرکزی" (central bureau) که شورای نمایندگان اتحادیه‌ها بود، تأسیس گردید. روزنامه‌های اتحادیه‌های مختلف شروع به انتشار کردند. و بعد از نوامبر یک نشریه نیز - بعنوان ارگان مرکزی این جریان - با نام «اتحادیه کارگری» (The Trade Union) شروع به انتشار کرد.

³⁵ در ژوئن ۱۹۰۵ پس از قیام ملوانان رزمناو پوتمکین و اعتصابات کارگری اکتبر که امپراتوری را فلج کرد، شورای پترزبورگ به رهبری تروتسکی اعلام موجودیت نمود. تزار نیکلاس دوم بمنظور کنترل اوضاع بیانیه اکتبر (October Manifesto) را صادر کرد که در آن آزادی وجدان، اجتماعات، تشکل و امتیازات دیگر وعده داده شده بودند. بعلاوه قول داد که از این پس هیچ قانونی بدون تصویب دوما (Duma) لازم الاجرا نخواهد بود. این ایام که با آزادیهای بورژوازی همراه بود اصطلاحاً به دوره مشروطه نخست معروف است. یعنی دوره‌ای که قرار است با سلطنت امپراتور و نه حکومت او همراه باشد.

آنچه در سطور بالا در رابطه با پترزبورگ گزارش‌وار آمد، در مورد مسکو و ادسا، کیف و نیکلایف، ساراتوف و ورونژ (Voronezh)، سامارا و نیژن نوگورو (Nizhni Novgorod) و همه شهرهای بزرگتر روسیه و تا درجه زیادی در رابطه با لهستان صدق می‌کردند. اتحادیه‌های کارگری شهرهای مختلف می‌کوشیدند تا با یکدیگر تماس گرفته و کنفرانس‌هایی برپا کنند. پایان "دوره مشروطه" و بازگشت به ارتجاع در دسامبر ۱۹۰۵ نقطه پایانی بر فعالیت گسترده و آزاد اتحادیه‌های کارگری بود؛ هرچند که در مجموع نتوانست منهدم‌شان کند. اتحادیه‌ها همچون سازمانهای مخفی عمل می‌کردند، و گهگاه مبارزات علنی‌ای را بمنظور بالابردن مزد سازمان می‌دادند؛ یک آمیزه ویژه از شرایط قانونی و غیرقانونی، برای فعالیت اتحادیه‌ای که با موقعیت انقلابی بشدت ضدونقیض، همخوانی داشت.

اما در بحبوحه مبارزه، کار سازماندهی به نحو بمراتب وسیع‌تری گسترش یافت، به شکل بسیار دقیق و کامل؛ ولی نه با دقت خیلی وسواس‌گونه؛ مثلاً اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکراتهای لهستان و لیتوانی که در آخرین کنگره (ژوئیه ۱۹۰۶) ۵ نماینده به ازای هر ۱۰ هزار عضو داشتند، مجهز به آیین‌نامه مرسوم، کارت عضویت، مهر اتحادیه و غیره بودند.³⁶ و برخی از نانوایان و کفاش‌ها، مهندسين و چاپچی‌های ورشو، لودز که در ژوئن ۱۹۰۵ در باریکادها شرکت داشتند و در دسامبر صرفاً منتظر اشاره پترزبورگ بودند تا نبرد خیابانی را آغاز کنند، هر وقت که زمان را مناسب می‌دیدند مشتاقانه در فرصتی که بین این یا آن اعتصاب توده‌ای، یا بین زندان و اقدام برای تعطیل‌سازی کارخانه دست می‌داد، در شرایط محاصره، به سراغ آیین‌نامه‌های اتحادیه‌ها می‌رفتند و با جدیت روی مفادشان بحث می‌کردند. این رزمندگان باریکادهای دیروز و فردا، در حقیقت در گرده‌مایی‌های خود رهبران‌شان را بکرات و بطور جدی مورد مواخذه قرار می‌دادند و به این دلیل که کارتهای عضویت بداقبال اتحادیه را – که بطور مخفیانه و زیر پیگرد مستمر پلیس چاپ می‌شد – بموقع و با سرعت کافی آماده نکرده بودند، تهدید به استعفا از حزب می‌نمودند؛ این شوق و جدیت تا به امروز ادامه داشته است. مثلاً، در دو هفته اول ژوئیه ۱۹۰۶ شانزده اتحادیه کارگری در اکاترینسلاف (Ekaterinoslav)، شش عدد در کوستروما (Kostroma) و چندین عدد در کیف (Kiev)، پولتاوا (Poltava)، سمولنسک (Smolensk)، چرکاسی (Cherkassy)، پروسکورو (Proskurvo) و حتی شهرهای دور و نه چندان مهم ایالتی تاسیس گردید.

در اجلاس شورای اتحادیه‌های مسکو که در ۴ ژوئن امسال (۱۹۰۶) برگزار شد، پس از پذیرش گزارشات نمایندگان اتحادیه‌های مختلف، تصمیم گرفته شد که "اتحادیه‌ها باید اعضای‌شان را منضبط کنند و آنها را از شورش‌های خیابانی بازدارند، چونکه زمان مقتضی برای اعتصاب توده‌ای فرا نرسیده‌است؛ در برابر تحریکات احتمالی دولت، باید نهایت دقت را بعمل آورد تا توده‌ها به خیابانها سرازیر نشوند." سرانجام شورا تصمیم گرفت که زمانی که یک اتحادیه اعتصاب را آغاز می‌کند سایرین موظف باشند تا از مبارزه‌اش برای افزایش مزد خودداری کنند. اکثر مبارزات اقتصادی هم‌اکنون توسط شورای اتحادیه‌های کارگری به پیش برده می‌شوند.³⁷

³⁶ حزب سوسیال دموکرات پادشاهی لهستان و لیتوانی (SDKPiL) در اول ژوئیه ۱۹۰۶، پنجمین کنگره‌اش را در زاکوپانه (Zakopane) برگزار کرد. رزا عضو رهبری حزب بود.

³⁷ یادداشت رزا لوکزامبورگ: فقط در دو هفته نخست ژوئن ۱۹۰۶، مبارزات زیر در رابطه با افزایش مزد صورت گرفتند: چاپچی‌های پترزبورگ، مسکو، اودسا، مینسک، ویلنا، آراتف، موگیلف و تامیوف برای ۸ ساعت کار و تعطیلی یکشنبه، اعتصاب عمومی جاشوهای کشتی در اودسا، نیکلایف، کرچ، کریمه، قفقاز، ناوگان ولگا، ورشو و پلوك برای حق داشتن اتحادیه و آزادی نمایندگان کارگران از زندان، اعتصاب کارگران بارانداز در ساراتف، نیکلایف، تزاریتسین، آرچاتگل، نیژنی-نووگروود و روبینسک. اعتصاب نانوایی‌ها در کیف، آرچاتگل، بیالیستکوف، رادوم و تفلیس، کارگران کشاورزی در مناطق ورچنه-دونپروسکی، وروسوک و سیمفروپل. کارمندان دولت در پودولسک، تولا و کوراک؛ در مناطق کوسلف و لیبوه در فنلاند، در کیف و منطقه الیزاوگراد. در این دوره تقریباً تمام همه شاخه‌های صنعت در شهرهای گوناگون مانند ساراتف، آرچاتگل، کرچ، کرمچوگ، همزمان دست به اعتصاب زدند. در باخموت کل کارگران معدن دست به اعتصاب زدند. در شهرهای دیگر، جنبش مزدبگیران در همان دو هفته تمامی مزارع را یکی پس از دیگری در کیف، پترزبورگ، ورشو، مسکو و در ناحیه ایوانو-وژنونسک را تسخیر کرده بودند؛

بنابراین مبارزه اقتصادی عظیمی که از اعتصاب عمومی ژانویه آغاز شد و تا به امروز بی‌وقفه ادامه داشته، زمینه گسترده‌ای را برای انقلابی فراهم کرد که توأم با کار مداوم و متقابل آژیتاسیون سیاسی و نیز رخداد‌های بیرونی انقلاب،³⁸ به خروش انفجارهای تک‌وتوک در اینجا و آنجا و بصورت بخش‌های عظیم پرولتاریا، هم‌اکنون فوران می‌کند. به این ترتیب در چنین بستری، رویدادهای زیر یکی پس از دیگری شعله گرفتند: در تظاهرات اول ماه مه، یک اعتصاب عمومی کاملاً بی‌سابقه‌ای در ورشو برپا شد که با مقابله خونین جمعیت بیدفاع با سربازان پایان گرفت. در ژوئن در لودز، تجمعی که توسط پلیس پراکنده شده بود، در مراسم خاکسپاری برخی از قربانیان خشونت سربازان و برخورد مجدد با ارتش، به یک تظاهرات ۱۰۰ هزار نفره کارگران تبدیل شد و سرانجام در ۲۳، ۲۴ و ۲۵ ژوئن به نخستین جنگ با باریکاد، در امپراتوری تزار بدل گردید. بطور مشابهی در ژوئن، نخستین شورش عظیم ملوانان «ناوگان دریای سیاه»، در عرشه رزم‌ناو پوتمکین (Potemkin battleship)، در شهر اودسا، از یک حادثه جزئی شروع شد که بلافاصله به اعتصاب توده‌ای خشونت‌بار در اودسا و نیکلائف منجر گردید. پیامد آن اعتصاب توده‌ای و شورش‌های ملوانان در کرونستاد (Kronstadt)، لیباو (Libau) و والدیووستک (Vladivostok) بود.

در ماه اکتبر تجربه عظیم سن‌پترزبورگ با خواست ۸ ساعت کار روزانه آغاز گردید. شورای عمومی نمایندگان کارگران تصمیم گرفت تا دستیابی به این مطالبه را به شیوه‌ای انقلابی به پیش ببرد؛ یعنی در روز مقرر همه کارگران پترزبورگ باید به کارفرمایان‌شان اطلاع دهند که بیش از ۸ ساعت در روز کار نخواهند کرد و باید محل کار را پس از اتمام ۸ ساعت ترک کنند. این ایده با فرصتی که برای یک آژیتاسیون زنده فراهم می‌کرد با پذیرش پرولتاریا روبرو شد و مشتاقانه به اجرا درآمد، بی آنکه از بهای عظیمی که می‌بایست پرداخت می‌شد اجتناب کرده باشد. برای مثال ۸ ساعت کار روزانه، برای کارگران نساجی به معنی سقوط مزد دریافتی‌شان بود؛ چونکه با سیستم قطعه‌کاری و به مدت ۱۱ ساعت در روز کار می‌کردند. با این همه آنها این پیشنهاد را پذیرفتند. ظرف یک هفته ۸ ساعت کار روزانه در همه کارخانه‌ها و کارگاه‌های پترزبورگ حاکم شد و شادی کارگران بی‌انتهای بود. اما خیلی زود کارفرمایان که در ابتدا مبهوت شده بودند، آماده دفاع گردیدند؛ آنها در همه جا تهدید به بستن کارخانه‌های‌شان کردند. برخی کارگران مذاکره توافق کردند؛ در یکجا روی ۱۰ ساعت کار در روز و در جای دیگر روی ۹ ساعت کار روزانه توافق شد. اما این شامل نخبگان پرولتاریای پترزبورگ – یعنی کارگران تاسیسات مهندسی دولت – نشد؛ نتیجتاً کارخانه‌ها تعطیل شدند و کارفرمایان چهل تا پنجاه هزار کارگر را برای یک ماه به خیابان ریختند. به این ترتیب پایان جنبش ۸ ساعت کار در روز به اعتصاب عمومی دسامبر پیوست که تعطیلی بزرگ کارخانه‌ها تا حد زیادی جلوییش را گرفته بود.³⁹

اما ضمناً دومین اعتصاب عمومی عظیم که همه امپراتوری را دربرگرفت و کارگران راه‌آهن آغازگرش بودند، در پاسخ به پروژه دوما یولیگن (Bulygin Duma) در اکتبر شروع گردید.⁴⁰ این دومین اقدام عظیم پرولتاریا، خصوصیات اساساً

هدف اعتصاب‌ها در همه جا یکی بود: کاهش کار روزانه، تعطیلی یکشنبه و افزایش مزد. بسیاری از اعتصاب‌ها موفق به کسب مطالبات‌شان شدند، در گزارش‌های محلی تأیید شد که برخی از لایه‌های کارگران، برای نخستین بار در جنبش مزدبگیران شرکت کردند.

³⁸ the external events of the revolution منظور اتفاقات، حوادث و رخداد‌هایی است (مثل یک کار احمقانه مقامات حکومتی و ...) که سبب تحریک احساسات کارگران می‌شود و یا به روند مبارزات سرعت می‌بخشد.

³⁹ در اینجا الیت‌ها یا نخبه‌گان به معنی مثبت بکار گرفته شده و تقریباً معنی پیشتازی می‌دهد. به این معنی کارگران مهندسی جزو الیت محسوب می‌شدند چون به مذاکره و مصالحه با کارفرمایان تن نداده بودند و هم این که اساساً کارگاه‌های مهندسی از آرای بیشتری در انتخابات برخوردار بودند. همینجا باید خاطرنشان کرد که تعداد آرای کارخانه‌ها و کارگاه‌ها (در انتخاب نمایندگان) مساوی نبود. بعضی مثلاً ۱۰۰ رأی داشتند بعضی ۲۰۰ تا. کارگران مهندسی بلافاصله تعداد آرای بیشتر وزنه سنگین‌تری بحساب می‌آمدند. این توضیح از آن جهت لازم آمد که خیلی وقت‌ها در ادبیات کارگری الیت به معنای منفی بکار می‌رود و به کارگران بالانشین و نمایندگان سازشکار اطلاق می‌شود که سبیل‌شان چرب شده و با کارفرمایان و الیت بورژوازی دخیل شده‌اند.

⁴⁰ نخستین دوما یولیگن به "بولگینسکیا" معروف است. دلیلش هم این بود که قانون انتخابات توسط وزیر کشور "الکساندر گریگوریوچ بولگین" A.G. Bulygin پیشنهاد و تصویب شده بوده شد (۱۹ اوت ۱۹۰۶). بنا به این قانون، مجلس «دوما» صرفاً نقش مشورتی داشت، نمایندگان بنا به قانون اساسی انتخاب می‌شدند و حق رأی در انحصار دارندگان ثروت بود. زنان، سربازان،

متفاوتی نسبت به نخستین اعتصاب (ماه ژانویه) داشت. در اینجا عنصر آگاهی طبقاتی نقش بیشتری ایفا کرد. در اینجا نیز یقیناً علت پاگیری اعتصاب توده‌ای یک موضوع جزئی و ظاهراً تصادفی بود و با مشاجره کارگران راه‌آهن با مدیریت بر سر صندوق بازنشستگی شروع شد. اما خیزش عمومی پرولتاریای صنعتی که بدنبالش رُخ داد، مطابق ایده‌های سیاسی روشنی به پیش برده شد. پیش‌درآمد اعتصاب ژانویه، راهپیمایی بسوی کاخ تزار بمنظور درخواست آزادی سیاسی بود: خواست اصلی اعتصاب اکتبر، [وعده‌های] کم‌دی مشروطه تزاریستی را از آن خود کرد و به پیش تاخت!

به لطف موفقیت فوری اعتصاب عمومی‌ای که در واکنش به مانیفست ۳۰ اکتبر تزار صورت گرفته بود، جنبش همانند ماه ژانویه عقب ننشست بلکه آشکارا با استفاده از آزادیهای سیاسی جدیداً بدست آمده بجلو تاخت. تظاهرات، گردهمایی‌ها، نشریات نوپا، مباحثات عمومی و قتل‌عام‌های خونین، پایان‌بخش داستان بودند، و بعدتر مجدداً اعتصابات توده‌ای و تظاهرات جدید؛ این است تصویر طوفانی روزهای نوامبر و دسامبر. برای نمونه در نوامبر، سوسیال دموکراتهای پترزبورگ نخستین اعتصاب توده‌ای را همراه با تظاهرات علیه کشتار خونین و اعلام حکومت نظامی در لهستان و لیونیا (Livonia) سازمان دادند.

جنب‌وجوشی که پس از دوره کوتاه مشروطه پیدا شد و نیز بیداری عظیم توده‌ها، نهایتاً در ماه دسامبر، به سومین اعتصاب توده‌ای عمومی⁴¹ در سراسر امپراتوری انجامید. این بار سیر حرکت و پیامدهای آن بطورکلی متفاوت از هر دو دوره پیشین بودند. اینجا عمل سیاسی به عمل اقتصادی تبدیل نشد، مثل مورد ژانویه، اما اعتصاب سریعاً به پیروزی نرسید، مثل مورد اکتبر. [اینبار] دربار تزار دیگر تلاش نکرد تا آزادی سیاسی واقعی را برقرار سازد، در نتیجه عمل انقلابی برای نخستین بار، در کلیت خویش، با دیوار قدرتمند خشونت فیزیکی استبداد مواجه شد. بنا به تکامل درونی منطقی تجربه پیش‌رونده، اعتصاب توده‌ای اینبار بصورت شورش آشکار، سنگربندی مسلحانه و جنگ‌های خیابانی در مسکو تغییر شکل داد. روزهای دسامبر در مسکو، اولین سال پُر حادثه انقلاب را در حالی به پایان رساند که بعنوان بالاترین نقطه در منحنی صعودی عمل سیاسی و جنبش اعتصاب توده‌ای ثبت شده بود.

حوادث مسکو یک تصویر نمونه از رشد منطقی جنبش انقلابی و همزمان، از آینده جنبش به نمایش می‌گذارد: منتهی شدن اجتناب‌ناپذیر این جنبش‌ها به یک شورش عمومی بازی که به نوبه خود نمی‌تواند به شکل دیگری بجز گذراندن یک سلسله شورش‌های جزئی مقدماتی بروز کند، و بخشا به "شکست‌های" جزئی بیرونی می‌انجامد، که اگر بطور منفرد بررسی شوند، چه بسا "زودرس" جلوه کنند.

سال ۱۹۰۶، انتخابات دوما و رویدادهای دوما را به‌همراه می‌آورد. پرولتاریا با برخورداری از غریزه قوی و دانش روشن از اوضاع، کل نمایش مربوط به قانون اساسی تزاری را بایکوت کرد، و لیبرالیسم مجدداً مرکز صحنه را تا چند ماه اشغال نمود، بنظر می‌رسد که وضعیت ۱۹۰۴ در حال تکرار است، دوره سخترانی‌ها بجای اقدام‌کردن‌ها، و پرولتاریایی که تا مدتی در سایه قدم می‌زند تا خود را سخت‌کوشانه‌تر وقف مبارزات اتحادیه‌ای و کارهای سازماندهی کند. درحالی‌که صدای فشفشه‌آسای سخن‌پردازی‌های لیبرالی هر روز بلند است، ولی دیگر از اعتصابات توده‌ای سخنی در میان نیست. بالاخره پرده آهنین دریده شده، بازیگران ناپدید گشته و از فشفشه‌های لیبرالی بجز دود و بخار اثری باقی

جوانان زیر ۲۵ سال، کارگران صنایع کوچک، و برخی اقلیت‌های قومی از صلاحیت لازم برای شرکت در انتخابات برخوردار نبودند. در جریان بررسی لایحه مربوط به زمین و املاک خصوصی و زمین‌های تحت مالکیت تزار، به فرمان تزار منحل شد. عمر دومای اول صرفاً ۷۲ روز بود.

⁴¹ همانطور که تا به اینجا دیدیم رزا در کاربرد درست «اعتصاب توده‌ای» و «اعتصاب عمومی» دقت کافی را نشان داده است. اما در اینجا این دو را قاطی می‌کند و می‌نویسد: «اعتصاب توده‌ای عمومی» (general mass strike) که می‌تواند اشتباه چایی باشد و یا اینبار از دست رزا در رفته باشد! به‌رحال منظور اعتصاب عمومی است.

نمانده است. پس از آنکه نمایش بازگشایی دوما و از سرگیری سخن‌بافی‌های لیبرالی مطلقا بی‌اثر می‌شوند کمیته مرکزی سوسیال دموکراسی روسیه می‌کوشد تا چهارمین اعتصاب توده‌ای را فرابخواند، اما این تلاش کاملا شکست می‌خورد. نقش اعتصاب توده‌ای سیاسی، آنهم به تنهایی، بی‌رنگ شده است، اما در عین حال، کار انتقال اعتصاب توده‌ای به خیزش عمومی مردمی هنوز تکمیل نشده است. نمایش لیبرالی خاتمه یافته، نمایش پرولتاریا هنوز آغاز نشده. صحنه نمایش فعلا خالیست.

فصل چهارم- تاثیر متقابل مبارزات اقتصادی و سیاسی بر یکدیگر

تا اینجا کوشیدیم تا تاریخچهٔ اعتصاب توده‌ای در روسیه را در خطوط کلی آن ترسیم کنیم. حتی با یک نگاه گذرا به این تاریخچه، با تصویری روبرو می‌شویم که با آنچه در مباحثات آلمان از اعتصاب توده‌ای ارائه می‌گردد، هیچ تشابهی ندارد. بجای یک طرح خشک و توخالی، از یک اقدام سیاسی بی‌جان – که با تصمیم بالاترین کمیته‌ها اتخاذ می‌شود و با نقشه و چشم‌انداز همراه است – ما در اینجا شاهد یک حیات صاحبِ نبض، از جنس گوشت و خون هستیم که نه تنها قابل حذف کردن از چارچوبِ بزرگ انقلاب نیست بلکه با هزاران رگ به همهٔ اجزای انقلاب متصل است.

اعتصاب توده‌ای آنگونه که انقلاب روسیه نشان‌مان می‌دهد، چنان پدیدهٔ متغیری است که کلیهٔ مراحل مبارزهٔ سیاسی و اقتصادی و نیز همه مراحل و عوامل انقلاب را بازتاب می‌دهد. قابلیت تطابق، کارایی و فاکتورهای شکل‌دهنده‌اش، دائما در حال تغییر هستند. به همین خاطر، وقتی به یک معبر باریک می‌رسد و یا آنجا که هیچ کس با هیچ درجه از قطعیت رویش حساب باز نمی‌کند، به ناگهان چشم‌اندازهای نوین و فراخی از انقلاب می‌گشاید. گاهی همچون موجی پهناور بر سراسر پادشاهی جاری می‌شود، گاهی به شبکهٔ عظیمی از جویبارهای باریک تقسیم می‌گردد، گاهی همچون چشمه‌ای نوپیدا از زیر زمین به بیرون می‌جوشد، و گاهی در زیر زمین کاملاً گم می‌گردد. اعتصابات سیاسی و اقتصادی، اعتصابات توده‌ای و اعتصابات نیمه‌تمام، اعتصابات اعتراضی⁴² و اعتصابات رزمنده⁴³، اعتصابات عمومی در شاخه‌های منفرد صنعت و اعتصابات عمومی در شهرهای منفرد، مبارزات صلح‌آمیز بر سر اضافه مزد و قتل‌عام‌های خیابانی، جنگ باریکادی [سنگر به سنگر]، همه اینها در هم تداخل می‌کنند، در پی هم، دوشادوش هم، در کنار هم و بدنبال هم رُخ می‌دهند؛ دریایی از پدیده‌ها که دائما در حرکت و تغییرند. قانون حرکت این پدیده‌ها روشن است: چیزی در خود اعتصاب توده‌ای و در جزئیات فنی آن نیست، بلکه هر چه هست در تناسب سیاسی و اجتماعی نیروهای انقلاب نهفته است.

اعتصاب توده‌ای صرفا یک شکل از مبارزهٔ انقلابی است، و هر نوع جابجایی در روابط نیروهای متنازع، در پروسهٔ تکامل حزب و در تقسیم طبقاتی، و در موقعیت [جایگاه جناح] ضدانقلاب، از طریق هزاران شیوهٔ پنهان و تقریبا غیرقابل کنترل، بر اقدام به اعتصاب تاثیر می‌گذارند. با این حال اقدام به اعتصاب حتی برای یک لحظه متوقف نمی‌شود بلکه فقط شکلش، ابعادش و کارآرایی‌اش را تغییر می‌دهد. این همان نبض زندهٔ انقلاب و همزمان قوی‌ترین نیروی پیش‌برندهٔ آن است. در یک کلام اعتصاب توده‌ای، همانطور که در انقلاب روسیه نشان داده شد، یک روش زیرکانه نیست که بکمک استدلالی ظریف، برای کارآمدتر کردن مبارزهٔ پرولتری کشف شده باشد، بلکه روش حرکت تودهٔ پرولتاریا، و شکل پدیدارشدن مبارزهٔ پرولتاریا در انقلاب است.

شاید الان بتوانیم با بررسی برخی از جنبه‌های عمومی مسئله به ارزیابی صحیحی از اعتصاب توده‌ای دست پیدا کنیم:

۱- بی‌معنی است که به اعتصاب توده‌ای بمثابهٔ یک اقدام واحد و یک اقدام منفرد [محلّی] بیان‌دیشیم. اعتصاب توده‌ای بیشتر یک نام‌ونشان، یک ایدهٔ اقدام جمعی برای کلیت یک دورهٔ مبارزاتی است که سالها – و چه بسا دهه‌ها – طول کشیده است. از میان اعتصابات توده‌ای بسیار متنوع و غیرقابل شمارشی که در روسیه در طی چهار سال گذشته رُخ داده‌اند، فقط یک نمونه [طرح] از اعتصاب توده‌ای وجود داشته که خصوصیت یک جنبش سیاسی محض

⁴² demonstrative strikes اعتصابات «اعتراضی» یا «تظاهراتی» آنانی هستند که در اعتراض به چیزی و یا در همبستگی با چیزی برگزار می‌شوند.

⁴³ fighting strikes اعتصابات رزمنده یا مبارزاتی، آنانی هستند که در رابطه با مطالبات مشخص کارگری صورت می‌گیرند.

را داشته، با برنامه‌ای شسته‌وژفته شروع شده و پایان گرفته، آنهم یکبار و برای یک مدت کوتاه؛ همین یک مورد نیز چندان نمونه مهمی نبود و صرفاً یک اعتصاب اعتراضی محض بود.⁴⁴ در روسیه در طول این دوره ۵ ساله، صرفاً شاهد چند عدد اعتصاب اعتراضی بودیم، که عمدتاً به شهرهای منفرد محدود بوده‌اند. از این جمله است: اعتصاب عمومی سالیانه اول ماه مه در ورشو و لودز، [البته] در خود روسیه، روز اول ماه مه با دست کشیدن از کار، آنهم به درجه محسوس - جشن گرفته نمی‌شود، اعتصاب توده‌ای در ورشو در ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۵ بمناسبت سالروز اعدام مارتین کاسپارزاک⁴⁵، اعتصاب اعتراضی در پترزبورگ در نوامبر ۱۹۰۵، علیه اعلان حکومت نظامی در لهستان و لیونیا؛ تظاهرات اعتراضی در ورشو، لودز، سزنتچون (Czentochon) و حوزه معادن زغال سنگ دُمبروا (Dombrowa) و نیز در تظاهرات کوچکتر در برخی از شهرهای روسیه در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۶ بمناسبت سالگرد حمام خون پترزبورگ؛ بعلاوه یک اعتصاب عمومی در ژوئیه ۱۹۰۶ در تفلیس در همبستگی با سربازانی که به جرم شورش مسلحانه توسط دادگاه نظامی محکوم شده بودند. و سرانجام اعتصاب عمومی در سپتامبر ۱۹۰۶ که به همان دلیل و در جریان رسیدگی به احکام نظامی در روال (Reval) رخ داد؛ همه این اعتصابات عمومی و اعتصابات توده‌ای ریز و درشتی - که فوقاً برشمردیم - اعتراضی نبودند اما اعتصابات رزمنده و تا جایی که به سرمنشاءشان برمی‌گردد، اکثرشان خودجوش [خودانگیخته] بودند، و در هر مورد از یک مسئله تصادفی خاص محلی نشأت می‌گرفتند، آنها بی‌آنکه طرح یا نقشه‌ای پیشاپیش داشته باشند، از یک قدرت ابتدایی رشد کردند و به جنبش‌های عظیم بدل شدند، شروع به "عقب‌نشینی منظم" (orderly retreat) نکردند، ولی گاهی به سمت مبارزات اقتصادی چرخیدند، گاهی نبرد خیابانی در پیش گرفتند و گاهی اوقات نیز به بدست خودشان از پا افتادند.

در این تصویر عام، اعتصابات سیاسی صرفاً اعتراضی، نقش کاملاً تبعی [دنباله‌روانه] را ایفا می‌کنند، به شکل نقاط ریز و جدا افتاده در بطن یک پهنای گسترده. بنابراین با در نظر گرفتن موقتی بودنشان، ویژگی‌های زیر آشکار می‌شوند: اعتصابات اعتراضی - برخلاف اعتصابات رزمنده - بالاترین انضباط حزبی توده‌ها را بنمایش می‌گذارند، از سمت‌گیری آگاهانه و اندیشه سیاسی برخوردارند و نتیجتاً صورت عالی‌ترین و پخته‌ترین شکل اعتصاب توده‌ای ظاهر می‌شوند، اما در واقعیت برترین نقش را در دیر/غیر جنبش ایفا می‌کنند. برای مثال تعطیل‌سازی مطلق کار در اول ماه مه ۱۹۰۵ در ورشو - که نخستین تصمیم سوسیال دموکرات‌ها که به شکل حیرت‌آوری به اجرا درآمد - تجربه بسیار مهمی برای جنبش پرولتری لهستان بود. به همین شکل اعتصاب همبستگی همان سال در پترزبورگ که بمثابة اولین تجربه از اقدام توده‌ای نظام‌مند و آگاهانه در روسیه، تأثیر چشمگیری بجا گذاشت. به همین ترتیب "اعتصاب توده‌ای آزمایشی" که توسط رفقای هامبورگ در ۱۷ ژانویه ۱۹۰۷ سازماندهی شد، بمثابة یک تلاش توانمند برای بکارگیری این بحث‌برانگیزترین سلاح، نقش برجسته‌ای در تاریخ آینده اعتصاب توده‌ای آلمان ایفا خواهد کرد؛ ضمن آنکه این اعتصاب، آزمون بسیار موفق و قانع‌کننده‌ای برای ارزیابی خلق‌وخوی جنگندگی و تمایل طبقه کارگر هامبورگ به پیکارجویی بود.⁴⁶ مطمئناً دوره اعتصاب توده‌ای در آلمان نیز فرا خواهد رسید و این بار وقتی بطور واقعی آغاز شود، بدست خودش به واقعیت نقب خواهد زد و به تعطیلی عمومی کار در اول ماه مه خواهد انجامید. جشن اول ماه چه بسا که بطور طبیعی به مقام افتخاری اولین تظاهرات عظیم در پرتو مبارزه طبقاتی مفتخر شود. به این معنی همان

⁴⁴ pure demonstration strike

⁴⁵ Martin Kasprzak از رهبران حزب پرولتریای دوم بود. رزا از طریق جذب به هسته تشکیلاتی مارتین بود که فعالیت سیاسی‌اش را آغاز کرد. به کمک مارتین هم بود که موفق به فرار به ژنو شد. مارتین پس از انقلاب ۱۹۰۵ اعدام شد. برای آشنایی بیشتر با حزب پرولتاریا، مارتین کاسپارزاک و این دوره از زندگی رزا لوکزامبورگ به مقاله «[رزا ای سرخ از کمون پاریس تا کمون برلین](#)» مراجعه کنید).

⁴⁶ در ۱۷ ژانویه ۸۰ هزار کارگر در هامبورگ پس از ظهر دست از کار کشیدند. در گردهمایی و تظاهراتی که بر پا شد کارگران به محدودیتهای حق رأی اعتراض کردند. این نخستین اعتصاب توده‌ای در آلمان بود.

جشن اول ماه مه که از طرف کنگره نمایندگان اتحادیه کارگری در کلن "اسب لنگ" خوانده شد، هنوز در مبارزه طبقاتی پرولتاریای آلمان، آینده بزرگی را پیش‌رو و نقش بزرگی برای ایفا کردن دارد.

با رشد مبارزات انقلابی جدی، سریعاً از اهمیت اینگونه تظاهرات کاسته می‌شود. دقیقاً همان فاکتورهایی که بطور عینی تحقق اعتصاب اعتراضی از پیش برنامه‌ریزی شده و مورد تأیید حزب را تسهیل کرده بودند – یعنی همان رشد آگاهی سیاسی و آموزش پرولتاریا – اینک امکان وقوع اینگونه اعتصاب توده‌ای را ناممکن می‌کنند. امروز پرولتاریا در روسیه، بعنوان توانمندترین پیشاهنگ توده‌ها، نمی‌خواهد چیزی در باره اینگونه اعتصابات توده‌ای بداند. کارگران دیگر دل و دماغ شوخی ندارند؛ حالا صرفاً می‌خواهند به یک مبارزه جدی با همه پیامدهایش بیانیدهند. و در آنجا یعنی در اولین اعتصاب توده‌ای عظیم (ژانویه ۱۹۰۵)، عنصر اعتراضی نقش بزرگی بازی کرد که در واقع برنامه‌ریزی شده نبود بلکه بیشتر غریزی و بصورت خودانگیخته بود. از سوی دیگر تلاش کمیته مرکزی سوسیال دموکرات روسیه بمنظور فراخواندن یک اعتصاب توده‌ای در ماه آگوست، بمنظور حمایت از دومایی که منحل شده بود، شکست خورد که از جمله دلایلش، بی‌میلی پرولتاریای تحصیل‌کرده به درگیر شدن در یک نیمچه اقدام ضعیف و صرفاً اعتراضی بود.

وقتی به بررسی اعتصاب‌های اعتراضی می‌پردازیم که در مقایسه با اعتصابات رزمنده – که در روسیه امروز وسیله راه‌برنده واقعی اقدام پرولتری محسوب می‌شوند – کم‌اهمیت‌ترند، به وضوح می‌بینیم که جداسازی عوامل اقتصادی و سیاسی از یکدیگر ممکن نیست. در اینجا نیز واقعیت از یک طرح تئوریک پیروی نمی‌کند و معلوم می‌شود که آن برداشت ملانقطی که اعتصاب توده‌ای سیاسی ناب را نتیجه منطقی اعتصاب عمومی اتحادیه‌ای می‌داند که گویا سریع‌ترین و بالاترین مرحله اعتصاب است ولی در عین حال از آن متمایز می‌باشد، مطلقاً غلط بوده است. این نکته را می‌توان به کمک واقعیات نشان داد. اعتصاب توده‌ای – از اولین مبارزه بزرگ کارگران نساجی پترزبورگ بر سر مزد در سالهای ۹۷-۱۸۹۶ تا اعتصاب توده‌ای عظیم در دسامبر ۱۹۰۵ – بطور غیرقابل تصویری از حوزه اقتصادی به سیاسی گذر کرده بنحویکه امکان کشیدن خط تمایز میان این دو تقریباً ناممکن است.

دوباره همه اعتصابات توده‌ای عظیم تکرار می‌شوند، بقولی کل تاریخ اعتصاب توده‌ای روسیه در یک مقیاس کوچک تکرار می‌گردد؛ همه چیز با یک مطالبه اقتصادی محض آغاز می‌شوند، و در کلیه موارد، با کمی درگیری با اتحادیه کارگری، و خلاصه همه مراحل را پشت سر می‌گذارند تا به اعتراضات سیاسی برسند. اعتصابات توده‌ای رعدآسا و عظیمی در ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ در جنوب روسیه رخ داد. و همانگونه که دیدیم در باکو از کشمکش بر سر تنبیه انضباطی بیکاران، در روستف (Rostov) از نزاع بر سر مزد در کارگاه‌های راه‌آهن، در تفلیس از مبارزه مستخدمین بخش تجاری برای کاهش ساعات کار، در اودسا از مجادله بر سر مزد در یک کارخانه منفرد و کوچک شروع شدند. اعتصاب توده‌ای ژانویه ۱۹۰۵ از یک درگیری درونی در کارخانه‌های پوتیلوف (Putilov) گسترش پیدا کرد؛ اعتصاب اکتبر از مبارزه کارگران راه‌آهن برای برخورداری از صندوق بازنشستگی آغاز شد، و سرانجام اعتصاب دسامبر، از مبارزه کارکنان پست و تلگراف برای کسب حق تشکل شروع گردید. پیشروی جنبش در کلیت‌اش، با حذف مرحله آغازین اقتصادی بیان نمی‌شود، بلکه آنچه مهم‌تر است سرعت جنبش در گذار از کلیه مراحل تا رسیدن به اعتراضات سیاسی و نیز رادیکالیسم، آن نهایی [هدفی] است که اعتصاب به آن می‌رسد.

اما جنبش بطور کلی از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی و یا حتی برعکس حرکت نمی‌کند. هر اقدام توده‌ای سیاسی عظیم، پس از رسیدن به بالاترین نقطه سیاسی‌اش، به انبوهی از اعتصابات اقتصادی تجزیه می‌شود. و این نه تنها در مورد اعتصاب توده‌ای بزرگ بلکه مجموعاً در باره انقلاب هم صدق می‌کند. با گسترده شدن، شفاف‌تر شدن و قوت

گرفتن مبارزه سیاسی، نه تنها مبارزه اقتصادی پس‌نمی‌رود بلکه گسترش می‌یابد، سازمان می‌گیرد و به همان میزان درگیر می‌شود. میان این دو، کامل‌ترین تأثیرات متقابل وجود دارد.

هر تهاجم تازه و هر پیروزی جدید در مبارزه سیاسی به محرک‌های نیرومندی برای مبارزه اقتصادی تبدیل می‌شود که همزمان توانمندی‌های بیرونی آن را گسترش می‌دهد و اشتیاق درونی کارگران برای بهبود جایگاه‌شان و تمایل‌شان به مبارزه را شدت می‌بخشد. پس از هر موج پُرخروش عمل سیاسی، بستر حاصلخیزی بجا می‌ماند که در آن هزاران مبارزه اقتصادی جوانه می‌زند. وضعیت کارگران در مبارزه اقتصادی خاتمه‌ناپذیرشان با سرمایه‌داران، انرژی مبارزاتی‌شان را در طول وقفه سیاسی زنده نگه می‌دارد؛ باصطلاح نقش منبع ذخیره قدرت کارگری را ایفا می‌کند که مبارزات سیاسی نیروی خود را دائماً در آن بازسازی می‌کند، و در عین حال مقاومت اقتصادی پایان‌ناپذیر پرولتاریا را در همه ايام، به درگیری‌های منفرد و پُرتنشی در اینجا و آنجا هدایت می‌کند که از دل‌شان، نزاع‌های علنی در مقیاس بزرگ، بطور غیرمنتظره‌ای می‌توانند فوران کنند.

در یک کلام: مبارزه اقتصادی حامل مبارزه سیاسی از یک نقطه به نقطه سیاسی دیگر است؛ و مبارزه سیاسی بطور دوره‌ای خاک را بارور می‌کند تا آماده مبارزه اقتصادی شود. در اینجا علت و معلول دائماً جا عوض می‌کنند و از اینرو فاکتورهای اقتصادی و سیاسی – که در دوره اعتصاب توده‌ای گاهی کاملاً حذف می‌شوند، و گاهی همانگونه که طرح تئوریک ایجاب می‌کند، کاملاً از هم جدا می‌گردند یا حتی متقابلاً یکدیگر را حذف می‌کنند – صرفاً دو بخش بهم پیوسته مبارزه طبقاتی پرولتاریا در روسیه را تشکیل می‌دهند. محل *اتحادشلی* دقیقاً همان اعتصاب توده‌ای است. اگر تئوری سوفسطایی پیشنهاد می‌کند تا با کالبدشکافی منطقی و زیرکانه اعتصاب توده‌ای به "اعتصاب توده‌ای سیاسی محض" برسد، با اینکارش – مثل کارهای دیگرش – نه تنها به درک پدیده، آنهم به جوهر زنده‌اش دست نخواهد یافت، بلکه خود پدیده را در کل خواهد گشت.

۳- رویدادهای روسیه بما نشان می‌دهند که اعتصاب توده‌ای از انقلاب جدایی‌ناپذیر است. تاریخچه اعتصاب توده‌ای روسیه، تاریخچه انقلاب روسیه است. مطمئناً وقتی نمایندگان اپورتونیسیم آلمانی ما کلمه "انقلاب" را می‌شنوند، بلافاصله به حمام خون، جنگ خیابانی، باروت و گلوله می‌اندیشند که نتیجه منطقی‌اش این می‌شود: اعتصاب توده‌ای ناچاراً به انقلاب منتهی می‌شود، از اینرو جرات نمی‌کنیم که اعتصاب توده‌ای داشته باشیم. در واقع ما در روسیه می‌بینیم که تقریباً همه اعتصابات توده‌ای در نهایت به درگیری با نیروهای مسلح نظم‌تزاری می‌انجامند و از اینرو این باصطلاح اعتصابات سیاسی، کاملاً شبیه مبارزات اقتصادی بزرگتر هستند. اما با این همه انقلاب چیز دیگری است و بمراتب چیزی بیشتر از حمام خون است. برخلاف تعبیر پلیس، که انقلاب را صرفاً از زاویه ناآرامی‌های خیابانی و شورش می‌بیند، یعنی از منظر "بی‌نظمی"، تفسیر سوسیالیسم علمی از انقلاب، بیش از همه به معنی واژگونی درونی و سراسری در مناسبات طبقات اجتماعی است. از این نقطه‌نظر یک رابطه کاملاً متفاوت میان انقلاب و اعتصاب توده‌ای در روسیه وجود دارد که با تصور رایج مبنی بر اینکه اعتصاب توده‌ای به حمام خون تبدیل می‌شود، بالکل تفاوت دارد.

در نمونه‌های فوق دیدیم که مکانیسم درونی اعتصاب توده‌ای در روسیه به اقدام متقابل و بی‌وقفه مبارزات سیاسی و اقتصادی گره خورده است. اما این اقدام دوسویه، در طول دوره انقلابی مشروط می‌شود. تنها در هوای داغ دوره انقلاب است که هر برخورد جزئی میان کار و سرمایه می‌تواند به یک انفجار عمومی تبدیل شود. در آلمان هر سال و هر روز خشن‌ترین و بیرحمانه‌ترین برخوردها میان کارگران و کارفرمایان رخ می‌دهد بی‌آنکه مبارزه از سطح شهر یا کارخانه منفرد فراتر برود. تنبیه کارگران متشکل در پترزبورگ و بیکاران مثل آنچه در باکو دیدیم، تنبیه بخاطر مبارزه

برای افزایش مزد مثل آنچه در اودسا دیدیم و همچنین تنبیه برای حق تشکل مثل نمونه مسکو، روال هر روزه آلمان بحساب می‌آیند. اما هیچیک از این موارد، بطور ناگهانی به یک اقدام طبقاتی عام منتهی نمی‌شوند. و وقتی که رشد می‌کنند و به اعتصابات توده‌ای منفرد [محلی] تبدیل می‌شوند - که مسلماً با رنگ و بوی سیاسی همراه است - با خود توفان عمومی به‌همراه نمی‌آورند. اعتصاب عمومی کارگران راه‌آهن هلند⁴⁷ که در بطنِ خونسردی کامل پرولتاریای کشور، علیرغم دریافت گرمترین همبستگی‌ها نابود شد، گواهی بر اثبات این مدعاست.

و برعکس صرفاً در دوره انقلاب، وقتی که شالوده اجتماعی و دیوارهای جامعه طبقاتی به لرزه درمی‌آیند و در معرض پرسوه دائم بی‌نظمی قرار می‌گیرند، هر اقدام طبقاتی سیاسی پرولتاریا می‌تواند از دل شرایط منفعل‌شان، ظرف چند ساعت، به همه بخش‌های طبقه کارگر - که تا آن زمان بی‌تفاوت باقی مانده بودند - سرایت کند، که این فوراً و طبیعتاً به صورت مبارزه اقتصادی طوفانی ظاهر خواهد شد. کارگری که بطور ناگهانی با یک شوک الکتریکی ناشی از اقدام سیاسی بحرکت درآمده، فوراً سلاحی را که دم دستش هست برمی‌دارد تا علیه شرایطی که او را به بردگی اقتصادی کشیده بجنگد: ژست طوفانی مبارزه سیاسی سبب می‌شود تا او سنگینی و فشار زنجیرهای اقتصادی را با شدت غیرمنتظره‌ای احساس کند. و وقتی برای مثال خشن‌ترین مبارزه سیاسی در آلمان - مبارزه انتخاباتی یا مبارزه پارلمانی بر سر تعرفه گمرکی - پامی‌گیرد، به زحمت تأثیر مستقیم و ملموسی بر مسیر و شدت مبارزه برای افزایش مزد که بطور همزمان در آلمان در جریان است می‌گذارد، در حالیکه در روسیه، هر اقدام سیاسی پرولتاریا بیدرنگ خود را در گسترش عرصه و تعمیق شدت مبارزه اقتصادی بروز می‌دهد.

به این ترتیب انقلاب در وهله نخست شرایطی را بوجود می‌آورد که در آن تغییر ناگهانی مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی و همچنین مبارزه سیاسی به مبارزه اقتصادی امکانپذیر می‌شود؛ و این تغییر درون اعتصاب توده‌ای تجلی می‌یابد. اگر این طرح زخم، رابطه میان اعتصاب توده‌ای و انقلاب را تنها در برخوردهای خونین خیابانی می‌بیند که اعتصابات توده‌ای بدان می‌انجامند، نگاه عمیق‌تر به حوادث روسیه، رابطه کاملاً معکوسی را نشان می‌دهد: در واقع اعتصاب توده‌ای انقلاب را نمی‌آفریند بلکه این انقلاب است که اعتصاب توده‌ای را بوجود می‌آورد.

۴- برای درک آنچه در بالا گفتیم کافیهست که به تبیین مسئله هدایت و ابتکار عمل آگاهانه در اعتصاب توده‌ای بپردازیم. اگر اعتصاب توده‌ای یک اقدام منزوی نیست بلکه یک دوره کامل مبارزه طبقاتی را دربر می‌گیرد، و اگر این دوره همان دوره انقلابی است، واضح است که اعتصاب توده‌ای نمی‌تواند به دلخواه فراخوانده شود، حتی اگر تصمیم آن توسط عالیت‌ترین کمیته قویترین حزب سوسیال دموکرات اتخاذ شده باشد. تا وقتی که سوسیال دموکراسی بنا به میلش، قدرت اجرا یا فسخ انقلابات را ندارد، حتی بیشترین اشتیاق و سریع‌ترین شتاب سپاهیان سوسیال دموکرات برای راه‌اندازی یک دوره واقعی از اعتصاب توده‌ای، بمثابة یک جنبش زنده و قدرتمند مردمی، کافی نخواهند بود. بر مبنای تصمیم رهبری حزب و مبتنی بر انضباط حزبی، ممکن است که بتوان یک اعتراض منفرد و کوتاه ترتیب داد، مثل آنچه در اعتصاب توده‌ای سوئد یا آخرین اعتصاب اتریش یا حتی در ۱۷ ژانویه در اعتصاب توده‌ای هامبورگ دیدیم.⁴⁸ ولی این اعتراضات با یک دوره واقعی از اعتصاب توده‌ای انقلابی فرق دارند؛ درست همانطوریکه در دوره تیرگی روابط دیپلماتیک کشورها، مانور دریایی در بنادر کشورهای بیگانه با جنگ دریایی تفاوت می‌کند. یک اعتصاب توده‌ای که در انضباط و اشتیاق ناب متولد می‌شود، در بهترین حالت فقط نقش فصلی از رویدادها را ایفا

⁴⁷ کارگران راه‌آهن هلند اعتصاب‌شان را در ۶ آوریل ۱۹۰۳، بنیال پیشنهاد دولت به مجلس، برای غیرقانونی کردن اعتصاب برگزار شد. اعتصاب در ۱۰ آوریل، بدنال تصویب لایحه قانونی، خاتمه پذیرفت.

⁴⁸ منظور اعتصاب برای حق رأی در سوئد است که در ۱۵ تا ۱۷ مه ۱۹۰۲ برگزار شد. اعتصابات هم در اتریش-مجارستان در فاصله اکتبر تا دسامبر ۱۹۰۵ براه افتاد.

می‌کند که [هرچند] از پیامدهای روحیه جنگنده طبقه کارگر است اما در عین حال شرایط دوره صلح را منعکس می‌کند.

البته حتی در طی انقلاب، اعتصابات توده‌ای دقیقاً از آسمان فرو نمی‌افتند. آنها باید بطریقی توسط کارگران فراهم آورده شوند. عزم و قاطعیت کارگران نیز سهم ایفا می‌کنند و در واقع طبیعی است که ابتکار عمل و هدایت گسترده‌تر جنبش، به عهده هسته سازمان‌یافته‌تر و آگاه‌تر پرولتاریا خواهد بود. اما دامنه این ابتکار و هدایت، عمدتاً به کار برد اقدامات منفرد و اعتصابات منفرد محدود می‌شود. وقتی دوره انقلابی آغاز می‌شود، در واقع و در غالب موارد، جنبش در یک شهر منفرد محدود می‌ماند. از اینرو مثلاً همانطور که دیدیم، سوسیال دموکراتها در موارد زیادی با موفقیت فراخوان مستقیمی برای اعتصاب توده‌ای در باکو، ورشو، لودز و پترزبورگ صادر کردند. اما وقتی همین اقدام در رابطه با جنبش‌های عمومی کل پرولتاریا بکار گرفته شد، چندان موفقیت‌آمیز نبود.

بعلاوه محدودیت‌های کاملاً معینی در رابطه با بکارگیری ابتکار و هدایت آگاهانه وجود دارند. در طی انقلاب برای ارگان هدایت‌کننده جنبش پرولتری بسیار دشوار است که پیش‌بینی و محاسبه کند که چه فرصت‌ها و فاکتورهایی می‌توانند به انفجار بیانجامند و کدامها نمی‌توانند. در اینجا نیز ابتکار و هدایت، بمعنی صدور فرامین براساس تمایلات فردی نیست، بلکه معنایش فراهم‌آوردن ماهرانه‌ترین انطباق با شرایط داده‌شده و برقراری نزدیک‌ترین پیوند با روحیه توده‌هاست. همانطوریکه دیدیم عنصر خودانگیختگی، نقش بسیار بزرگی در همه اعتصابات توده‌ای روسیه – بدون استثنا – ایفا کرده است؛ خواه بعنوان نیروی محرکه یا بصورت یک عامل بازدارنده. این [خودانگیختگی] به این دلیل در روسیه رخ نمی‌دهد که سوسیال دموکراسی‌اش هنوز جوان و ضعیف است، بلکه به این علت است که در هر مبارزه منفرد، عوامل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، عمومی و محلی، مادی و روانی برهم بگونه‌ای تاثیر می‌گذارند که بهیچوجه نمی‌توان عمل منفردی را ترتیب داد و آنرا حل‌وفصح کرد، آنطور که با یک مسئله ریاضی می‌کنیم. انقلاب حتی آنزمان که در رأس و در رهبری آن، پرولتاریا به‌مراه سوسیال دموکراتها قرار می‌گیرند، برای پرولتاریا بمثابه یک تمرین نظامی [مانور] در یک میدان باز نیست، بلکه جنگی است در بحبوحه درهم‌شکستگی دائمی، جابجایی و فروریزی شالوده اجتماعی.

بطور خلاصه دراعتصاب توده‌ای در روسیه، عنصر خودانگیختگی نقش کاملاً مسلطی دارد؛ نه به این خاطر که پرولتاریای روسیه "بیسواد" است بلکه به این علت که انقلاب به کسی اجازه نمی‌دهد با آنها مثل بچه محصل برخورد کند.

از سوی دیگر ما در روسیه می‌بینیم همان انقلابی که رهبری سوسیال دموکراتها را بر اعتصاب توده‌ای با مشکل روبرو کرد، و چوب میزانه رهبری ارکستر را یا از دستش گرفت و یا به شیوه‌ای خنده‌آور برای تمام مدت در دستش فشرد، اینک، همان انقلاب همه مشکلات مربوط به اعتصاب توده‌ای را بگونه‌ای حل می‌کند که در طرح تئوریک مباحثات آلمان بمثابه مسایل عمده "ارگان هدایت‌کننده" درنظر گرفته می‌شوند: مسئله "تامین آذوقه"، "برآورد هزینه" و "برآورد تلفات یا آنچه که باید فدا شود".

ناگفته پیداست که اعتصاب توده‌ای این مسایل را آنطور حل نمی‌کند که در جریان مباحثات بی‌سروصدای محرمانه، میان بالاترین کمیته‌های هدایت‌کننده جنبش کارگری و اعضای که مداد بدست نشسته‌اند حل می‌شود.

"تنظیم" همه این مسایل در شرایطی صورت می‌گیرد که انقلاب، تودهٔ بیشمار مردم را به جلوی صحنه رانده است؛ هرگونه محاسبه یا تنظیم هزینه‌های جنبش آنگونه که در یک روند مدنی عادی صورت می‌گیرد، اقدام بیخودی بنظر می‌رسد.

مسلم‌ا سازمانهای رهبری‌کننده در روسیه می‌کوشند تا نهایت توان‌شان را برای حمایت از قربانیان مستقیم (اعتصاب) بکارگیرند. از اینرو برای مثال، بدنبال مبارزه برای ۸ ساعت کار روزانه در سن‌پترزبورگ، قربانیان شجاع تعطیلی بسیار طولانی کارخانه تا هفته‌ها مورد حمایت قرار داشتند. اما همه این اقدامات در توازن عظیم انقلاب، چون قطره‌ای در دریا محسوب می‌شوند. آن لحظه که دوره واقعی و پرشور اعتصابات توده‌ای آغاز می‌شود، همه "محاسبات" مربوط به "هزینه‌ها" صرفاً به پروژه‌هایی برای خالی کردن آب دریا با لیوان بدل می‌گردند. و این یک اقیانوس واقعی از رنج و محرومیت وحشتناک است که انقلاب برای توده‌های پرولتاریا به‌همراه می‌آورد. و راه‌حلی که یک دوره انقلابی برای این مشکل بظاهر چاره‌ناپذیر ارائه می‌دهد، در شرایطی نهفته است که چنان حجمی از ایدئالیسم توده‌ای را آزاد می‌کند که توده‌ها نسبت به بدترین رنج‌ها بی‌حس می‌شوند. با روانشناسی یک تردیونیست (اتحادیه‌چی) که حاضر نیست روز اول ماه مه از کار دست بکشد مگر آنکه پیشاپیش اطمینان حاصل کند که در صورت هزینه‌دادن از حمایت کافی برخوردار خواهد شد، نه انقلابی رخ خواهد داد و نه اعتصاب توده‌ای. اما در توفان دوره انقلابی، حتی پرولتاریایی که پدر محتاط یک خانواده محتاج حمایت است، به یک "رومانتیست انقلابی" تبدیل می‌شود که برایش حتی خود زندگی در مقایسه با آرمانهای مبارزاتی‌اش بی‌اهمیت جلوه می‌کند.

اما اگر مسئله هدایت اعتصاب توده‌ای از لحاظ کنترل آغاز آن و محاسبه و برآورد هزینه‌ها در یک دوره انقلابی مطرح است، آنوقت هدایت اعتصاب آنهم در معنایی کاملاً متفاوت، جزو وظایف سوسیال دموکراسی و ارگان رهبریش محسوب می‌شود. سوسیال دموکراتها بجای آنکه سرشان را با جنبه‌های تکنیکی، با مکانیسم اعتصاب توده‌ای منگ کنند، به در دست گرفتن رهبری سیاسی در بحبوحه دوره انقلابی فراخوانده می‌شوند.

برای رهنمود دادن به عمل و سمت‌وسو دادن به آن، برای تنظیم تاکتیک‌های مبارزه سیاسی در هر مرحله و هر زمان، بنحویکه کل نیروی موجود پرولتاریا که آزاد و فعال شده، در آرایش جنگی حزب جایی برای بیان پیدا کند؛ و مراقب باشد که تاکتیک‌های اتخاذ شده توسط سوسیال دموکراتها منطبق بر قاطعیت و ذکاوت باشند و عقب‌تر از سطحی که مناسبات واقعی نیروها طلب می‌کنند قرار نگرفته بلکه جلوتر از آن قرار داشته باشند. و این هدایت تا اندازه‌ای خود را به هدایت تکنیکی تغییر می‌دهد. یک تاکتیک پیگیر، قاطع و پیشرو که از جانب سوسیال دموکراتها اتخاذ می‌شود، در توده‌ها حس امنیت، عزت نفس و اشتیاق به مبارزه را برمی‌انگیزاند. یک تاکتیک مردد و ضعیف که بر دست‌کم گرفتن پرولتاریا مبتنی باشد، تاثیر فلج‌کننده و گیج‌کننده‌ای بر توده‌ها بجا می‌گذارد. در حالت اول اعتصاب توده‌ای "از درون خود آنها" و "بموقع" برپا خواهد شد؛ در حالت دوم توده‌ها در بحبوحه فراخوان‌های مستقیم ارگان هدایت‌کننده به اعتصاب توده‌ای، ناکارآمد خواهند ماند. انقلاب روسیه از هر دو مورد نمونه‌های درخشانی را به ما نشان می‌دهد.

فصل پنجم - درس‌هایی از جنبش طبقه کارگر روسیه که در آلمان قابل اجرا هستند

حال بگذارید ببینیم درس‌هایی که می‌شود از اعتصابات کارگری روسیه آموخت، تا چه حد برای آلمان قابل اجرا هستند. شرایط اجتماعی و سیاسی، تاریخچه و موقعیت جنبش کارگری در آلمان و روسیه تفاوت بسیار زیادی دارند. در نگاه نخست قانون درونی اعتصابات توده‌ای در روسیه - چنانکه پیش‌تر شرح آمد - احتمال دارد محصول خاص شرایط ویژه روسیه تصور شود که گویا لزومی ندارد مورد توجه پرولتاریای آلمان قرارگیرد. در انقلاب روسیه ارتباط درونی بسیار نزدیکی بین مبارزه سیاسی و اقتصادی وجود دارد، که وحدت‌شان در دوره اعتصابات توده‌ای به یک واقعیت عینی تبدیل می‌شود؛ ولی آیا همین، نتیجه استبداد روسی نیست؟ در کشوری که در آن هر شکل از ابراز وجود طبقه کارگر ممنوع است و ساده‌ترین اعتصاب، جرم سیاسی محسوب می‌شود، منطقی است که هر مبارزه اقتصادی، به یک مبارزه سیاسی تبدیل گردد.

علاوه بر این وقتی عکس قضیه را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که نخستین بروز انقلاب سیاسی، یک تسویه حساب عمومی میان طبقه کارگر روسیه و کارفرمایان را به دنبال داشت؛ این نیز همین‌طور نتیجه ساده شرایطی بود که طبقه کارگر روسیه تا آن‌موقع در آن قرار داشت؛ یک استاندارد بسیار پایین زندگی، بی‌آنکه حتی یکبار در یک مبارزه اقتصادی منفرد برای بهبود شرایطش شرکت کرده باشد. پرولتاریای روسیه در وهله نخست باید تا اندازه‌ای خودش را از این شرایط رقت‌انگیز خلاص می‌کرد، ولی عجیب آن است که بمحض وزیدن نخستین نسیم مطبوع انقلاب در آسمان تیره استبداد، مشتاقانه و با شور جوانانه خود را وقف انقلاب کرد.

و سرانجام جریان توفانی انقلابی اعتصابات توده‌ای و نیز خصلت خودانگیختگی و شکل ابتدایی اعتصابات، از یک سو با عقب‌ماندگی سیاسی روسیه و ضرورت سرنگونی فوری حکومت مطلقه آسیایی توضیح داده می‌شود، و از سوی دیگر با فقدان سازمان و انضباط در پرولتاریای روسیه. در کشوری [مثل آلمان] که در آن طبقه کارگر ۳۰ سال تجربه زندگی سیاسی دارد، و از وجود یک حزب سوسیال دموکرات قدرتمند با ۳ میلیون عضو و ۲۵۰ هزار کادر برگزیده سازمانیافته در اتحادیه‌های کارگری بهره‌مند است، نه مبارزه سیاسی و نه اعتصاب توده‌ای نمی‌تواند همان خصوصیت توفانی و ابتدایی را بخود بگیرد که در یک کشور نیمه وحشی که جدیداً از قرون وسطا به نظم بورژوازی مدرن پریده است. اینها برداشتهای رایج آنانی است که مرحله پختگی شرایط اجتماعی یک کشور را از روی متن قوانین مکتوب آموخته‌اند.

بگذارید مسایل را به ترتیب مورد بررسی قرار دهیم. برای شروع خطاست که تاریخ شروع مبارزه اقتصادی در روسیه را آغاز انقلاب (۱۹۰۵) فرض بگیریم. در واقع اعتصابات و کشمکش بر سر مزد در خود روسیه از دهه ۹۰ قرن ۱۹ به بعد بطور فزاینده‌ای افزایش داشته و جزو دستورات روز بوده است. در لهستان روسیه حتی تاریخ این مبارزات به دهه ۸۰ می‌رسد که سرانجام حقوق شهروندی را برای کارگران به ارمغان آورد. البته اعتصاب‌ها غالباً اقدامات وحشیانه پلیس را بدنبال می‌آوردند، ولی علیرغم این پدیده‌هایی روزمره بودند. برای مثال هم در ورشو و هم در لودز، در اوایل ۱۸۹۱، صندوق اعتصاب قابل توجهی وجود داشت و در همین سالها چنان اشتیاق زیادی برای فعالیت اتحادیه‌ای دیده می‌شد که توهم "[بهبود اوضاع] اقتصادی" را برای مدت زمان کوتاهی در لهستان ایجاد کرد؛ توهمی که چند سال بعدتر در پترزبورگ و بقیه روسیه حاکم شد.⁴⁹

⁴⁹ زیرنویس رزا لوکزامبورگ (R.L.) مخفف رزا لوکزامبورگ است: «از اینرو این یک خطای آشکار از جانب رفیق رولاند-هولست (Roland-Holst) بود که در پیشگفتارش بر ترجمه روسی نوشت: "پرولتاریا (در روسیه، R.L.) از بدو پیدایش صنعت بزرگ با اعتصاب توده ای آشنا بود آنهم به این دلیل ساده که اعتصابات جزئی، تحت فشار سیاسی استبداد سیاسی غیرممکن بودند."»

به همین ترتیب در رابطه با این برداشت که سطح زندگی پرولتاریا در امپراتوری تزاری پیش از انقلاب درحد یک گدا بود، کاملاً اغراق شده‌است. آن لایه از کارگران که در صنایع بزرگ و در شهرهای پرجمعیت مشغول بکار بودند و فعال‌ترین و غیورترین لایه کارگری را در مبارزات اقتصادی و همچنین سیاسی تشکیل می‌دادند، تا آنجایی که به شرایط مادی زندگی برمی‌گردد، سطح استاندارد زندگی‌شان چندان پایین‌تر از قشر همدیف‌شان در پرولتاریای آلمان نبود؛ و در بعضی مشاغل، در اینجا و آنجا، مزد دریافتی‌شان برابر با آلمان و حتی بالاتر بود. و در رابطه با زمان کار باید گفت که اختلاف چندان زیادی میان ساعات کار روزانه در صنایع بزرگ روسیه و آلمان دیده نمی‌شود. به همین ترتیب این تصور فرضی که شرایط مادی و فرهنگی طبقه کارگر روسیه برده‌وار بود، بی‌پایه و بدور از واقعیت است. همانطور که نشان داده خواهد شد این برداشت با واقعیات خود انقلاب و نقش برجسته‌ای که پرولتاریا در آن ایفا کرد، متناقض است. با گدایان نمی‌شود انقلابی با این درجه از پختگی سیاسی و ذکاوت فکری انجام داد. کارگران صنعتی سن‌پترزبورگ و ورشو، مسکو و اودسا که در صف اول مبارزه ایستاده اند، بلحاظ فرهنگی و فکری بسیار نزدیکتر به تیپ اروپای غربی بودند که به تصور آنهایی می‌رسد که پارلمانتاریسم بورژوایی و سبک کار قانون‌گرایی اتحادیه‌ای را ضروری و حتی تنها آموزش‌دۀ فرهنگی پرولتاریا می‌دانند. توسعه کاپیتالیستی وسیع و مدرن روسیه و تاثیرات فکری سوسیال دموکراسی در ۱۵ سال گذشته، که مبارزات اقتصادی را تشویق و هدایت کرده، کار فرهنگی مهمی انجام داده است، بی‌آنکه از ضمانت‌های بیرونی نظم حقوقی بورژوایی برخوردار باشد.

از سوی دیگر اگر کمی بیشتر روی سطح زندگی واقعی کارگران آلمان دقیق شویم، تفاوت میان کارگر روسی و آلمانی حتی کمتر جلوه خواهد کرد. اعتصاب توده‌ای عظیم روسیه، از همان ابتدا، وسیع‌ترین لایه‌های پرولتاریا را بمیدان آورد و آنها را به تب‌وتاب مبارزه اقتصادی کشاند. اما آیا در آلمان بخشهای ناآگاه کارگران که نور گرم اتحادیه‌های کارگری بندرت به آنها تابیده وجود ندارند، لایه‌هایی که تا به امروز هرگز از طریق مبارزه روزانه برای افزایش مزد، برای خاتمه‌دادن به بردگی اجتماعی‌شان تلاش نکرده باشند؟

اجازه بدهید به مسئله *فقر معدنچیان* (آلمان) بپردازیم. در یک روز کاری، در فضای سرد یکنواخت پارلمانی آلمان - درست مثل سایر کشورها و حتی در اِل دورا دو (El Dorado)⁵⁰ یا بهشت اتحادیه‌های کارگری یعنی بریتانیای کبیر، مبارزه کارگران معدن بر سر مزد، بندرت در قالبی بغیر از فوران خشم گاه‌به‌گاهی - یعنی اعتصاب توده‌ای تیپیک از پایین و ابتدایی - خود را بروز می‌دهد. این امر به تنهایی نشان می‌دهد که تضاد میان کار و سرمایه بقدری تندوتیز و خشن شده که اجازه پیدا نمی‌کند تا در کشاکش مبارزات کاملاً سیستماتیک و جزئی اتحادیه‌ای خُرد شود. سیه‌بدبختی معدنچیان با خاک انفجار آمیزش - که حتی در مواقع "عادی" مرکز توفانِ خشونت‌های عظیم است - باید در جریان یک مبارزه سوسیالیستی اقتصادی خشونت‌بار سریعاً منفجر شود، آنهم با بکارگیری هرگونه اقدامات توده‌ای

(Neue Zeit, 1906 nr 33) حال آنکه قضیه برعکس بود. سخنگوی اتحادیه‌های کارگری در در پترزبورگ، در گزارش خود به دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری روسیه، در فوریه ۱۹۰۶، در مقدمه‌اش اظهار داشت: "با توجه به ترکیب کنفرانس لزومی نیست تاکید شود که جنبش اتحادیه کارگری ما - برخلاف ادعای بعضی‌ها - از دوره "لیبرالی" شاهزاده سواتوپولک-میرسکی (Swiatopolk-Mirski) (در سال ۱۹۰۴، R.L.) یا ۲۲ ژانویه شروع نشد. جنبش اتحادیه‌ای ریشه‌های عمیق‌تری دارد و به شکل تفکیک‌ناپذیری با کل گذشته جنبش کارگری ما درهم تنیده شده‌است. اتحادیه‌های ما صرفاً سازمانهای جدیدی برای هدایت مبارزات اقتصادی هستند که پرولتاریای روسیه از یک دهه پیش به اجرا گذاشته است. بدون تامل زیاده از حد بر این تاریخچه، می‌شود گفت که مبارزات اقتصادی کارگران پترزبورگ، پس از اعتصاب مشهور سالهای ۱۸۹۶ و ۱۸۹۷، اشکال سازمان‌یافته‌ای یافت. هدایت این مبارزه که با توفیق در هدایت مبارزه سیاسی همراه بود، به وظیفه سازمان سوسیال دموکرات یعنی "اتحادیه مبارزاتی پترزبورگ" برای آزادی طبقه کارگر " بدل شد که پس از کنفرانس مارس ۱۸۹۸، به "کمیته پترزبورگ حزب کارگران سوسیالیست روسیه" تغییر نام داد. آنها سیستم پیچیده‌ای از سازمانهای کارخانه، منطقه و حومه ایجاد کردند که از طریق رشته‌های بی‌شماری، مدیریت [رهبریت] مرکزی را به توده‌های کارگران وصل می‌کردند و این امکان را فراهم می‌آوردند تا با استفاده از اعلامیه نسبت به همه نیازهای جمعیت شاغل و اکنتش نشان دهند. این فرصتهایی را برای حمایت و رهبری اعتصابات فراهم کرد."»

⁵⁰ El Dorado یا شهر افسانه‌ای طلایی در اینجا به کنایه برای محلی که بقولی بهشت است بکار گرفته شده.

سیاسی طبقه کارگر، و از طریق تکان‌های ناگهانی و خشونت‌آمیزی که تعادل آنی زندگی اجتماعی روزمره را بهم می‌زند.

بازهم پیش‌تر برویم و به مسئله فقر کارگران نساجی بپردازیم. در اینجا نیز مبارزه تلخ و عموماً بی‌ثمر بر سر مزدکه هر چند سال یکبار در وگت‌لند پامی گرفت، فقط نشانه ضعیفی از شدت انفجار توده متراکم عظیم بردگان علیه تراست‌های سرمایه‌نساجی است که می‌باید در طی یک آشوب سیاسی، در طی یک اقدام توده‌ای جسورانه و قدرتمند پرولتاریای آلمان صورت بگیرد. بازهم اجازه بدهید که به فقر کارگران قطعه‌کار خانگی، دوزندگان لباسهای آماده و کارگران برق بپردازیم. اینها مراکز واقعی توفان هستند و در مواقع عادی بندرت در مبارزه شرکت می‌کنند با این حال بدنبال هر اختلالی که در محیط سیاسی آلمان رُخ می‌دهد - به احتمال قریب به یقین - مبارزه اقتصادی خشونت‌باری براه می‌اندازند؛ و هر چقدر در دوران آرامش کمتر مبارزه کنند و هر چقدر ناموفق تر مبارزه کنند، زیر فشار و جبر وحشیانه تر سرمایه باید بازگردند تا دندان‌شان را بر یوغ برده‌داری بفشارند.

اما حالا همه آن شاخه‌های بزرگ پرولتاریا را باید بحساب آورد که وقتی اوضاع در آلمان "عادی" است، احتمالاً نمی‌توانند از هر فرصتی برای مبارزه اقتصادی صلح‌آمیز بمنظور بهبود شرایطشان استفاده کنند و در عمل از حق تشکل بی‌بهره مانده‌اند. اولین و مهمترین مورد مثال ما، فقر خیره‌کننده مستخدمین راه‌آهن و پست است. شرایط این کارگران دولتی در بحبوحه دولت مشروطه پارلمانی آلمان، مشابه شرایط کارگران روسیه است؛ با این توضیح که شرایط قبل از انقلاب و متعلق به دوره شکوفایی استبداد تزاری مدنظر است. در اعتصاب عظیم اکتبر ۱۹۰۵، کارگران راه‌آهن روسیه استبدادی، از نظر آزادیهای اجتماعی و اقتصادی جنبش‌شان، یک سر و گردن از همقطاران آلمانی‌شان بالاتر بودند. مستخدمین راه‌آهن و پست روسیه، در عمل حق تشکل را در جریان همان توفان بدست آوردند و با آنکه دادگاه پشت دادگاه تشکیل می‌شد و مجازات کارگران به روال عادی بدل شده بود، با اینحال مقامات مربوطه نتوانستند بر اتحاد درونی کارگران تاثیر منفی بگذارند.

اما اگر کسی تصور کند که بواسطه سلطه ارتجاع آلمانی، اطاعت برده‌وار مستخدمین راه‌آهن و پست آلمان تا ابد تداوم خواهد داشت و همچون تخته سنگی سخت، شکاف برنخواهد داشت، محاسبه روانشناختی غلطی کرده‌است. حتی با وجودی که رهبران اتحادیه‌های کارگری آنچنان با شرایط موجود خوگرفته‌اند - که به این لکه ننگ که تقریباً در اروپا بی‌همتا است وقعی نمی‌گذارند - و نتایج مبارزات اتحادیه‌ای در آلمان را کاملاً رضایتبخش تلقی می‌کنند، پس نارضایتی عمیق و دیرینه بجا مانده از سالهای سرکوب بردگان دولتی متحد، لزوماً راهش را در خیزش عمومی به‌مراه کارگران صنعتی می‌یابد. و وقتی آوانگارد [پیش‌تاز] صنعتی پرولتاریا به اعتصاب توده‌ای متوسل می‌شود تا به حقوق سیاسی جدیدی دست یابد و یا از حقوق فعلی‌اش دفاع کند، آنوقت است که ارتش عظیم مستخدمین راه‌آهن و پست ضرورتاً به شرایط شرم‌آور ویژه خویش خواهد اندیشید و عاقبت چشمش را از خواب خواهد گشود و برای آزادی خود از سهم اضافه‌ای که از استبداد روسی بخصوص برایش در آلمان ذخیره شده، بپاخواهد خواست.

آن برداشت فاضلانه که جنبش‌های عظیم مردمی را براساس نقشه و دستورالعمل می‌فهمد، به برخورداری مستخدمین راه‌آهن از حق تشکل، بمثابة پیش‌شرط ضروری برای حتی "جرات فکر کردن" به اعتصاب توده‌ای در آلمان می‌نگرد. حال آنکه جریان واقعی و طبیعی حوادث صرفاً خلاف این را نشان می‌دهد: فقط از یک اقدام اعتصاب توده‌ای خودانگیخته و قدرتمند است که حق تشکل برای کارگران راه‌آهن آلمان و نیز مستخدمین پست می‌تواند متولد شود. مسایلی که در شرایط کنونی آلمان غیرقابل حل جلوه می‌کنند، ناگهان پاسخ‌شان را زیر فشار اقدام توده‌ای عمومی سیاسی پرولتاریا خواهند یافت.

و درخاتمه بزرگتر و مهم‌تر از همه: مسئله فقر کارگران کشاورزی. اگر اتحادیه‌های کارگری بریتانیا فقط از کارگران صنعتی تشکیل شده، این امر با توجه به خصوصیت ویژه اقتصاد ملی بریتانیا و نقش بی‌اهمیتی که کشاورزی در مجموع، در حیات اقتصادی بریتانیا ایفا می‌کند، کاملاً قابل فهم است. در آلمان یک سازمان اتحادیه کارگری، هرچند هم که خیلی خوب سازمانیافته باشد، اگر صرفاً دربرگیرنده کارگران صنعتی باشد و به ارتش عظیم کارگران کشاورزی دسترسی نداشته باشد، صرفاً تصویر ضعیف و ناقصی از شرایط پرولتاریا ارائه خواهد داد. این برداشت که شرایط در کشور بلاتغییر و بی‌تحرك است و تلاش خستگی‌ناپذیر سوسیال دموکراتها برای آموزش کارگران – و حتی مهم‌تر کل سیاست‌های درون طبقاتی آلمان – قادر به تحلیل بردن انفعال ظاهری کارگران کشاورزی نیست و هر اقدام طبقاتی عمومی پرولتاریای آلمان، برای هر هدفی که اتخاذ شود، قادر نخواهد بود که پرولتاریای روستایی را نیز با خود به درون کشمکش‌ها بکشاند، یک توهم مهلك است.

به همین ترتیب خواهیم دید که تصور برتری باصطلاح اقتصادی پرولتاریای آلمان بر پرولتاریای روسیه بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر خواهد کرد، به محض اینکه نگاهمان را از آمار ارائه شده توسط اتحادیه‌های کارگری صنایع و ادارات برداریم و متوجه گروه‌های عظیم پرولتاریایی کنیم که تماماً بیرون از اتحادیه‌ها مشغول مبارزه هستند، و یا آنهایی که شرایط ویژه اقتصادی‌شان این اجازه را نمی‌دهد تا به زور به چارچوب تنگ جنگ‌های پراکنده چریکی روزمره اتحادیه‌ای داخل شوند. آنموقع است که قلمروهای تازه‌ای را یکی بعد از دیگری رویت خواهیم کرد که در آنها تیزی آنتاگونیسم‌ها [تضادها] به بالاترین حد خود می‌رسند، و مواد قابل اشتعال فراوان تل‌انبار می‌شوند، و در آنجاست که مقدار زیادی "استبداد روسی" در عریانترین شکلش یافت می‌شود، و در آنجاست که بلحاظ اقتصادی، باید ابتدایی‌ترین تسویه حسابها صورت بگیرد.

پس در یک اعتصاب توده‌ای سیاسی عمومی پرولتری، ضرورتاً، همه این بدهی‌های پرداخت نشده از سیستم حاکم مطالبه خواهد شد. اعتراضاتی که بطور ساختگی توسط پرولتاریای شهری، آنهم برای یکبار، ترتیب داده می‌شوند، و یک اعتصاب توده‌ای که بر اساس دیسیپلین پامی گیرد و با تکان‌های چوب ارگان رهبری حزب هدایت می‌شود، بخش عظیمی از توده‌های مردم را با خونسردی و بی‌تفاوتی کنار خواهد گذاشت. حال آنکه یک اقدام ستیزه‌جویانه بی‌پروا و قدرتمند پرولتاریای صنعتی که در شرایط انقلابی زاده می‌شود، مطمئناً باید بر پایین‌ترین لایه‌ها تأثیر بگذارد و نهایتاً همه آنها را که در مواقع عادی، بیرون از نبرد روزمره اتحادیه‌ای ایستاده‌اند، بدرون مبارزه اقتصادی توفانی عمومی می‌کشاند.

اما وقتی به بخش پیشتر سازمانیافته پرولتاریای صنعتی آلمان برمی‌گردیم، و از دیگر سو، اهداف مبارزه اقتصادی طبقه کارگر روسیه را در نظر مجسم می‌کنیم، ابتدا تمایلی به کم بها دادن به مسایل نوجوانان [پرولتاریای روسیه] وجود نخواهد داشت، همانطوریکه قدیمی‌ترین اتحادیه‌های کارگری آلمان کردند. در نتیجه مهمترین مطالبه عمومی اعتصابات روسیه از ۲۲ ژانویه به بعد – یعنی ۸ ساعت کار روزانه – برای پرولتاریای آلمان مطمئناً نه یک پلاتفرم غیرقابل دسترس بلکه بیشتر یک آرمان دور و دست‌نیافتنی بود. این امر در مبارزه علیه حق "ارباب خانه"، در مبارزه برای ترویج کمیته‌های کارگران در کلیه کارخانه‌ها، برای الغای قطعه‌کاری، برای الغای کارهای دستی در خانه، برای رعایت کامل تعطیلی روز یکشنبه و برای برسمیت شناختن حق تشکل نیز صادق است. بلکه در یک بررسی دقیقتر، کلیه اهداف اقتصادی مبارزه پرولتاریای روسیه برای پرولتاریای آلمان نیز خیلی واقعی جلوه می‌کند و روی نقاط بسیار مهمی در زندگی کارگران انگشت می‌گذارد. بنابراین لزوماً به اینجا میانجامد که اعتصاب توده‌ای سیاسی محض که ترجیح داده می‌شود، در آلمان به یک نقشه تئوریک صرف و بیجان تبدیل می‌گردد. اگر اعتصابات توده‌ای بطور

طبیعی از یک غلیان انقلابی قوی ناشی شوند، همانقدر طبیعی - دقیقاً مثل روسیه - میتوانند به یک دوره کامل از مبارزات پایه ای و اولیه اقتصادی تغییر یابند. از اینرو ترس رهبران اتحادیه‌های کارگری این است که مبارزه برای منافع اقتصادی در یک دوره از ستیز سیاسی توفانی، در دوره اعتصابات توده ای، می‌تواند بسادگی کنار زده شود و سرکوب گردد؛ متکی بر برداشتی است بی پایه و بچگانه از سیر حوادث.

همینطور یک دوره انقلابی در آلمان می‌تواند بگونه‌ای خصوصیت مبارزه اتحادیه‌ای را تغییر دهد و تواناییهای بالقوه‌اش را تا به آن حد تکامل بخشد که در مقایسه با آن، نزاع چریکی فعلی اتحادیه‌ها، بازی بچگانه جلوه کند. و از طرف دیگر از این توفان اقتصادی اولیه اعتصاب توده‌ای است که مبارزه سیاسی یک نیرو و قدرت تازه می‌گیرد. تاثیر و تاثرات متقابل مبارزه اقتصادی و سیاسی که سرچشمه اصلی اعتصابات کنونی در روسیه هستند و همزمان، مکانیسم تنظیم کننده عمل انقلابی پرولتاریا محسوب می‌شوند، طبیعتاً از شرایط خود آلمان نیز نتیجه خواهند شد.

فصل ششم- همکاری کارگران سازمانیافته و غیرسازمانیافته لازمه پیروزی

در این رابطه، مسئله سازمان و رابطه آن با معضل اعتصاب توده‌ای در آلمان، اساساً جنبه دیگری بخود می‌گیرد.

برخورد خیلی از رهبران اتحادیه‌های کارگری به این مسئله را در مجموع می‌شود اینطور خلاصه کرد: "ما هنوز باند/زّه کافی قوی نیستیم که برای آزمونی پراز سنگلاخ مثل اعتصاب توده‌ای خود را بخطر اندازیم." این موضع تا به اینجایش غیرقابل دفاع است؛ چون به روش صلح‌آمیز و از روی شمارش تعداد اعضا، غیرممکن است بتوان زمانی را تعیین کرد که پرولتاریا برای مبارزه "به اندازه کافی قوی" شده باشد. ۳۰ سال قبل اتحادیه‌های کارگری آلمان ۵۰ هزار نفر جمعیت داشتند. بدیهی است که با چنین رقمی، اعتصاب توده‌ای در مقیاس فوق قابل تصور نبود. ۱۵ سال بعد اتحادیه‌های کارگری با ۲۳۷ هزار عضو، چهار برابر قویتر شده بودند. اما اگر آئمووقع هم از رهبران اتحادیه‌های کارگری وقت سؤال می‌کردی که آیا سازمان پرولتاریا برای اقدام به اعتصاب توده‌ای به اندازه کافی آماده است یا نه، مسلماً باز جواب‌شان این بود که هنوز راه درازی باقیست و مقدمات لازم است تا تعداد کارگران سازمانیافته در اتحادیه‌های کارگری به میلیون‌ها برسد.

امسال تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری به بالای ۲ میلیون نفر رسیده، با اینحال نظر رهبران اتحادیه هنوز همانی است که بود، و چه بسا تا آخر هم همینطور بلا تغییر بماند. برای اینان این یک فرض نگفته است که همه اعضای طبقه کارگر آلمان – تا آخرین مرد و زن – باید عضو سازمان شوند تا "به اندازه کافی قوی" گردد که بتواند برای اقدام به اعتصاب توده‌ای ریسک کند؛ که آئمووقع هم بنا به فرمولبندی قدیمی، احتمالاً اعتصاب غیرضروری خواهد شد.⁵¹ بااین وجود این تئوری یک اتویی محض است؛ به این دلیل ساده که از یک تناقض درونی رنج می‌برد و گرفتار دور باطل است. [گفته می‌شود] کارگران پیش از آنکه بتوانند در مبارزه طبقاتی مستقیمی درگیر شوند، باید همه سازمان یابند. [حال آنکه] شرایط و وضعیت انکشاف کاپیتالیستی دولت بورژوازی، این را ناممکن کرده که کارگران بتوانند در یک روند طبیعی، بدون مبارزات طبقاتی توفانی در بخش‌های ویژه – یعنی بزرگترین‌ها، مهمترین‌ها، پایین‌ترین‌ها و تحت ستم‌ترین‌های سرمایه و دولت – اصلاً سازماندهی شوند. حتی در بریتانیا اتحادیه کارگری پس از یک سده کامل مبارزه خستگی‌ناپذیر و بدون هیچگونه "اختلال" – بجز در مراحل ابتدایی جنبش چارتریستی – و بدون انجام خطاها یا وسوسه‌های "انقلابیگری رومانتیک"، نتوانست بیش از اقلیتی از بخش‌های با درآمد بالاتر پرولتاریا را سازماندهی کند.

از طرف دیگر اتحادیه‌های کارگری، همانند سایر سازمانهای پیکارگر پرولتاریا، نمی‌توانند بقای خود را از راه دیگری بجز از طریق مبارزه حفظ کنند؛ البته نه از جنس مبارزه‌ای که میان موش و قورباغه در آب راکد دوره پارلمانی بورژوازی درمی‌گیرد، بلکه مبارزه‌ای که در دوره‌های پرتنش اعتصاب توده‌ای پامی‌گیرد. این برداشت عقیم [جزمی] و مکانیکی- بورکراتیکی صرفاً قادر است که مبارزه را بعنوان محصول سازمان – آنهم در مرحله خاصی از توانمندی‌اش – تصور کند. برعکس در تبیین زنده و دیالکتیکی مسئله، این سازمان است که محصول مبارزه است. ما پیش‌تر نمونه خیلی برجسته‌اش را در روسیه دیدیم. در آنجا پرولتاریای تقریباً کاملاً غیرسازمان‌یافته موفق شد ظرف یک سالونیم مبارزه انقلابی توفنده، شبکه وسیعی از ضامم سازمانی ایجاد کند. مثال دیگری از این نوع در تاریخچه خود اتحادیه کارگری آلمان است. در سال ۱۸۷۸ تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری حدود ۵۰ هزار نفر بود. براساس تئوری رهبران وقت – همانطور که بالاتر اظهار کردند – با این تعداد اعضا، این سازمان "به اندازه کافی" قوی نبود تا به یک مبارزه سیاسی خشن وارد شود. با این حال اتحادیه‌های کارگری علیرغم ضعف‌شان به مبارزه دست زدند، آنهم مبارزه علیه قانون

⁵¹ اشاره به این فرمولبندی که پیش‌تر بحث شد: اعتصاب بدون داشتن سازمان قوی کارگری ممکن نیست، وقتی هم که سازمان قدرتمند کارگری داشتی احتیاجی به اعتصاب نداری.

ضدسوسیالیستی، و نشان دادند که "به اندازه کافی قوی" هستند که نه تنها مبارزه را به پیروزی برسانند بلکه قدرتشان را ۵ برابر افزایش دهند؛ پس از لغو قانون ضدسوسیالیستی در سال ۱۸۹۱ تعداد اعضای‌شان به ۲۷۷,۶۵۹ نفر رسید. این حقیقت دارد که روشهای بکار گرفته شده در مبارزه علیه قانون ضدسوسیالیستی^{۵۲}، یک پروسه مبارزاتی بی‌وقفه، صلح‌آمیز و زنبورعسلی [منظم و خستگی ناپذیر] نبود: آنها در اولین نبردها با شکست مطلق روبرو شدند، اما با موج بعدی دوباره بپاخاستند و مبارزه تازه‌ای را از سر گرفتند. این دقیقا همان طریقه رشد ویژه سازمانهای طبقه پرولتاریاست: آزموده شدن در مبارزه و پیشروی با قدرت بیشتر.

با بررسی دقیق‌تر شرایط آلمان و شرایط بخش‌های مختلف طبقه کارگر، روشن می‌شود که دوره آتی از مبارزات توده‌ای سیاسی توفانی با تهدید مخاطره‌آمیز سقوط اتحادیه‌های کارگری آلمان همراه خواهد بود، بلکه برعکس چشم‌اندازهای غیرمنتظره‌ای از گستردگی قلمرو قدرت‌شان گشوده خواهد شد، که با جهش‌ها و جست‌وجیزهایی سریع به پیش خواهد رفت. اما مسئله هنوز جنبه دیگری دارد. طرح راه‌اندازی اعتصابات توده‌ای فقط با کارگران سازمان‌یافته، به عنوان یک اقدام طبقاتی سیاسی جدی، صرفا و مطلقا مایوس‌کننده است. اگر قرار است که اعتصاب توده‌ای یا حتی اعتصابات توده‌ای و نیز مبارزات توده‌ای موفقیت‌آمیز باشند، باید که به جنبش‌صردمی واقعی تبدیل شوند، یعنی باید وسیع‌ترین بخش‌های پرولتاریا به نبرد کشانده شوند. هم اکنون در شکل پارلمانی، قدرت مبارزه طبقاتی پرولتاریا نه در نزد گروه کوچک و سازمان‌یافته بلکه در نزد گروههای غیرسازمان‌یافته‌ای است که در اطراف پرولتاریای واجد ذهنیت انقلابی گردآمده‌اند. اگر سوسیال دموکراتها صرفا با چندصد هزار رای اعضای سازمان‌یافته‌شان وارد مبارزه انتخاباتی شوند، صرفا خودشان را به بی‌تاثیری محکوم خواهند کرد. و اگرچه تمایل سوسیال دموکراسی بر این است که تا حد ممکن همه ارتش عظیم رای‌دهندگان را به سازمان حزبی بکشاند، اما توده رای‌دهندگان - پس از ۳۰ سال تجربه سیاستهای سوسیال دموکراسی - از طریق رشد سازمان حزبی افزایش پیدا نکرده‌است؛ بلکه برعکس، بخش‌های جدید پرولتاریا که فی‌الحال از طریق مبارزه انتخاباتی پیروزی را از آن خود کرده، نقش خاک حاصلخیز را برای بذر آتی سازمان ایفا کرده‌است. در اینجا سازمان، سپاهیان مبارزه را فراهم نکرد، بلکه مبارزه - با درجه‌ای از رشد فزاینده خود - نیروی انسانی سازمان را تامین کرد.

بدرجه خیلی زیادی، ظاهرا این امر بیشتر در مورد اقدام توده‌ای سیاسی مستقیم صادق است تا مبارزات پارلمانی. اگر سوسیال دموکراتها، بمثابة هسته‌های سازمان‌یافته طبقه کارگر، مهمترین پیشتران کل بدنه کارگران هستند و اگر شفافیت سیاسی، قدرت، و وحدت جنبش کارگری از دل این سازمان سرچشمه می‌گیرد، بنابراین مجاز نیست که جنبش طبقاتی پرولتاریا را بعنوان جنبش اقلیت سازمان‌یافته تصور کنیم. هر مبارزه طبقاتی عظیم و واقعی باید متکی بر حمایت و همکاری وسیع‌ترین توده‌ها باشد؛ یک استراتژی مبارزه طبقاتی که روی این همکاری حساب نکند، بلکه براساس ایده پیشروی از پیش برنامه‌ریزی شده بخش کوچک و ورزیده پرولتاریا پایه‌ریزی شده باشد، از پیش محکوم به شکست رقت‌انگیز است.

از اینرو احتمالا نمی‌شود اعتصابات توده‌ای و مبارزات توده‌ای سیاسی را صرفا بتوسط کارگران سازمان‌یافته - در سراسر آلمان - انجام داد؛ همینطور نمی‌توان آنها را از روی نحوه "هدایت" منظم کمیته مرکزی حزب ارزیابی نمود. در این مورد نیز دقیقاً مثل روسیه آنها چندان وابسته به "انضباط" و "آزمودگی" و نیز مراعات بیشترین احتیاط برای تنظیم

^{۵۲} «قوانین ضد سوسیالیستی» در امپراتوری آلمان، در سال ۱۸۷۸، توسط صدراعظم وقت، اوتو فون بیسمارک، علیه سوسیالیست‌ها وضع شد. این قانون ابتدا برای مدت دو سال در نظر گرفته شده بود، اما چندین بار تجدید شد و ۱۲ سال بطول انجامید. بنا به این قانون، فعالیت کلیه سازمانها و احزاب سوسیالیستی ممنوع شد و تبلیغ و ترویج آثار سوسیالیستی قدغن اعلام گردید.

پیشاپیش حمایت‌ها و هزینه‌ها نیستند، بلکه متکی بر اقدام طبقاتی قاطع و واقعا انقلابی هستند که قادر خواهد بود تا وسیع‌ترین حلقه‌های کارگران سازمان نیافته را متناسب با روحیات و شرایطشان جذب و به مبارزه بکشاند.

بهای زیادی دادن به نقش سازمان‌ها در مبارزه طبقاتی پرولتاریا، و یا ارزیابی نادرست از نقش سازمان‌ها، معمولا با کم بها دادن به توده پرولتاریای غیرسازمان یافته و پختگی سیاسی شان تقویت می‌شود. در یک دوره انقلابی، در توفان مبارزات طبقاتی عظیم و درهم‌برهم، همه تأثیرات آموزشی مربوط به رشد کاپیتالیستی شتابان و نیز نقش تاثیرگذار سوسیال دموکراسی، ابتدا خود را در وسیع‌ترین بخش‌های مردم نشان می‌دهد؛ همانهایی که در مواقع عادی، در جداول سازمان یافته‌ها و حتی در آمار انتخاباتی رقمی بحساب نمی‌آیند.

در روسیه دیدیم که ظرف تقریباً دو سال یک اقدام عمومی عظیم پرولتاریا توانست از کوچکترین کشمکش جزئی میان کارگران و کارفرمایان پابگیرد و یا بدنبال بی‌اهمیت‌ترین اقدام بیرحمانه ارگانهای حکومتی آغاز گردد. البته همه اینها را می‌بینند و می‌پذیرند که دلیلش این بود که در روسیه، "انقلاب" اتفاق افتاد. اما این یعنی چه؟ معنایش این است که احساس طبقاتی و غریزه طبقاتی در پرولتاریای روسیه زنده و بسیار فعال است، بنحویکه هر مسئله جزئی را که به هر گروه کوچک از کارگران ربط می‌یابد، فوراً بمثابه یک مسئله عمومی و یک امر طبقاتی تلقی می‌کند و نتیجتاً متحدان و سریعاً - با سرعت برق - نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. در حالیکه در آلمان، فرانسه، ایتالیا و هلند خشن‌ترین درگیریه‌های اتحادیه‌های کارگری بندرت به یک اقدام عمومی طبقه کارگر تبدیل می‌شود - و وقتی هم بشود تنها بخش سازمان یافته در آن فعال می‌گردد - در روسیه کوچکترین کشمکش به یک توفان بدل می‌شود. این معنایی جز این ندارد - اگرچه ممکن است فعلاً پارادوکسیک بنظر برسد - که غریزه طبقاتی پرولتاریای روسیه که جوانترین، آموزش ندیده‌ترین کم‌سوادترین و سازمان‌نیافته‌ترین است، بی‌نهایت قویتر از طبقه کارگر سازمان یافته، آموزش دیده و آگاه آلمان (یا سایر کشورهای اروپای غربی) است. ولی این نباید بحساب فضیلت "جوانی، خسته‌ناپذیری شرقی"، آنهم در برابر "تنبلی غربی" گذاشته شود، بلکه نتیجه مستقیم اقدام توده‌ای انقلابی است.

در رابطه با کارگران آلمانی آگاه، باید خاطرنشان کرد که آگاهی طبقاتی‌ای که توسط سوسیال دموکراتها در آنان کاشته و نشانده شده، تئوریک و راکد است: یعنی در دوره حاکمیت پارلمانتاریسم بورژوازی، قاعدتاً نمی‌تواند بطور فعال در اقدام توده‌ای دخالت کند؛ بیشتر یک جمع‌بندی ایده‌آل است که از چهارصد اقدام موازی حوزه انتخاباتی در طول مبارزه انتخاباتی، تعداد زیادی اعتصابات اقتصادی جزئی و چیزهای مشابه اینها استنتاج شده‌است. در انقلاب وقتی توده‌ها خودشان در صحنه نبرد سیاسی حضور پیدا می‌کنند، این آگاهی طبقاتی، عملی و فعال می‌شود. به همین خاطر یکسال انقلاب، "تعلیمی" به پرولتاریای روسیه می‌دهد که ۳۰ سال مبارزه پارلمانی و اتحادیه‌ای نتوانسته بطور ساختگی برای پرولتاریای آلمان فراهم کند. البته شدت این احساس طبقاتی زنده و فعال پرولتاریا، پس از پایان دوره انقلاب و سربرآوردن دولت مشروطه پارلمانی بورژوازی بطور قابل ملاحظه‌ای فروکش خواهد کرد و یا به وضعیت نهفته و درونی تغییر شکل خواهد داد.

از سوی دیگر تقریباً با اطمینان می‌شود گفت که آن احساس انقلابی طبقاتی زنده، با توانایی اقدامش، بر وسیع‌ترین و پایین‌ترین لایه‌های پرولتاریای آلمان، تأثیر خود را خواهد گذاشت و در دوره فعالیت سیاسی شدید که با کار بیشتر، سریعتر و عمیق‌تر و پرانرژی‌تر آموزش‌دهی سیاسی سوسیال دموکراتها همراه است، قویتر خواهد شد. این کار آموزش‌دهی و آن تأثیرات تهییجی و انقلابی کل سیاست کنونی در آلمان، در شرایطی خود را نشان خواهد داد که همه گروههایی که در حال حاضر از سر حماقت سیاسی آشکارشان، شدیداً به تمام تلاش‌های سازمان یافته سوسیال دموکراتها و اتحادیه‌های کارگری بی‌اعتنا هستند، در یک دوره انقلابی جدی، بطور ناگهانی، پشت پرچم سوسیال

دموکراسی راه بیافتند. یک دوره انقلابی شش ماهه، کار آموزشی- تمرینی این توده‌های هنوز سازمان نیافته را تکمیل خواهد کرد؛ کاری که یک دهه تظاهرات عمومی و توزیع اعلامیه قادر به انجامش نیست. و وقتی شرایط آلمان به مرحله تعیین کننده‌اش در چنین دوره‌ای رسید، بخش‌هایی که غیرسازمان یافته‌اند و از صف عقب مانده‌اند، در جریان مبارزه ثابت خواهند کرد که رادیکال‌ترین، بی‌پروترین عناصر هستند و نه توده‌ای که باید دائماً به دنبال کشیده شوند. تا آنجایی که به اعتصاب توده‌ای در آلمان برمی‌گردد، مطمئناً این کارگران بخوبی سازمان یافته - و با اطمینان بیشتر چاپچی‌ها - نخواهند بود که بزرگترین ظرفیت را برای اقدام عملی نشان خواهند داد، بلکه این کارگران فاقد سازماندهی و حتی بد سازماندهی شده - مثل معدنچیان، کارگران نساجی و چه بسا کارگران کشاورزی - هستند که این توان را بنمایش خواهند گذاشت.

به این ترتیب ما در رابطه با وظایف عمده جهت‌دهی و نقش سوسیال دموکراسی در اعتصابات توده‌ای در آلمان، به همان استنتاجاتی می‌رسیم که در آنالیزمان از رخدادهای در روسیه رسیده بودیم. حالا اگر آن طرح فضل‌فروشانۀ اعتصاب اعتراضی را که بطور ساختگی و با فرمان احزاب و اتحادیه‌های کارگری برپا می‌شوند، رها کنیم و به تصویر زنده از جنبش مردم برگردیم که با انرژی ابتدایی، و برخاسته از انباشت تضادهای طبقاتی و شرایط سیاسی پامی گیرند - جنبشی که هم بلحاظ سیاسی و همچنین اقتصادی به مبارزات توده‌ای و اعتصابات توده‌ای می‌انجامد - آشکار می‌گردد که وظیفه سوسیال دموکراسی تدارک تکنیکی و هدایت اعتصابات توده‌ای نیست، بلکه اولین و مهمترین وظیفه‌اش، رهبری سیاسی کل جنبش است.

سوسیال دموکراتها روشن‌بین‌ترین و بلحاظ طبقاتی، آگاه‌ترین پیشتازان پرولتاریا هستند. آنها نمی‌توانند و جرأت هم نمی‌کنند تا به سبک سرنوشت‌گرایان، دست به سینه، منتظر ظهور "موقعیت انقلابی" و جنبش خودانگیخته مردم که از ابرها به زمین خواهد افتاد، بنشینند. برعکس آنها اینک باید همچون همیشه، به تکامل چیزها سرعت ببخشند و بکوشند تا به رخدادهای شتاب بدهند. اما این کار را نمی‌توان با صدور ناگهانی "شعار" اعتصاب توده‌ای، آنهم دلبخواهی در وقت و بی‌وقت انجام داد، بلکه می‌توان در اولین و مهمترین قدم، برای وسیع‌ترین اقشار پرولتاریا، تبیین روشنی از ظهور اجتناب‌ناپذیر دوره انقلابی، و عوامل اجتماعی درونی‌ای که آنها شکل می‌دهند و نتایج سیاسی آن بدست داد. اگر باید که وسیع‌ترین لایه‌های پرولتاریا جذب یک اقدام توده‌ای سیاسی موردنظر سوسیال دموکراتها شوند، و یا برعکس، اگر سوسیال دموکراتها باید که رهبری واقعی جنبش توده‌ای را کسب و حفظ کنند - اگر به معنای سیاسی کلمه، به گردانندگان کل جنبش تبدیل شوند - پس باید که با نهایت وضوح، پیگیری و قاطعیت تاکتیک‌ها و اهداف‌شان را برای مرحله آتی مبارزه به اطلاع پرولتاریای آلمان برسانند.

فصل هفتم- نقش اعتصاب توده‌ای در انقلاب

تا به اینجا دیدیم که اعتصاب توده‌ای در روسیه، معرّف یک محصول ساختگی تاکتیک‌های از پیش تعیین شدهٔ سوسیال دموکراتها نیست، بلکه یک پدیدهٔ تاریخی طبیعی است که بر شالودهٔ انقلاب فعلی پا گرفته‌است. حالا ببینیم در روسیه، کدام عوامل این شکل نوین و فوق العادهٔ انقلاب را بوجود آورده‌اند؟

نخستین وظیفهٔ انقلاب [۱۹۰۵] روسیه، الغای استبداد و تاسیس یک کشور مشروطهٔ پارلمانی بورژوایی مدرن است؛ و بلحاظ شکل این دقیقاً مشابه همان چیزی که پیش‌روی انقلاب مارس ۱۸۴۸ آلمان و انقلاب کبیر فرانسه در اواخر قرن ۱۸ قرار داشت. البته شرایط و محیط تاریخی‌ای که در آنها آن انقلاب‌های ظاهراً مشابه بوقوع پیوستند، با وضعیت کنونی روسیه اساساً متفاوت بودند. پایه‌ای‌ترین اختلاف میان این انقلاب‌های بورژوایی در غرب و انقلاب بورژوایی حاضر در شرق این است که در فاصله بین این دو، چرخهٔ کاملی از انکشاف کاپیتالیستی انجام پذیرفته است. و این توسعه [تکامل] نه تنها کشورهای اروپای غربی بلکه روسیه استبدادی را نیز تسخیر کرده است. صنایع بزرگ با همه پیامدهایش - مثل تقسیمات طبقاتی مدرن، تقابلات اجتماعی حاد، زندگی مدرن در شهرهای بزرگ و ظهور پرولتاریای مدرن - در روسیه اشکال غالب هستند، و این یعنی اینکه، در تکامل اجتماعی روسیه، کاپیتالیسم شکل تعیین‌کنندهٔ تولید است. این شرایط تاریخی قابل توجه و متناقض از آنجا ناشی می‌شود که انقلاب بورژوایی، براساس تکالیف صوری خود، در وهلهٔ نخست بدست پرولتاریای مدرن و دارای آگاهی طبقاتی انجام خواهد پذیرفت، آنهم در یک فضای بین‌المللی که وجه مشخصه‌اش انحطاط دموکراسی بورژوایی است. حالا دیگر بورژوازی نیروی محرکهٔ انقلاب نیست، آنطوریکه در انقلاب‌های قبلی در غرب بود، که توده‌های پرولتاریای حل شده در درون تودهٔ خرده‌بورژوا، گوشتِ دمِ توپِ ارتش بورژوازی را فراهم می‌کردند؛ حالا اما اوضاع برعکس است، این پرولتاریای واجد آگاهی طبقاتی است که عنصر فعال و رهبری کننده است، حال آنکه بورژوازی بزرگ یا بطور علنی به موضع ضدانقلابی می‌غلطد و یا محافظه‌کار و لیبرال است؛ و تنها خرده بورژوای روستایی و روشنفکران خرده‌بورژوای شهری هستند که بطور قطع در اپوزیسیون باقی می‌مانند و حتی ذهنیت انقلابی پیدا می‌کنند.

اما پرولتاریای روسیه، که قرار است نقش رهبری انقلاب بورژوایی را ایفا کند، بدور از همه توهّمات دموکراسی بورژوازی و مسلح به آگاهی قویاً تکامل یافته نسبت به منافع طبقاتی ویژه‌اش، در نقطهٔ اوج تضاد میان سرمایه و کار، وارد کارزار می‌گردد. این شرایط متناقض، در این واقعیت بیان می‌شود که در این انقلاب بظاهر بورژوایی، تضاد جامعهٔ بورژوایی با استبداد، تابع تضاد پرولتاریا با جامعه بورژوایی واقع می‌شود؛ یعنی اینکه مبارزهٔ پرولتاریا با جامعهٔ بورژوایی، بطورهمزمان و با انرژی برابر هم علیه استبداد و هم استثمار کاپیتالیستی به پیش می‌رود، و یعنی اینکه برنامهٔ مبارزهٔ انقلابی - به یک اندازه - بر آزادی سیاسی، خواست ۸ ساعت کار روزانه و تامین یک استاندارد انسانی از حیات مادی برای پرولتاریا تاکید میکند. این خصوصیت دوگانهٔ انقلاب روسیه خود را در وحدت تنگاتنگ مبارزه اقتصادی و سیاسی و در تاثیر متقابل‌شان بیان می‌کند - که دیدیم جزو خصلت رخدادهای روسیه است و بیان متناسبش را در اعتصاب توده‌ای می‌یابد.

در انقلاب بورژوایی پیشین که از یکطرف، آموزش سیاسی و رهبری توده‌های انقلابی با احزاب بورژوایی بود و از طرف دیگر، صرفاً مسئله سرنگونی حکومت کهنه مطرح بود، نبرد کوتاه‌مدت در باریک‌دادهای مناسب‌ترین شکل مبارزهٔ انقلابی بود. امروز طبقه کارگر در جریان مبارزهٔ انقلابی، باید خودش را آموزش بدهد، نیروهایش را بصف کند، و خودش را در جهتی هدایت کند که بتواند انقلاب را به همان شدت که علیه استثمار کاپیتالیستی به پیش می‌برد، علیه رژیم باستانی هدایت نماید. اعتصاب توده‌ای که بمنزلهٔ وسیلهٔ طبیعی برای جذب توده‌ها، سازماندهی و آماده‌سازی

وسیع‌ترین لایه‌های پرولتاریا برای مبارزه انقلابی ظاهر می‌گردد، به همان اندازه نیز وسیله‌ای است برای تضعیف و سرنگونی قدرت دولتی کهنه، و به همچنین برای کنترل استثمار کاپیتالیستی. پرولتاریای صنعتی شهری هم‌اکنون روح انقلاب در روسیه است. اما برای آنکه پرولتاریا بتواند بمثابه توده، مبارزه سیاسی مستقیم را به پیش ببرد، باید که در وهله نخست به صورت یک توده متشکل درآید، و برای این منظور باید از کارخانه، کارگاه، معدن و ریخته‌گری خارج شود، و بر اتمیزه‌شدن و فرسایش تدریجی – که در زیر یوغ روزانه کاپیتالیسم بدان محکومند – فائق آید.

اعتصاب توده‌ای اولین شکل طبیعی و غریزی هر مبارزه انقلابی عظیم پرولتاریاست که هرچه تضاد سرمایه با کار تکامل یافته‌تر می‌شود، به همان نسبت نیز اعتصابات توده‌ای باید موثرتر و قاطع‌تر بشوند. در انقلاب بورژوایی پیشین، شکل غالب مبارزه، جنگ باریکادی و درگیری علنی با نیروی مسلح دولتی بود، اما در شرایط انقلابی امروز، اینها صرفاً نقاط اوج محسوب می‌شوند، و صرفاً یک لحظه در پروسه مبارزه توده‌ای پرولتری بحساب می‌آیند. به این ترتیب آنطور که اپورتونیستهای سوسیال دموکرات آلمان مثل برنشتاین‌ها، داویدها و غیره پیشگویی می‌کنند، در این شکل جدید انقلاب، به آن مرحله متمدنی که مبارزه طبقاتی تخفیف یافته رسیده ایم. حقیقت این است که این آقایان، مبارزه طبقاتی متمدن و خفیف دلخواه را در پرتو توهمات دموکراتیک خرده بورژوایی می‌بینند – اینان باور دارند که مبارزه طبقاتی آب خواهد رفت و به یک مسابقه پارلمانی صرف بدل خواهد شد و مبارزه خیابانی بسادگی از بین خواهد رفت. تاریخ به شیوه عمیق‌تر و عالی‌تری، راه حل مسئله را در اعتصابات توده‌ای انقلابی یافته‌است که البته به هیچ وجه جایگزین جنگ خونین خیابانی نمی‌شود، و ضرورت آن انکار نمی‌گردد، ولی این نوع اقدامات، در دوره طولانی مبارزه سیاسی، تا حد لحظات بسیار کوتاه تقلیل داده می‌شوند و بطور همزمان، با دوره انقلابی و کار عظیم فرهنگی به معنای واقعی کلمه یکی می‌گردند؛ و این یعنی: ارتقای مادی و فکری کل طبقه کارگر از طریق "متمدن ساختن" اشکال بربر منشا نه استثمار کاپیتالیستی.

از اینرو معلوم می‌شود که اعتصاب توده‌ای محصول ویژه روسیه نیست که از استبداد سرچشمه بگیرد، بلکه یک شکل بین‌المللی از مبارزه طبقاتی پرولتاریاست که از مرحله کنونی تکامل کاپیتالیستی و روابط طبقاتی نتیجه می‌شود. از این منظر سه انقلاب بورژوایی – انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب مارس آلمان و انقلاب کنونی روسیه – زنجیر تکاملی ممتدی را می‌سازند که در آن می‌شود عروج و افول قرن کاپیتالیستی را دید. در انقلاب کبیر فرانسه، تضادهای درونی ابداً رشد نیافته جامعه بورژوایی، میدانی برای یک دوره از مبارزات خشونت‌بار درازمدت فراهم کرد، و در طی آن، همه تضادهایی که برای نخستین بار در قلب انقلاب جوانه زده و بثمر نشسته بودند، بدور از هرگونه مانع و رادعی، در گرماگرم انقلاب، در قالب یک رادیکالیسم بی‌پروا طغیان کردند. یک قرن بعد، انقلاب بورژوایی آلمان که در میانه راه انکشاف کاپیتالیسم بروز کرد، پیشاپیش از دو طرف، بواسطه تضاد منافع و توازن قوای کار-سرمایه متوقف شده بود، در جریان یک سازش بورژوا-فئودال خفه شد و بصورت یک سازش حقیر و کوتاه مدت درآمد و از محدوده کلمات فراتر نرفت.

نیم قرن بعدتر، انقلاب فعلی روسیه در نقطه‌ای از گذرگاه تاریخی می‌ایستد که هم اکنون از قله گذشته و آنسوی نقطه اوج جامعه کاپیتالیستی است، جایی که در آنجا مجدداً انقلاب بورژوایی توسط تضادهای موجود میان بورژوازی و پرولتاریا خفه نخواهد شد، اما به یک دوره جدید و طولانی از مبارزات خشونت‌بار اجتماعی گسترش پیدا خواهد کرد که در آن تسویه حساب با استبداد در مقایسه با حساب‌های تازه زیادی که خود انقلاب می‌گشاید، ناچیز بنظر می‌رسد. انقلاب کنونی در وجوه مشخصه روسیه مستبد، پیامدهای عمومی تکامل کاپیتالیسم بین‌المللی را متحقق می‌کند، و نه به عنوان آخرین خلف انقلابهای بورژوایی بلکه بمثابه پیشقراول سری جدیدی از انقلابهای پرولتری غرب

ظاهر می‌گردد. عقب‌مانده‌ترین کشور، صرفاً به این دلیل بسیار نابخشودنی که دیرتر انقلاب بورژوازی کرده است، راهها و روش‌های بیشتری از مبارزه طبقاتی را به پرولتاریای آلمان و کشورهای پیشرفته‌تر نشان می‌دهد.

وقتی اینطور به مسئله نگاه کنیم، روشن می‌شود که تلقی انقلاب روسیه بمثابة یک نمایش عظیم، و یک چیز ویژه "روسی" و در بهترین حالت، ستودن قهرمانی‌های مبارزانش، آنطور که تماشاچیان بیرون از گود به مبارزه نگاه می‌کنند، کاملاً اشتباه است. پس بسیار مهم‌تر است که کارگران آلمان باید به انقلاب روسیه بمثابة مسئله خودشان بنگرند؛ اما نه صرفاً از زاویه همبستگی بین‌المللی با پرولتاریای روسیه بلکه بدواً و ترجیحاً، بعنوان فصلی از تاریخ سیاسی و اجتماعی خودشان. آن رهبران اتحادیه‌های کارگری و آن پارلماناریست‌هایی که پرولتاریای آلمان را "بسیار ضعیف" و شرایط آلمان را برای انجام مبارزات توده‌ای انقلابی بقدر "ناکافی آماده" تلقی می‌کنند، آشکارا کمترین درکی از درجه پختگی مناسبات طبقاتی در آلمان و نیز قدرت پرولتاریا ندارند و نمی‌دانند که اینها در آمار اتحادیه‌چی‌های آلمانی و در ارقام انتخاباتی یافت نمی‌شوند بلکه در رخدادهای انقلاب روسیه حضور دارند. دقیقاً همانطوریکه پختگی تضاد طبقاتی در دوره سلطنت ژوئیه و نبرد ژوئن در پاریس، در انقلاب مارس آلمان بازتاب پیدا کرد – چه در روندش و چه در شکستش – به همان ترتیب امروز آمادگی تضادهای طبقاتی در آلمان، در رخدادها و در قدرت انقلاب روسیه بازتاب پیدا می‌کند. و وقتی که بوروکرات‌های جنبش کارگری آلمان در کشورهای میز دفترکارشان بدنبال اطلاعاتی راجع به قدرت و پختگی شان می‌گردند، غافلند که آنچه در جستجوی هستند در پیش چشمانشان و در یک انقلاب تاریخی عظیم موجود است؛ انقلابی که بلحاظ تاریخی، بازتاب قدرت و پختگی بین‌المللی طبقه کارگر و بنابراین، در وهله نخست جنبش کارگری آلمان است.

از اینرو بسیار رقت‌انگیز و بنحو غریبی حقیر خواهد بود اگر که پرولتاریای آلمان صرفاً این درس را از انقلاب روسیه بگیرد – آنطور که آرزوی رفقا فروم Frohme، الم Elm و دیگران است – که استفاده از شکل افراطی مبارزه، یعنی اعتصاب توده‌ای، صرفاً به عنوان نیروی ذخیره، آنها را در صورت سلب حق رای پارلمانی مورد استفاده قرار بگیرد، و به این ترتیب به وسیله ای منفعل در دفاع از پارلمان تبدیل شود.⁵³ این یک تصمیم بدیهی است که اگر حق رای پارلمانی از ما گرفته شود، مقاومت خواهیم کرد. اما برای اینکار ضرورت ندارد که در ژست قهرمانی دانتون 54 ظاهر شویم. کاری که شد، نمونه‌اش رفیق الم در کنگره ینا بود؛ چونکه دفاع از شیوه ملایم حق رای پارلمانی – که فی‌الحال داریم – ابداً یک نوآوری بهشتی نیست که بمنظور دلگرمی و تشویق طرفدارانش، هکاتومب 55 وحشتناک انقلاب روسیه را لازم داشته باشد، در واقع این کار ساده‌ترین و نخستین وظیفه هر حزب اپوزیسیون است. اما دفاع محض هرگز نمی‌تواند جوابگوی سیاست پرولتاریا در یک دوره انقلابی باشد. و اما اگر باشد از یک سو، مشکل است با درجه‌ای از اطمینان پیش‌گویی کرد که سلب حق رای عمومی به چنان شرایطی در آلمان خواهد انجامید که به پاگیری اعتصاب توده‌ای فوری منجر بشود، از سوی دیگر، مطلقاً تردیدی نیست که وقتی دوره اقدامات توده‌ای توفانی در آلمان

⁵³ * Adolf von Elm یکی از چهره‌های رویونیست حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. او در نشست حزب در ینا (۱۹۰۵) استدلال کرد که اعتصاب توده‌ای فقط زمانی مجاز خواهد بود که حق رای پارلمانی بخطر بیافتد. به عبارت دیگر، اعتصاب توده‌ای را ایزاری در دفاع از حق رای پارلمانی معرفی کرد و با این مضمون آنرا برای شرایط مقتضی پذیرفت.

⁵⁴ Georges Jacques Danton (۱۷۹۴ – ۱۷۵۹) دانتون بعنوان وکیل در پاریس کار می‌کرد و همیشه جانب مردم تهیدست و فقرا را می‌گرفت. در جریان انقلاب فرانسه، در [دوران ترور](#) او هم محکوم به مرگ با گیوتین شد (۵ آوریل ۱۷۹۴). معروف است که او با نام دفاع از حقوق طبقات فقیر ژست‌های انقلابی می‌گرفته ولی هرگز به انقلاب باور نداشته. اشاره رزا هم به این ژست دانتونی است.

⁵⁵ (*hekaton* = one hundred, *bous* = bull) نامی است برای مراسم قربانی کردن ۱۰۰ گاو در یونان باستان رواج داشته. در اصطلاح سیاسی بمعنای قربانی کردن تعداد زیادی انسان هم بکار می‌رود. در اینجا منظور رزا این است که حق رای پارلمانی یک نوآوری فوق‌العاده‌ای نیست که لازم باشد برای تشویق و دلگرمی طرفدارانش، این تعداد انسان را اینطور وحشیانه قربانی کنیم.

is less a Heaven-storming innovation, for which the frightful hecatombs of the Russian Revolution were first necessary

فرابرسد، برای سوسیال دموکراتها غیرممکن خواهد بود که تاکتیک‌های شان را صرفاً بر اساس دفاع از پارلمان بنا کنند. این در توان سوسیال دموکراسی نیست که پیشاپیش، علت و لحظه وقوع اعتصابات توده‌ای در آلمان را تعیین کند، زیرا این در توانش نیست که از طریق صدور قطعنامه در کنگره حزب، شرایط تاریخی بسازد. اما آنچه می‌تواند و باید بکند، پرتوانداختن بر گرایش‌های سیاسی است، باید پس از ظاهرشدن تمایلات سیاسی توده‌ها، آنها را در قالب تاکتیک‌های قاطع و منسجم فرموله کند. با دستورالعمل نوشتن برای حوادث تاریخی، نمی‌شود آنها را تحت کنترل درآورد، اما می‌توان پیشاپیش پیامدهای آشکارا قابل محاسبه‌شان را دید و شیوه اقدام خود را بر آن اساس تنظیم کرد.

نخستین خطر سیاسی تهدیدکننده‌ای که سالهاست اسباب نگرانی پرولتاریای آلمان شده، وقوع یک کودتای ارتجاعی است که از توده‌های وسیع مردم مهمترین حق سیاسی‌شان یعنی حق رأی عمومی را سلب کند. علی‌رغم اهمیت فراوان این حادثه احتمالی، همانطور که پیش‌تر گفتیم، غیرممکن است با قطعیت ادعا کنیم که یک جنبش توده‌ای علنی بلافاصله پس از کودتا پاخواهد گرفت؛ چونکه همین امروز، شرایط و فاکتورهای بیشماری باید بحساب آورده شوند. اما وقتی شدت و وخامت فعلی اوضاع در آلمان را درنظر می‌گیریم، و از دیگر سو، عکس‌العمل‌های بین‌المللی فراپنده از انقلاب روسیه را می‌بینیم و آینده روسیه‌ای که می‌رود تا دوباره جوان شود را مدنظر قرار می‌دهیم، آنوقت روشن خواهد شد که فروریزی سیاست آلمان که بدنبال لغو حق رأی عمومی پیش خواهد آمد، نمی‌تواند به تنهایی کافی باشد تا مبارزه برای همین حق را متوقف کنیم. چنین کودتای ارتجاعی‌ای، دیر یا زود، با یک توان اولیه، تسویه حساب سیاسی عمومی بزرگ توده شورشگر و هشیار مردم را بدنبال خواهد داشت: تسویه حساب با محتکرین نان، با مسببین قحطی ساختگی گوشت، با هزینه‌های گزاف میلیتاریسم بی‌بندوبار و "نیروی دریایی"، با فساد سیاست استعماری، با رسوایی ملی دادگاه کونیگزبرگ⁵⁶، با قطع رفرف اجتماعی، با اخراج کارگران راه‌آهن، دفاتر پُست و کارگران کشاورزی، با فریب و تمسخر معدنچیان، با سیستم قضایی لوبتا (Lobtau)⁵⁷ و کل سیستم قضایی طبقاتی، با سیستم بیرحمانه تعطیلی کارخانه توسط کارفرما. و خلاصه با کل ستم سی‌ساله سلطه توامان یانکرها و سرمایه انحصاری بزرگ.

اما وقتی توپ به چرخش می‌افتد، سوسیال دموکراسی چه بخواهد، چه نخواهد هرگز موفق به توقفش نمی‌شود. مخالفین اعتصاب توده‌ای، عادت دارند این را انکار کنند که می‌توان درسها و مثال‌های انقلاب روسیه را به آلمان تعمیم داد، دلیل‌شان هم این است که در وهله نخست بزرگترین گامی که در روسیه باید برداشته شود، گذار از استبداد شرقی به بورژوازی مدرن با نظم قانونی است. گفته می‌شود که فاصله صوری میان نظم سیاسی کهنه و جدید، برای توضیح حدت و خشونت انقلاب در روسیه کفایت می‌کند. در آلمان مدتهای مدیدی است که ما از اشکال ضروری و ضمانت‌های دولت مشروطه برخوردار بوده‌ایم، که از اینها می‌شود چنین برداشت کرد که خروش چنین خشم اولیه‌ای از خصومت‌های اجتماعی، در اینجا غیرممکن است.

کسانی که این گمانه‌زنی‌ها را می‌کنند، از یاد می‌برند که در آلمان، وقتی زمان وقوع مبارزات سیاسی آشکار فرابرسد، حتی هدف معین‌شده تاریخی نیز با آنچه در روسیه امروز می‌گذرد، کاملاً تفاوت خواهد کرد. دقیقاً به این دلیل که در آلمان، نظم حقوقی بورژوازی مدتهاست که حضور داشته، به همین دلیل نیز فرصت برای فرسوده کردن کامل خود و به آخر خط رسیدن داشته است، چرا که دموکراسی بورژوازی و لیبرالیسم زمان کافی برای مرگ نهایی داشته‌اند – به

⁵⁶ در ژوئیه ۱۹۰۴، در کنیگزبرگ (Königsberg)، ۹ نفر از فعالین سوسیال دموکرات آلمانی به اتهام حمل غیرقانونی نوشتارهایی به امپراتوری تزاری به دادگاه فراخوانده شدند. این باصطلاح نوشتارها، در واقع «نشریه ایسکرا» بودند. وکیل این دادگاه کارل لیبکنخت بود.

⁵⁷ در فوریه ۱۸۹۹، نه کارگر ساختمانی در لوبتاو (Löbtau)، در نزدیکی درسدن، مجموعاً به ۶۱ سال زندان محکوم شدند. آنها نسبت به این واقعیت اعتراض کرده بودند که در یکی از محلهای کار، بیشتر از ساعات مقرر از کارگران کار کشیده بودند. این اعتراض به درگیری مسلحانه انجامید.

همین دلیل دیگر جایی برای صحبت از انقلاب بورژوازی در آلمان باقی نمانده است. و بنابراین در یک دوره مبارزات مردمی سیاسی آشکار در آلمان، آخرین هدف تاریخی ضروری، تنها می‌تواند دیکتاتوری پرولتاریا باشد. هرچند که فاصله این وظیفه از شرایط فعلی آلمان بیشتر از نظم حقوقی بورژوازی از استبداد شرقی است، بنابراین این وظیفه نمی‌تواند با یک ضربه متحقق شود، بلکه بطور مشابهی باید با یک دوره طولانی از مبارزات اجتماعی غول‌آسا به سرانجام برسد.

اما آیا در این تصویری که ترسیم کرده‌ایم یک تناقض فاحش وجود ندارد؟ از یک سو معنی حرفمان این است که در دوره احتمالا آتی از اقدام توده‌ای سیاسی، عقب‌مانده‌ترین لایه‌های پرولتاریای آلمان – کارگران کشاورزی، کارگران راه‌آهن و بردگان اداره پست – باید نخست حق تشکل کسب کنند و بدترین زوائد استثمار را پاک کنند و از سویی دیگر، گفته می‌شود که وظیفه سیاسی این دوره، تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست! از یک سو مبارزات اقتصادی و اتحادیه‌ای برای تامین فوری‌ترین نیازها، برای ارتقای مادی طبقه کارگر، و از دیگر سو، مبارزه برای هدف نهایی سوسیال دموکراسی! مطمئناً اینها تناقضات عظیمی هستند، اما این تناقضات ربطی به استدلال ما ندارند بلکه ناشی از تناقضات تکامل کاپیتالیستی هستند. این فرایند نه در راستای یک خط زیبا و راست، بلکه در یک مسیر زیگزاگ (مثل صاعقه) به پیش می‌رود. درست همانطوریکه کشورهای مختلف کاپیتالیستی در مراحل گوناگون تکامل قرار دارند، همانطور هم در درون یک کشور، لایه‌های مختلفی از همان طبقه کارگر وجود دارند. متأسفانه تاریخ حوصله بخرج نمی‌دهد و منتظر کشورهای عقب‌مانده نمی‌ماند تا به پیشرفته‌ترین لایه‌ها برسند تا بعد کلیت توده به هم بپیوندند و همه باهم، بطور متقارن، در یک ستون فشرده به پیش بروند. تاریخ بمحض آنکه شرایط برای بخش‌هایی آماده شد، آن‌ها را به انفجار می‌کشاند، و سپس در توفان دوره انقلابی، زمین بایر احیاء می‌شود، چیزهای نابرابر، برابر می‌شوند، و همه پیشرفت‌های اجتماعی با یک تکان، و با سرعتی دو برابر تغییر می‌کنند

درست همانطوریکه در انقلاب روسیه می‌بینیم؛ تمام درجات از تکامل و همه منافع لایه‌های مختلف کارگران در برنامه انقلاب سوسیال دموکراسی متحد شده‌اند، و مبارزات جزئی بیشمار در یک اقدام توده‌ای مشترک پرولتاریا بهم پیوسته‌اند؛ اگر شرایط در آلمان نیز فراهم شود چنان خواهد شد، و آنگاه وظیفه سوسیال دموکراسی تنظیم تاکتیکها خواهد بود اما نه در تطابق با عقب‌مانده ترین فازهای تکامل بلکه منطبق بر پیشرفته ترین آنها.

فصل هشتم- لزوم اقدام متحد اتحادیه‌های کارگری و سوسیال دموکراسی

مهمترین انتظارِ مطلوب از طبقه کارگر آلمان - برای دورهٔ مبارزات عظیمی که دیر یا زود فراخواهند رسید - پس از قاطعیت و پیگیری کامل تاکتیک‌ها، به حداکثر رساندن ظرفیت برای اقدام عملی و به همین منظور، وحدتِ هرچه ممکن‌تر بخش پیش‌تاز سوسیال دموکراتِ توده‌های پرولتاریاست. در این اثنا اولین تلاش‌های کم‌بینه‌ای که برای آماده‌سازی اقداماتِ توده‌ای عظیم صورت گرفته، با موانع جدی مواجه شده، از آن جمله جدایی و استقلال کاملِ دو سازمانِ جنبش کارگری - یعنی سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری - از یکدیگر است.

در بررسی دقیق‌ترِ اعتصابات توده‌ای در روسیه - و همچنین در خود آلمان - بوضوح آشکار می‌شود که هر اقدام توده‌ای عظیم در صورتی که به تظاهرات یک روزهٔ صرف محدود نماند و قصد تبدیل شدن به یک اقدام پیکارجویانهٔ واقعی را داشته باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند یک باصلاح اعتصاب توده‌ای سیاسی تصور شود. برای انجام چنین اقدامی در آلمان، اتحادیه‌های کارگری باید به اندازهٔ سوسیال دموکرات‌ها درگیر شوند. نه بخاطر تصویری که رهبران اتحادیه‌های کارگری از سوسیال دموکرات‌ها - با توجه به سازمان کوچک‌ترشان - دارند و چاره دیگری بغیر از همکاری با یک میلیون و دویست و پنجاه هزار عضو اتحادیه برایشان متصور نیستند و هرگونه اقدام عملی آنها را منوط به این همکاری می‌کنند، بلکه به خاطر انگیزهٔ بمراتب مهم‌تری: به این خاطر که در دورهٔ مبارزات طبقاتی علنی، هر گونه اقدام توده‌ای مستقیم باید در آن واحد هم اقتصادی و هم سیاسی باشد. اگر به هر علتی و در هر زمانی در آلمان، مبارزات سیاسی عظیم برپا شود، و بسوی اعتصابات توده‌ای پیشروی کند، آنوقت است که عصرِ مبارزات اتحادیه‌ایِ خشن در آلمان شروع خواهد شد، و حوادث بی‌وقفه پیش خواهند رفت بی‌آنکه بپرسند آیا رهبران اتحادیه‌های کارگری با جنبش توافق نظر دارند یا نه. اینکه آنها کناری می‌ایستند و یا می‌کوشند تا جلوی جنبش را بگیرند، در هر صورت نتیجه برخوردشان آن خواهد بود که رهبران اتحادیه‌های کارگری - همین‌طور رهبران حزب در مورد مثال مشابه - زیر شتاب حوادث جارو خواهند شد و مبارزات سیاسی و اقتصادی توده‌ها بدون آنها به کارزارش ادامه خواهد داد.

در واقع جدایی مبارزات سیاسی و اقتصادی و استقلال هر یک از اینها، چیزی بجز محصول ساختگیِ دورهٔ پارلماناریستی نیست؛ حتی اگر چنین تفکیکی تاریخاً مقدر شده باشد. از یک سو در روند صلح‌آمیز و "نرمال" جامعهٔ بورژوازی، مبارزهٔ اقتصادی به تعداد کثیری مبارزهٔ منفرد - در هر مقطع و در هر شاخهٔ تولیدی - تجزیه می‌شود. از سوی دیگر مبارزهٔ سیاسی توسط خودِ توده‌ها، نه در یک اقدام مستقیم، بلکه در هماهنگی با شکل دولت بورژوازی، به شیوهٔ نمایندگی و با حضور نمایندگان قانونی پیش برده می‌شود. بمحض اینکه یک دوره از مبارزات انقلابی آغاز می‌شود، یعنی همینکه توده‌ها در صحنهٔ نبرد ظاهر می‌شوند، پراکندگی در مبارزهٔ اقتصادی و همچنین شکل نمایندگی پارلمانی غیرمستقیمِ مبارزهٔ سیاسی متوقف می‌شوند؛ در یک اقدام توده‌ای انقلابی، مبارزهٔ سیاسی متوقف می‌شود چونکه در اقدام توده‌ای انقلابی، مبارزات سیاسی و اقتصادی یکی می‌شوند و مرز ساختگی میان اتحادیه کارگری و سوسیال دموکراسی، بمثابهٔ دو شکل کاملاً مستقل و منفکِ جنبش کارگری بسادگی جارو می‌شوند. اما آنچه که بیان مشخص خود را در جنبش توده‌ای انقلابی می‌یابد، در دورهٔ پارلمانی نیز، بیان مشخص خود را بمثابهٔ وضعیت واقعی امور پیدا می‌کند. برای طبقه کارگر دو مبارزهٔ طبقاتی مختلف وجود ندارد، یکی اقتصادی و دیگری سیاسی، بلکه صرفاً یک مبارزهٔ طبقاتی وجود دارد که همزمان و در آن واحد هدفش محدودسازی استثمار کاپیتالیستی در درون جامعه بورژوازی، و نابودی استثمار به همراه خودِ جامعهٔ بورژوازی است.

وقتی که این دو جنبه از مبارزهٔ طبقاتی - بدلائل تکنیکی، در دورهٔ پارلمانی - از یکدیگر جدا می‌شوند، دو سری از اقدامات موازی رقابتی تشکیل نمی‌دهند، بلکه صرفاً دو فاز، دو مرحله از مبارزه برای رهایی طبقه کارگر را ایجاد

می‌کنند. مبارزهٔ اتحادیه کارگری روی منافع آنی و مبارزهٔ سوسیال دموکراتیک روی منافع آتی طبقهٔ کارگر متمرکز می‌شود. به قول مانیفست کمونیست، کمونیستها بجای دفاع از منافع متنوع گروهی، ملی و منطقه‌ای، منافع پرولتاریا را نمایندگی می‌کنند، منافع مشترک پرولتاریا بمثابه یک کل در مراحل متنوع تکامل مبارزهٔ طبقاتی؛ آنها منافع کل جنبش را نمایندگی می‌کنند که همانا هدف نهایی، یعنی آزادی پرولتاریاست. اتحادیه‌های کارگری صرفاً منافع گروهی و آنهم صرفاً در یک مرحله از تکامل جنبش کارگری را نمایندگی می‌کنند. سوسیال دموکراسی، طبقه کارگر و هدف آزادیش را بمثابهٔ یک کل نمایندگی می‌کند. از اینرو رابطهٔ اتحادیه‌های کارگری با سوسیال دموکراسی، بخشی از این کلیت است؛ و وقتی بین رهبران اتحادیه، تئوری "اتوریته برابر" اتحادیه‌های کارگری و سوسیال دموکراسی، تا به این اندازه محبوب می‌شود، معنایش این است که یک سوءتفاهم بنیادی در خصوص ماهیت خود اتحادیه‌گرایی و نقش آن در مبارزهٔ عمومی برای آزادی طبقهٔ کارگر وجود دارد.

تئوری‌ای که از اقدام موازی سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری و تر "اتوریته برابر" دفاع می‌کند، در مجموع بی‌پایه نیست بلکه ریشه‌های تاریخی خودش را دارد. این تئوری بر توهم دورهٔ صلح آمیز و "عادی" جامعهٔ بورژوازی استوار است، که در آن مبارزه سیاسی سوسیال دموکراسی به نظر می‌رسد که در مبارزه پارلمانی تحلیل رفته است. اما مبارزه پارلمانی که درعین حال وجه متقابل مبارزه اتحادیه‌ای است، با آن همسان است، هر دوی شان مبارزه را بطور انحصاری بر مبنای حفظ نظم اجتماعی بورژوازی به پیش می‌برند. مبارزهٔ پارلمانی بنا به سرشت‌اش، کار رفرمیستی سیاسی است، همانطوریکه مبارزه اتحادیه‌ای یک کار رفرمیستی اقتصادی است. مبارزهٔ پارلمانی کار سیاسی را برای همین امروز نمایندگی می‌کند، همانطوریکه اتحادیه کارگری، کار اقتصادی را برای امروز نمایندگی می‌نماید. مبارزه پارلمانی همانند مبارزه اتحادیه‌ها صرفاً یک فاز، یک مرحله از تکامل در کل پروسهٔ مبارزه طبقاتی پرولتری است که هدف نهایی‌اش همانقدر از مبارزهٔ پارلمانی دور است که از مبارزه اتحادیه‌ای.⁵⁸

در رابطه با سیاست سوسیال دموکراسی، مبارزه پارلمانی جزئی از این کل است، دقیقاً همانطور که مبارزه اتحادیه‌ای است. امروزه سوسیال دموکراسی، مبارزه پارلمانی و مبارزهٔ اتحادیه‌ای را در یک مبارزه طبقاتی، با هدف نابودی نظم اجتماعی بورژوازی ادغام می‌کند.

بعلاوه تئوری "اتوریته برابر" اتحادیه‌های کارگری و سوسیال دموکراسی، نه فقط یک سوءتفاهم تئوریک و نه صرفاً یک نمونهٔ سردرگمی است، بلکه بیان گرایش مشهور جناح اپورتونیست سوسیال دموکراسی است که مبارزه سیاسی طبقه کارگر را به مشاجرات پارلمانی تقلیل داده و آرزویش تبدیل سوسیال دموکراسی از یک حزب انقلابی به یک حزب رفرمیستی خرده‌بورژوازی است.⁵⁹ اگر سوسیال دموکراسی تئوری "اتوریته برابر" اتحادیه‌های کارگری را بپذیرد، در

⁵⁸ یعنی انقلاب بمثابه هدف مبارزهٔ پرولتاریا، هم از مبارزات پارلمانی و هم از مبارزات اتحادیه‌ای دور است.
⁵⁹ زیرنویس رزا لوکزامبورگ: از آنجا که وجود چنین گرایشی در میان سوسیال دموکراسی آلمان معمولاً نفی می‌شود، باید بخاطر صراحتی که اخیراً گرایش فرصت طلب، در اهداف و خواسته‌های واقعی‌اش آورده استقبال کرد. در گردهمایی حزبی، در ماینز (Mainz)، در تاریخ ۱۰ سپتامبر امسال، قطعنامه زیر که توسط دکتر داوید (Dr. David) پیشنهاد شد تصویب گردید: «از آنجایی که حزب سوسیال دموکرات مفهوم "انقلاب" را سرنگونی خشونت‌آمیز تلقی نمی‌کند بلکه آنرا به عنوان تکامل صلح‌آمیز - یعنی تحقق تدریجی نظم اقتصادی جدید - در نظر می‌گیرد، به این خاطر گردهمایی رسمی حزبی در ماینز هر گونه "رمانتیسیم انقلابی" را رد می‌کند. اجلاسیه حاضر تسخیر قدرت سیاسی را تنها بمعنی جذب مردمان بیشتر به ایده‌ها و خواسته‌های سوسیال دموکراسی می‌فهمد. تسخیر قدرت سیاسی نمی‌تواند با ابزارهای خشونت‌بار انجام شود، بلکه صرفاً باید از طریق انقلاب در اندیشه، بکمک تبلیغات فکری و اصلاحات عملی در کلیه عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجام بگیرد. با اعتقاد به اینکه سوسیال دموکراسی با توسل به وسایل قانونی بمراتب بیشتر از کاربرد وسایل غیرقانونی و انقلاب نفع برده، لذا این مجمع "اقدام توده‌ای مستقیم" را بمثابه یک اصل تاکتیکی رد می‌کند و به اصل "کار رفرمیستی پارلمانی" پایبند می‌ماند، یعنی می‌خواهد که حزب نیز در آینده، همان طور که در گذشته بطور جدی تلاش کند تا به اهدافمان در مسیر قانونگذاری و توسعه تدریجی سازمانی دست یابد. شرط اساسی روش رفرمیستی از مبارزه البته در این است که امکان مشارکت توده‌های محروم را در قانونگذاری امپراتوری و در ایالت‌های منفرد محدود نمی‌کند، بلکه آنرا تا حد ممکن بطور کامل گسترش می‌دهد. به همین دلیل، اجلاسیه حاضر معتقد است که این حق غیرقابل انکار کارگران است که بمنظور دفاع از حقوق قانونی‌شان و همچنین برای مبارزه بمنظور توسعه حقوق شان، کار را

واقع بطور غیرمستقیم و تاکتیکی، همان تغییری را خواهد پذیرفت که نمایندگان گرایش رفرمیستی از مدتهای طولانی در آرزویش بودند.

اما در آلمان یک چنین چرخشی در روابط درون جنبش کارگری وجود دارد که در هیچ کشور دیگری مقدور نیست. مفهوم تئوریک که بر مبنای آن اتحادیه کارگری صرفاً جزئی از سوسیال دموکراسی قلمداد می‌شوند در آلمان، در واقع بیان کلاسیک را در پراکسیس واقعی می‌یابد. آنهم در سه جهت: اول اتحادیه‌های کارگری آلمانی محصول مستقیم سوسیال دموکراسی هستند؛ این سوسیال دموکراسی بود که بنیان آغازین جنبش اتحادیه‌ای کنونی را در آلمان گذاشت و آنرا قادر کرد تا به چنین ابعاد وسیعی دست یابد، و این سوسیال دموکراسی است که تا به امروز رهبران و فعال‌ترین مبلغان سازمان اتحادیه را فراهم کرده‌است.

دوم اتحادیه‌های کارگری آلمان محصول سوسیال دموکراسی نیز هستند؛ به این معنی که آموزه سوسیال دموکراسی، روح فعالیت عملی اتحادیه کارگری است. همانطوریکه اتحادیه‌های کارگری برتری‌شان بر کلیه اتحادیه‌های کارگری بورژوازی و مذهبی را به ایده مبارزه طبقاتی مدیونند، موفقیت‌های عملی و قدرت‌شان نیز نتیجه شرایطی است که عمل‌شان از پرتو تئوری سوسیالیسم علمی روشنائی می‌گیرد، و به این ترتیب افق دیدشان از مرتبه سوسیالیسم تنگ‌نظرانه فراتر برده می‌شود.

قدرت "سیاست عملی" اتحادیه‌های کارگری آلمان، در نگرش‌شان به رابطه عمیق‌تر اجتماعی و اقتصادی سیستم کاپیتالیستی قرار دارد؛ اما آنها این نگرش را مدیون تئوری سوسیالیسم علمی هستند که عمل‌شان بر اساس آن پایه‌گذاری شده‌است. با چنین نگاهی هرگونه تلاش برای رهایی اتحادیه‌های کارگری از تئوری سوسیال دموکراسی به نفع سایر "تئوری" های اتحادیه کارگری علیه سوسیال دموکراسی، از نقطه‌نظر خود اتحادیه‌های کارگری و آینده‌شان، چیزی جز اقدام به خودکشی نیست. جدایی فعالیت اتحادیه از تئوری سوسیالیسم علمی برای اتحادیه‌های کارگری آلمان، به معنای از دست دادن فوری برتری‌شان بر همه انواع مختلف اتحادیه‌های کارگری بورژوازی، و سقوطشان از موقعیت اوج فعلی به سطح یک تجمع ناپیگیر و صرفاً تجربه‌گرای راکد است.

سوم و آخری، با وجود اینکه رهبران اتحادیه‌های کارگری رفته‌رفته واقع‌بینی‌شان را از دست داده‌اند، با اینحال حتی قدرت عددی اتحادیه‌های کارگری، محصول جنبش سوسیال دموکراسی و آژیتاسیون آن است. حقیقت این است که در خیلی از مناطق، آژیتاسیون اتحادیه کارگری بر آژیتاسیون سوسیال دموکراسی مقدم است و باز این هم حقیقت دارد که همه جا، کار اتحادیه‌ای راه را برای کار حزبی نیز هموار می‌کند. از نقطه‌نظر تاثیرگذاری، حزب و اتحادیه‌های کارگری، در حد کمال، به یکدیگر یاری می‌رسانند. ما وقتی به تصویر مبارزه طبقاتی در آلمان - بمثابه یک کل - و به نهادها و انجمن‌های عمیقاً ریشه‌دارش می‌نگریم، نسبت اینها بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر می‌کند. بسیاری از رهبران اتحادیه کارگری عادت دارند تا از موضع بالا و پیروزمندانه به پایین بنگرند؛ از زاویه غرورآفرین جایگاه خود - با یک میلیون و دویست و پنجاه هزار عضو - در مقایسه با رقم رقت‌انگیز حزب سوسیال دموکرات که به نیم میلیون هم نمی‌رسد، و نیز یادآوری این نکته که ۱۰ یا ۱۲ سال پیش، هنوز برخی در صفوف سوسیال دموکراسی به چشم‌انداز رشد اتحادیه کارگری بدبین بودند.

برای مدت کوتاه‌تر یا طولانی‌تر زمین بگذارند، البته بشرطی که سایر وسایل بی‌نتیجه باشند. اما از آنجا که اعتصاب توده‌ای سیاسی فقط زمانی می‌تواند با پیروزی همراه باشد که در درون چارچوب‌های کاملاً قانونی صورت بگیرد و اعتصابیون به نیروهای مسلح بهانه‌ای برای مداخله و حمله ندهند، لذا اجلاس‌های حاضر بر تداوم تاسیس و گسترش سازمان‌های سیاسی، صنفی و تعاونی تأکید می‌ورزد و این راحل را تنها روش ضروری و موثر برای آمادسازی مردم بمنظور استفاده از این وسیله مبارزاتی می‌داند. زیرا فقط از این طریق است که می‌توان پیش‌شرط‌های لازم برای تضمین موفقیت اعتصاب توده‌ای را در بین توده‌های وسیع فراهم کرد: انضباط آگاهانه و حمایت مالی مناسب.»

آنها بخوبی می‌بینند که بین این دو - یعنی رقم بزرگ اعضای سازمانیافته اتحادیه و تعداد کم سوسیال دموکراتهای متحزب - بدرجه معینی یک رابطه علت و معلولی مستقیم وجود دارد. هزاران هزار کارگر به سازمانهای حزبی نمی‌پیوندند دقیقاً به این دلیل که به اتحادیه‌های کارگری می‌پیوندند. بر مبنای تئوری، همه کارگران باید در هر دو سازمان عضو باشند، باید در دو نوع از جلسات شرکت کنند، حق عضویت دوگانه بپردازند، دو جور نشریه کارگری بخوانند و غیره. اما چنین چیزی محتاج داشتن استاندارد بالاتری از هشیاری و آرمانخواهی‌ای است که از احساس وظیفه‌شناسی محض نسبت به جنبش کارگری تا بذل روزانه وقت و پول را شامل می‌شود، و خلاصه داشتن استاندارد بالاتری از تمایل مشتاقانه به زندگی حزبی واقعی که تنها از طریق عضویت در یک سازمان حزبی می‌تواند شکل بگیرد. و همه اینها در رابطه با هشیارترین و آگاه‌ترین اقلیت کارگران سوسیال دموکرات در شهرهای بزرگ صدق می‌کند، جایی که زندگی حزبی پُر و جذاب و استاندارد زندگی کارگران بالاست. در میان بخشهای وسیع‌تر توده‌های کارگر، در شهرهای بزرگ، همچنین در ایالات و شهرهای کوچکتر و حتی کوچکترین‌ها شهرها که زندگی سیاسی کاملاً مستقل نیست و بیشتر بازتاب‌دهنده صرف حوادث پایتخت است و بالاخره، در جایی که زندگی حزبی ضعیف و یکنواخت و خلاصه استاندارد اقتصادی زندگی کارگر عموماً رقت‌بار است، بسیار بسختی بتوان شکل سازماندهی دوگانه را مستقر نمود.

از میان توده‌های مردم، برای آن کارگری که افکار سوسیال دموکراتیک دارد، مسئله با عضو شدن در اتحادیه کارگری حل می‌شود؛ منافع فوری مبارزه اقتصادی این کارگر توسط ماهیت خود مبارزه مشروط می‌شوند و نمی‌توانند به شکل دیگری بغیر از عضویت در سازمان اتحادیه کارگری برآورده گردند. حق عضویتی که او می‌پردازد، که غالباً بار قابل توجهی به استاندارد زندگی تحمیل می‌کند، نتایج فوری و ملموسی برایش به ارمغان می‌آورد. اما سمپاتی‌اش به سوسیال دموکراسی، او را قادر می‌سازد تا بدون داشتن تعلق به یک سازمان حزبی خاص، در کارهای مختلف و متنوع شرکت کند؛ مثل رأی دادن در انتخابات پارلمانی، حضور در جلسات عمومی سوسیال دموکراسی، دنبال کردن گزارشات نطق‌های سوسیال دموکراتها در ارگان‌های نمایندگی، و بالاخره مطالعه مطبوعات حزبی. برای نمونه می‌شود تعداد رای دهندگان به سوسیال دموکراسی و یا تعداد کسانی که نشریه «به پیش» Vorwärts [ارگان SPD] را آبونه هستند را با تعداد اعضای سازمان یافته حزب در برلین مقایسه کرد!

آنچه کاملاً قطعی است این است که یک کارگر با افکار و تمایلات متوسط نسبت به سوسیال دموکراسی، بمثابه یک شخص بی‌غل و غش، که هیچ درکی از تئوری پیچیده باصطلاح تئوری دو روح ندارد، حتی وقتی در اتحادیه کارگری است، احساس می‌کند که یک سازمانیافته سوسیال دموکراتیک است. اگرچه کمیته‌های مرکزی اتحادیه‌ها، هیچ برجسب حزبی رسمی ندارند، اما کارگر عادی می‌بیند که در هر شهر و محله‌ای، سرده‌ستان اتحادیه‌اش، از فعالترین رهبران هستند، و همکارانی که بعنوان رفیق و سوسیال دموکرات‌های عرصه‌های زندگی عمومی می‌شناسد، اکنون بمثابه نمایندگان مجلس ملی (رایش‌تاک)، استانی و محلی فعالیت می‌کنند و از اشخاص مورد اعتماد سوسیال دموکراسی و اعضای کمیته منتخب، سردبیران حزب و دبیرخانه و یا فقط سخنرانان و آژیتاتورهای حزبی می‌باشند. به علاوه او در کار آژیتاتوری اتحادیه‌اش غالباً همان ایده‌های خوشایند و قابل فهمی را در باره استثمار کاپیتالیستی، روابط طبقاتی و غیره می‌شنود که در آژیتاسیون سوسیال دموکراسی می‌شنید. در واقع بهترین و محبوب‌ترین سخنرانهای میتینگ‌های اتحادیه کارگری همان ناطق‌های سوسیال دموکرات هستند.

از اینرو همه چیز دست بدست هم می‌دهند تا به کارگری که از آگاهی طبقاتی متوسطی برخوردار است این احساس را بدهد که او با سازمان یافتن در اتحادیه‌اش، به عضویت حزب کارگریش نیز درآمده و بطور سوسیال دموکراتیک هم

سازمان یافته است، و همین‌جاست که نقطه قوت ویژه اتحادیه‌های کارگری آلمان در جذب نیرو نهفته است. این نه بخاطر ظاهر بی‌طرف اتحادیه‌های مرکزی بلکه بخاطر واقعیت سیاسی موجودیت آنهاست که قادرشان ساخته تا به قدرت کنونی دست یابند. این امر بسادگی در جریان همزیستی اتحادیه کارگری با اتحادیه‌های متنوعی بود که توسط احزاب بورژوازی تأسیس شده بودند از جمله اتحادیه کاتولیک، هریش-دانکر (Hirsch-Dunker) و غیره؛ بخاطر حضور همین اتحادیه‌های بورژوازی هم بود که اتحادیه‌های کارگری ضرورت "بی‌طرفی" سیاسی را یافتند و تثبیت کردند. این در حالیست که کارگران آلمانی که از آزادی کامل برای پیوستن به اتحادیه‌های کارگری مسیحی، کاتولیک، اوانجلیکی یا آزاد اندیشان برخوردار بودند، هیچکدام‌شان را انتخاب نمی‌کردند و در عوض "اتحادیه آزاد" را برمی‌گزیدند، یا اینکه آنها را ترک می‌کردند تا به همین آخری بپیوندند؛ کارگر تنها به این دلیل چنین می‌کند چون درک می‌کند که اتحادیه‌های مرکزی آن سازمانهای پذیرفته شده مبارزه کارگری مدرن هستند، یا آنطور که در آلمان مرسوم است، چونکه آنها اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکراتیک هستند

در یک کلام این سیمای "بی‌طرف" - که در اذهان بسیاری از رهبران اتحادیه کارگری وجود دارد - برای توده‌های سازمان یافته‌ای که عضو اتحادیه‌ها هستند وجود ندارد؛ و این از خوش‌اقبالیتی جنبش اتحادیه کارگری است. اگر ظاهر "بی‌طرف" - یعنی بیگانگی و جدایی اتحادیه‌های کارگر از سوسیال دموکراسی - در چشمان توده‌های پرولتاریا، بطور واقعی و حقیقی، به واقعیت بدل شود، آنوقت اتحادیه‌های کارگری فوراً همه مزایایش بر اتحادیه‌های بورژوازی رقیب و متعاقب آن قدرت عضوگیری و آن آتش زنده‌شان را از دست خواهند داد. این امر توسط واقعیاتی که برای عموم آشنا هستند با قطعیت به اثبات رسیده است. سیمای "بی‌طرفی" سیاسی-حزبی اتحادیه‌های کارگری - بمثابه وسیله جذب عضو - می‌تواند در شرایطی خدمت فوق‌العاده بزرگی باشد. مثلاً در کشوری که در آن خود سوسیال دموکراسی اعتباری میان توده‌ها ندارد، یا در کشوری که در نظر توده‌ها، مذمت [بدنامی] وابستگی به سازمان کارگران، بیش از آنکه متضمن مزیتی باشد، مضر است، یا در یک کلام، در جایی که اتحادیه کارگری باید در وهله نخست نیروهایش را از میان توده ناآگاهی که تفکر بورژوازی دارد جذب و تامین نماید.

بهترین مورد مثال چنین کشوری، در طول قرن گذشته، و تا حد معینی در شرایط کنونی، بریتانیای کبیر است. اما در آلمان روابط حزبی کاملاً فرق می‌کنند. در کشوری که در آن سوسیال دموکراسی قدرتمندترین حزب سیاسی است، و یک ارتش بالای سه میلیون نفره پرولتاریا نماینده قدرت عضوگیری‌اش است، صحبت کردن از تاثیر بازدارنده سوسیال دموکراسی و ضرورت تأسیس یک سازمان پیکارگر کارگری، بمنظور تضمین بی‌طرفی سیاسی، پوچ است. مقایسه محض آمار رأی دهندگان به سوسیال دموکراسی با ارقام سازمانهای اتحادیه‌های کارگری در آلمان کافیهست تا به ساده‌ترین اذهان نشان دهد که اتحادیه‌های کارگری در آلمان - مثل انگلیس - نیروی‌شان را از توده‌های ناآگاهی که افکار بورژوازی دارند نمی‌گیرند، بلکه از توده‌های پرولتاریایی می‌گیرند که هم‌اکنون توسط سوسیال دموکراسی بپاخاسته و ایده مبارزه طبقاتی را از آن خود کرده‌اند. بسیاری از رهبران اتحادیه‌های کارگری با عصبانیت این ایده را که از ضروریات تئوری "بی‌طرفی" است، رد می‌کنند و اتحادیه‌های کارگری را بمثابه مدرسه اعضای جدید سوسیال دموکراسی در نظر می‌گیرند. این درک ظاهراً تحقیرآمیز، اما در واقع بسیار خود بزرگ بینانه در آلمان، یعنی آنجایی که جایگاه‌ها عوض شده، به فانتزی محض تقلیل می‌یابد. این سوسیال دموکراسی است که مدرسه برای اعضای جدید اتحادیه‌های کارگری است.

بعلاوه اگر در غالب موارد کار سازماندهی اتحادیه کارگری خیلی سخت و دشوار است - باستثنای چند مورد و بجز برخی مناطق - این صرفاً به این خاطر نیست که زمین توسط سوسیال دموکراتها شخم نخورده و آماده نشده، بلکه به

جنس خود بذر اتحادیه کارگری و همچنین بذرافشانش ربط پیدا می‌کند، اینها هم باید "سرخ" و سوسیال دموکراتیک باشند تا محصول خوبی درو شود. اما وقتی با تنها روش صحیح، یعنی از روی آمار توده رأی‌دهندگان به سوسیال دموکراسی - و نه با تعداد اعضای سازمانهای سوسیال دموکراسی - به ارزیابی قدرت اتحادیه کارگری می‌نشینیم به نتیجه‌ای می‌رسیم که بطور قابل ملاحظه‌ای از درک جاری از مسئله تفاوت دارد. این حقیقت آشکار می‌شود که امروز در واقع "اتحادیه‌های آزاد" اقلیتی از کارگران واجد آگاهی طبقاتی را نمایندگی می‌کنند، و نیز اینکه آنها علیرغم داشتن یک میلیون و دویست و پنجاه هزار عضو سازمانیافته، قادر نبوده‌اند حتی بیش از نیمی از آنها را که هم اکنون توسط سوسیال دموکراسی بسیج شده‌اند را به صفوف خود جذب کنند.

مهمترین نتیجه‌ای که از واقعیات فوق می‌شود استنتاج کرد این است که وحدت کامل اتحادیه کارگری و جنبش سوسیال دموکراتیک، که برای مبارزات توده‌ای آتی در آلمان مطلقاً ضروری است، در واقعیت وجود دارد، و این پیوستگی در توده‌های وسیعی که شالوده سوسیال دموکراسی و نیز اتحادیه کارگری را تشکیل می‌دهند، متحقق گشته است و در آگاهی توده‌های هر دو بخش از جنبش ممزوج شده و به یک وحدت فکری منتج شده است. به این ترتیب تضاد ادعایی میان سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری، به تضاد میان سوسیال دموکراسی و بخش معینی از کارکنان اتحادیه‌های کارگری تنزل پیدا می‌کند؛ چیزی که بهرحال بطور همزمان، تضادی است که در درون اتحادیه‌های کارگری بین رهبران و توده پراولتاریای سازمان یافته وجود دارد.

رشد سریع جنبش اتحادیه کارگری در آلمان، در جریان ۱۵ سال گذشته، بویژه در دوره رونق عظیم اقتصادی (از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰) با خودش استقلال بسیار زیادی را برای اتحادیه‌های کارگری به ارمغان آورد که شامل تخصیص شدن روشهای مبارزه و نهایتاً رشد یک اتحادیه کارگری با مراتب اداری معمول بود. همه این پدیده‌ها کاملاً قابل فهم هستند و محصولات تاریخی طبیعی رشد اتحادیه‌های کارگری در این ۱۵ سال گذشته و نتایج رونق اقتصادی و آرامش سیاسی در آلمان هستند. گرچه همه اینها از معایب و پسرفت‌های معینی بدور نبودند، اما بی‌تردید یک شر تاریخی ضروری بودند. بعلاوه دیالکتیک تکامل به همراه خود شرایطی را هم بوجود آورد که این وسایل ضروری برای تسریع رشد اتحادیه، در مرحله معینی از رشد سازمان و در یک درجه خاصی از بلوغ آن، به موانعی بر سر ادامه تکاملش تبدیل می‌شوند.

تخصیص شدن فعالیت‌های حرفه‌ای رهبران اتحادیه کارگری، و همچنین افق محدودی که بطور طبیعی با مبارزات اقتصادی منقطع در دوره صلح‌آمیز در ارتباط بود، بسادگی به رشد بوروکراتیسم و یک تنگ‌نظری خاص در میان کارکنان منجر می‌شود. با اینحال هر دوی اینها خود را در یک سلسله کاملی از گرایشاتی بیان می‌کنند که برای آینده جنبش اتحادیه کارگری اهمیت بسیار حیاتی دارد. اول از همه، پُرهادادن به سازمان است که رفته‌رفته از سطح یک وسیله به هدف و به یک چیز باارزش تبدیل می‌شود که منافع مبارزه باید تابع آن باشد. بعلاوه از همینجا این نیاز آشکارا پذیرفته شده برای آرامش نیز بیرون می‌زند که بجای تن‌دادن به ریسک‌های بسیار بزرگ و خطرات احتمالی، به سمت ثبات اتحادیه کارگری می‌چرخد و بعلاوه ارزش خود شیوه مبارزه اتحادیه کارگری، چشم‌اندازها و موفقیت‌هایش را بیش از حد بزرگ می‌کند.

رهبران اتحادیه‌های کارگری که دائماً مجذوب جنگ چریکی اقتصادی هستند و وظیفه‌شان ارتقای موقعیت کارگران به بالاترین سطح از طریق کوچکترین دستاوردهای اقتصادی مثل هر افزایش مزد و تقلیل ساعات کار روزانه است، اینها رفته رفته قدرت دیدن ارتباطات گسترده‌تر و بررسی کلیت موقعیت اوضاع را از دست می‌دهند. تنها از این طریق است که می‌توان توضیح داد چرا بسیاری از رهبران اتحادیه‌ها با بیشترین رضایت‌خاطر به دستاوردهای ۱۵ سال

گذشته رجوع می‌دهند بجای آنکه برعکس بر روی دیگر سکه تاکید کنند؛ بر تنزل همزمان و بی‌اندازه استاندارد زندگی پرولتاریا توسط بورس بازی زمین، توسط کل سیاست حاکم بر مالیات و گمرکات، بواسطه طمع فزاینده مالکان که اجاره خانه را تا چنین حد گزافی بالا بردند، و خلاصه توسط همه گرایش‌های عینی سیاست بورژوازی که وسیعاً امتیازات حاصل از ۱۵ سال مبارزات اتحادیه‌ای را خنثی کرده است. از کلیت حقیقت سوسیال دموکراتیک که در عین اینکه بر اهمیت کار کنونی و ضرورت مطلق آن تاکید دارد، اهمیت اصلی را بر نقد و محدودیت‌های این کار می‌گذارد، نیمی از حقیقت اتحادیه کارگری گرفته شده، که صرفاً بر جوانب مثبت مبارزه روزمره تاکید می‌کند.

حقیقت سوسیال دموکراتیکی - که ضمن تاکید بر اهمیت کار کنونی و ضرورت مطلق آن - بر اهمیت عمده بر نقد و محدودیت‌های این کار می‌گذارد، نیمی از حقیقت اتحادیه کارگری گرفته شده که صرفاً بر جوانب مثبت مبارزه روزمره تاکید می‌کند. و سرانجام از لاپوشانی محدودیت‌های عینی که نظم اجتماعی بورژوازی به مبارزه اتحادیه کارگری تحمیل کرده، خصوصیتی نسبت به هر نوع نقد تئوریک برمی‌خیزد که متوجه این محدودیت‌ها در رابطه با اهداف نهایی جنبش کارگری می‌شود. تملق تمام عیار و خوش‌بینی بی‌قیدومرز بعنوان وظیفه هر کسی درمی‌آید که "دوست جنبش اتحادیه کارگری" است. اما از آنجا که نگرش سوسیال دموکراسی دقیقاً دربرگیرنده مبارزه علیه خوش‌بینی غیرانتقادی پارلمانی هم هست، نهایتاً جبهه‌ای در برابر تئوری سوسیال دموکراسی ساخته می‌شود: افراد در جستجوی "یک تئوری اتحادیه کارگری جدید" برمی‌آیند، نظریه‌ای که برخلاف دکتورین سوسیال دموکراتها، دورنمای نامحدود پیشرفت اقتصادی، برای مبارزه اتحادیه‌ای در درون سیستم کاپیتالیستی بگشاید. در واقع چنین نظریه‌ای مدت‌هاست که موجود است. مثلاً تئوری پروفیسور سومبارت⁶⁰ که با این قصد آشکار که میان اتحادیه‌های کارگری و سوسیال دموکراسی در آلمان شکاف بیندازد و اتحادیه‌های کارگری را به موضع بورژوازی بکشاند، تدوین شده است.

در ارتباط نزدیک با این گرایش‌های تئوریک، انقلابی در مناسبات رهبران و اعضای عادی صورت می‌گیرد. بجای آنکه هدایت توسط همکارانی که از کمیته‌های عملی آمده‌اند، انجام شود - پس از پذیرش عدم کفایت از جانب آنها - هدایتی مشابه آنچه در تجارت رایج است بتوسط مقامات اتحادیه کارگری انجام می‌شود. بدین وسیله ابتکار و قدرت تصمیم‌گیری به متخصصان اتحادیه واگذار می‌شود. و باصطلاح فضیلت پاسیو انضباط بیشتر بر دوش توده عضو. این جنبه سیاه از کارکرد مقامات اتحادیه نیز بر خطرات قابل‌ملاحظه‌ای که حزب را تهدید می‌کند، سرپوش می‌گذارد؛ خطرانی که بسادگی می‌توانند از بدعت‌گذاری‌های اخیر و نهادی شدن دبیرخانه‌های محلی حزب منتج شوند؛ البته بشرطی که توده‌های سوسیال دموکرات هشیاری و مراقبت لازم را روی دبیرخانه نداشته باشند و صرفاً به ارگانهای مجری ساده تصمیمات اجرایی درآیند و به دبیرخانه‌ها اجازه دهند که نقش خود را بعنوان مسئولین منتخب در زندگی محلی حزب که در عین حال دارای ابتکار و مدیریت هستند فراموش کنند. دقیقاً بخاطر ماهیت خود مسئله و بخاطر خصلت مبارزه سیاسی، چنانچه در مورد اتحادیه‌های کارگری مطرح است در سوسیال دموکراسی نیز تا مرز سقوط به بوروکراتیسم فاصله بسیار کوتاهی وجود دارد.

اما در اینجا تخصصی‌شدن تکنیکی مبارزات بر سر مزد که برای مثال محتاج احاطه کامل بر توافقات پیچیده تعرفه‌های گمرکی و چیزهای مشابه است، غالباً به این معنی است که توده کارگران سازمانیافته از "نظارت بر کلیت زندگی صنعتی" بازداشته می‌شوند و به این ترتیب، بی‌ظرفیتی‌شان برای تصمیم‌گیری تثبیت می‌شود. نتیجه این تصور

⁶⁰ Werner Sombart ورنر سومبارت (1863-1941)، اقتصاددان و جامعه‌شناس برجسته آلمان و استاد ارشد دانشگاه برلین بود. او معتقد بود که اتحادیه‌های کارگری خودشان یک جنبش اجتماعی مستقل هستند و ربطی به سوسیال دموکراسی ندارند.

خود بخود به این استدلال منتهی می‌شود که هر نوع انتقاد تئوریک از چشم‌اندازها و امکانات عملی اتحادیه‌های کارگری را بصورت تابو می‌نگرد و مدعی می‌شود که این نوع انتقادات به احساس باورمندانه توده‌ها نسبت به اتحادیه‌ها لطمه می‌زند. از اینجا این نقطه‌نظر پیدا می‌شود که تنها با باور کور و کودکانه به سودمندی مبارزات اتحادیه کارگری است که توده‌های کارگر می‌توانند جذب سازمان شوند و در آن باقی بمانند. برعکس سوسیال دموکراسی که شالوده نفوذش بر وحدت توده‌ها و سمت‌گیری در برابر تضادهای نظم موجود و خصوصیت پیچیده تکامل این نظام و برخورد انتقادی توده‌ها به همه عوامل و مراحل مبارزه طبقاتی‌شان است، نفوذ و قدرت اتحادیه‌های کارگری در تئوری وارونه بی‌طرفیتی توده‌ها برای انتقاد و تصمیم بنا شده است. "ایمان مردم باید حفظ شوند" یک اصل پایه‌ای شده است که مقامات رسمی اتحادیه‌های کارگری با تکیه بر آن و به منظور بقای جنبش همه انتقادات دایر بر نارسائیهای عینی این سازمان را می‌کوبند.

و خلاصه اینکه نتیجه همه این تخصیص‌شدن‌ها و بوروکراتیسم پا گرفته میان مقامات اتحادیه کارگری، به استقلال بزرگ و "بی‌طرفی سیاسی" اتحادیه‌های کارگری نسبت به سوسیال دموکراسی منتهی شده است. عدم وابستگی مفرط سازمان اتحادیه کارگری، نتیجه طبیعی رشد آن بود که بمثابة یک رابطه از تقسیم تکنیکی کار بین اشکال مبارزاتی سیاسی و مبارزات اتحادیه کارگری ناشی شده بود. "بی‌طرفی" اتحادیه‌های کارگری آلمانی، بخشا محصول قانون ارتجاعی اتحادیه‌های کارگری دولت پلیسی پروس-آلمان بود. با گذشت زمان هر دو جنبه از ماهیت آن تغییر پیدا کردند. از شرایط "بی‌طرفی" سیاسی اتحادیه‌های کارگری تحمیلی توسط پلیس، تئوری "بی‌طرفی" داوطلبانه‌شان بمثابة ضرورتی که گویا در ماهیت خود مبارزه اتحادیه‌ای ناشی می‌شود، بوجود آمده است. و عدم وابستگی تکنیکی اتحادیه‌های کارگری که می‌بایست متکی بر تقسیم کار در مبارزه یکپارچه طبقاتی سوسیال دموکراتیک باشد، جدایی اتحادیه‌ها از سوسیال دموکراسی، از ایده‌ها و از رهبریش، به تئوری به اصطلاح قدرت برابر اتحادیه‌های کارگری و سوسیال دموکراسی تغییر پیدا کرده است.

البته نمود این جدایی و برابری اتحادیه‌ها و سوسیال دموکراسی عمدتاً در مقامات اتحادیه‌ها دیده می‌شود و از طریق دستگاه مدیریت اتحادیه‌های کارگری تقویت می‌گردد. از منظر بیرونی این توهم شکل می‌گیرد که گویا همزیستی بی‌عیب و نقصی میان کارکنان رسمی اتحادیه کارگری، کمیته مرکزی کاملاً مستقل، مطبوعات حرفه‌ای بیشمار، و بالاخره کنگره اتحادیه کارگری وجود دارد، توهم مشابهی دقیقاً بموازات بالا، در رابطه با دستگاه مدیریت سوسیال دموکراسی، هیئت رئیس، مطبوعات حزبی و کنفرانس حزبی پیدا می‌شود. توهم برابری میان سوسیال دموکراسی و اتحادیه کارگری – از جمله چیزهای دیگر – به نمایش وحشتناکی منجر شده که طی برنامه‌های بخشا کاملاً مشابه، در کنفرانس‌های سوسیال دموکراسی و کنگره‌های اتحادیه‌های کارگری مورد بحث قرار گرفته‌اند، و درمورد مسائل یکسان تصمیمات متفاوت و حتی کاملاً متضادی اتخاذ شده است. از تقسیم کار طبیعی بین کنفرانس حزبی (که منافع عمومی و وظایف جنبش کارگری را نمایندگی می‌کند)، و کنگره اتحادیه کارگری (که با زمینه بسیار محدودتری از مسایل و منافع اجتماعی سروکار دارد) یک تقسیم ساختگی مابین دیدگاه‌های من در آوردی اتحادیه کارگری و سوسیال دموکراسی، در مورد مسایل و منافع عمومی یکسان جنبش کارگری بوجود آمده است.

به این ترتیب وضعیت خاصی ایجاد شده است؛ همان جنبش اتحادیه کارگری که در پایین و در میان توده‌های وسیع پرولتاریا مطلقاً با سوسیال دموکراسی یکی است، خودش را بشدت از بالا، در ساخت عالی مدیریت، جدا می‌کند و خودش را بعنوان یک نیروی مستقل و بزرگ تلقی می‌کند. از اینرو جنبش کارگری آلمان شکل خاصی از یک هرم دوگانه

را مفروض می‌گیرد که شالوده و بدنه‌اش از یک تودهٔ یکپارچه تشکیل شده حال آنکه سرشاخه‌هایش وسیعا از هم جدا هستند.

از شرح و ارائهٔ این مورد مشخص بروشنی چنین برمی‌آید که تنها از چه راهی، به روشی طبیعی و موفقیت‌آمیز می‌توان به وحدت مستحکم در درون جنبش کارگری آلمان نایل شد - وحدتی که با در نظر گرفتن مبارزهٔ طبقاتی سیاسی آتی و منافع خاص تکامل بیشتر اتحادیه‌های کارگری - بطور حتمی ضروری است. هیچ چیز نمی‌تواند انحرافی‌تر و ناامیدکننده‌تر از این باشد که بخواهیم آرزوی دستیابی به وحدت را از طریق مذاکرات پراکنده و دوره‌ای مابین رهبری سوسیال دموکراسی و کمیته‌های مرکزی اتحادیه کارگری، بر سر مسایل منفردی که در جنبش کارگری مطرح می‌شوند، تحقق دهیم؛ اینها تنها بالاترین حلقه‌های هر دو شکل جنبش کارگری هستند که چنانچه دیدیم صرفا فردیت جدا و خودکفای خودشان را معرفی می‌کنند، بنابراین خود آنها هستند که توهم "قدرت برابر" و داشتن هویت موازی برای سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌ها را تبلیغ می‌کنند.

آرزوی وحدت از طریق ایجاد همکاری بین هیئت اجرایی حزب و کمیسیون عالی اتحادیه‌ها، مثل آرزوی زدن پُل درست بر نقاطی است که فاصله‌شان بیشتر و گذشتن از آنها دشوارتر است. ضمانت وحدت واقعی جنبش کارگری، نه در بالا، و نه در جمع رؤسای ارگان‌های هدایت‌کنندهٔ سازمانها و متحدین فدراتیو آنان، بلکه در پایین، در میان توده‌های سازمان‌یافتهٔ پرولتاریا وجود دارد. حزب و اتحادیه در آگاهی میلیون‌ها عضو اتحادیه‌های کارگری، واقعا یکی هستند، آنها اشکال مختلف مبارزهٔ سوسیال دموکراتیک را در راستای رهایی پرولتاریا نمایندگی می‌کنند. از اینجا - بطور اتوماتیک - لزوم از میان برداشتن هرگونه دلیل اصطحاک میان سوسیال دموکراسی و بخشی از اتحادیه‌های کارگری، و مطابقت دادن روابط متقابل آنها با آگاهی توده‌های پرولتاریا برجسته می‌شود، این یعنی، پیوستگی مجدد اتحادیه‌های کارگری با سوسیال دموکراسی. از الحاق اولیهٔ اتحادیه‌های کارگری تا جدایی‌شان از سوسیال دموکراسی، سنتزی از تکامل واقعی حاصل شده که بروز بیرونی خواهد داشت و راه را برای دورهٔ مبارزات توده‌ای بزرگ آتی پرولتاریا، طی دوره رشد سریع اتحادیه‌ها و نیز سوسیال دموکراسی و اتحاد مجددشان، که به نفع هر دو است، هموار خواهد کرد و به یک ضرورت تبدیل خواهد شد.

البته مسئله ادغام سازمان اتحادیه کارگری در حزب نیست، بلکه استقرار وحدت سوسیال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری است که با رابطهٔ واقعی موجود میان جنبش کارگری بمثابة یک کل و بخش اتحادیه ای آن مطابقت داشته باشد. چنین تحولی بطور اجتناب ناپذیر مخالفت شدید بخشی از رهبری اتحادیه را برخواهد انگیزد. ما این زمان مناسبی برای توده‌های کارگر سوسیال دموکرات است که یادگیرند چگونه ظرفیت خود را برای تصمیم و عمل بیان کنند، و به این ترتیب زمان پختگی خود را برای انجام مبارزات و وظایف بسیار بزرگ نشان دهند؛ زمانی که در آن توده‌ها خوانندگان واقعی هم‌شرایی گُرد، و ارگانهای هدایت‌کننده صرفا "بخش‌های سخنگو"، یعنی مترجمان خواست‌های توده‌ها خواهند بود.

جنبش اتحادیه کارگری آنچیزی نیست که در توهم کاملا قابل فهم ولی غیرمنطقی اقلیت رهبران اتحادیه کارگری وجود دارد، بلکه آنچیزی است که در آگاهی توده پرولتاریایی که جذب مبارزهٔ طبقاتی شده، جای دارد. در این آگاهی جنبش اتحادیه کارگری بخشی از سوسیال دموکراسی است. "و آنچه که هست باید جرات ظاهر شدن نیز داشته باشد."⁶¹

⁶¹ نقل قول از کتاب «مار یا استوارت» نوشته فردریش فون شیلر